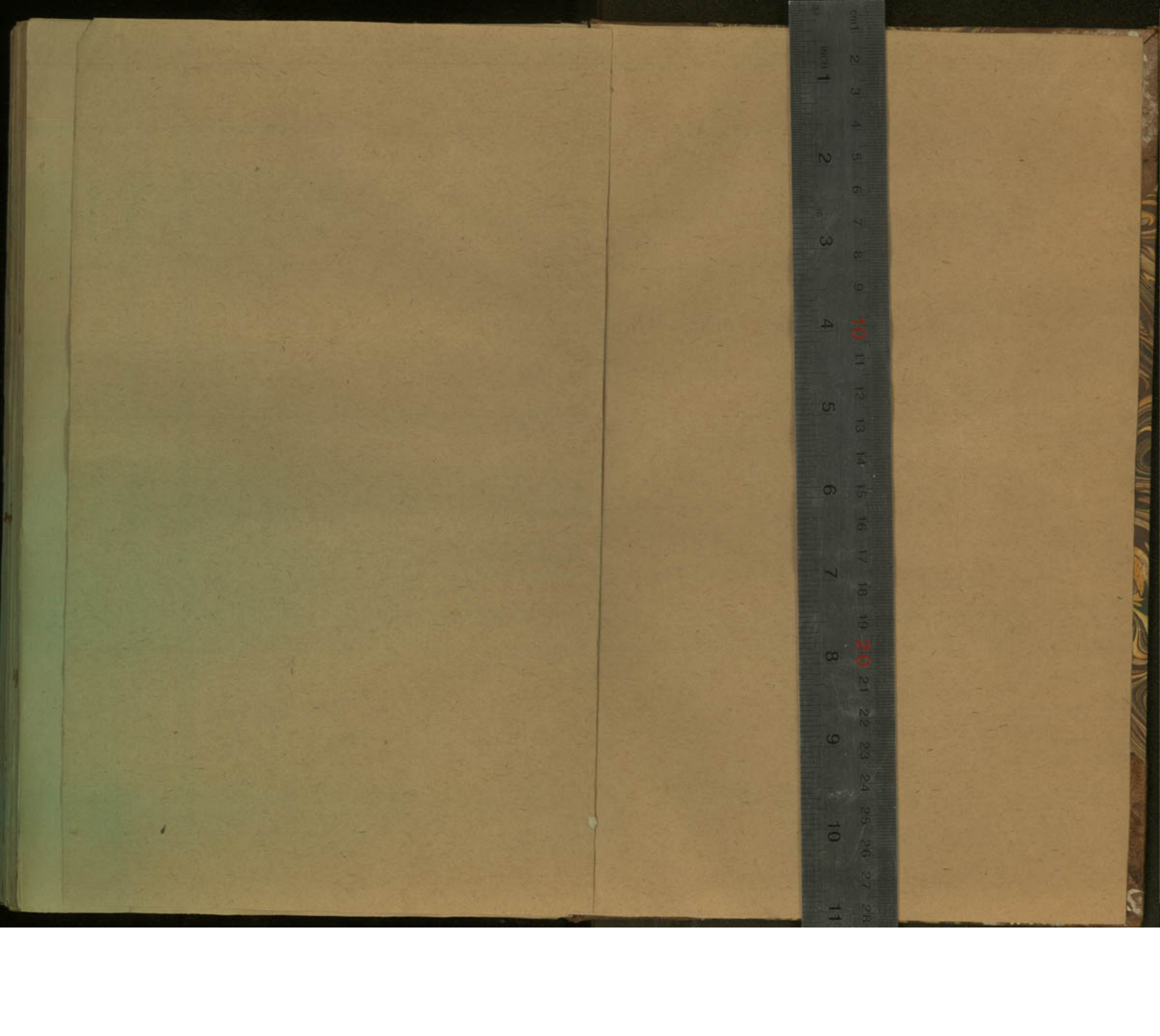


مجموعه رساله در احکام و احتسابات ۱۲ [illegible] المعتبر [illegible] از ابو سعید



چند رساله در اختیارات و نجوم و طلسمات
و علوم غریبه دارای ۳۲ مجلس تصویر

بسم الله الرحمن الرحیم

اما ان عمل سر ادراک معلوم باشد که دم جانب راست را آفتاب نشان و دم جانب چپ را ماهتاب قرار داده اند
تری در باب دریافتن حمل عورت که پسر زاید یا دختر اگر کسی بپرسد که آن حامله پسر زاید یا دختر خود دم آفتاب یعنی
دم راست جاری باشد و از همان جانب آمده سوال کند حامله فرزند نیکبخت زاید و آن سخن خوش بود و وقوع یابد اگر
دم چپ جاری باشد و سائل از طرف چپ آمده سوال کند ماده دختر زاید و اگر دم راست بسیار روان گردد و سائل طرف چپ
نشسته سوال کند با هم فرزند زاید اما با مادرش نمیرود اگر در وقت پرسیدن هر دو دم برابر جاری باشند ماده بچه زاید
اگر وقتی که دم جانب چپ راست را یا دم راست جانب چپ مبدل شود در آن وقت به پرسد تا حمل او را باشد و اگر
وقت پرسیدن او دم آهسته یا برابر رفته باشد و حرارت معلوم نشود علامات آن دم را اندر کشیده نگاه دارد و بو
اگر دم ماهتاب ظاهر شود تا همه سوالهای او نیک گردد و اگر هر دو دم بر آید تا سوال او نیک نشود و اگر در قرار
ماندن حمل پرسد چون از طرف دم سوال کند حمل قرار گیرد اما شکی باشد به روز آنچه دم اطلاع باشد که کدام جاری است

چون در خانهٔ او عورت حامله بود و فرزند پسری زاید وفات یابد منجمله فرزند آنکه [illegible] باشد [illegible] شود

این بود بر اصل است در یافتن روز آفتاب و ماهتاب بدانکه هرچه سوراخ بینی چپ را ماهتاب و راست را آفتاب

قرار داده اند و روزها بر یک علیحده قسمت نموده شد پس اگر در وقت صبح برخاستن از خواب روز اگر روز آفتاب

باشد و دم راست در انوقت صبح جاری بود بهتر است و اگر همچنین روز ماهتاب باشد دم چپ روان بود بهتر و اگر روز

آفتاب و صبح ان دم چپ جاری شود نتیجه این بد باشد تمام روز در فکر و وسواس گذرد و همچنین اگر روز ماهتاب و دم

متواتر همچنین باشد تا انقضای حال او و اگر سه روز باشد پس در مقامی که سکونت داشته باشد انهدام از دوست او برود

همچنان روز چهارم محبت او [illegible] بسیار باید و روز پنجم مرض و بزرگ خوف و ابتلا شود و اگر در ششم متواتر همچنین باشد

واقعه بود و بمیرد روزهای آفتاب درین روزها بوقت صبح دم جانب راست جاری باشد بهتر است روز شنبه

روز یکشنبه روز سه شنبه و روزهای ماهتاب درین روزها بوقت صبح دم جانب چپ جاری باشد بهتر و خوشتر است

روز دوشنبه روز پنجشنبه روز جمعه درین [illegible] می باید که اگر [illegible] روز چهارشنبه هر دو دم برابر باشد نیکو است

در باب شناختن روزهای ماهتاب و آفتاب بدانکه منجمان منجمله روزها یکماهه را پانزده پانزده روز را

ماهه روشن و پانزده روز را ماهه تاریک قیاس است ازین پانزده ابتدا ماهه روشن را خوانند

تا انتهای ماهه تاریک [illegible] گویند [illegible] روزها ماهتاب و بعده [illegible] باشد [illegible]

۲

سه روز آفتاب و باز روز ماهتاب و باز سه روز آفتاب همچنین تا یکماه قسمت شده اند پس اگر در روز

آفتاب دم ماهتاب یا بروز ماهتاب دم آفتاب جاری شد تمام روز در غم و فکر و غصه بگذرد و [illegible] در یک روز

دوازده لگن میشود در هر یک لگن [illegible] مبارک شش از ان ماهتاب است لگن های ماهتاب کنیان [illegible]

کرک برکبه برجهکه بکر لگن های آفتاب میکهه سنکهه و هن متهن تولا کومبهه

[illegible] و وقتی که لگن ماهتاب باشد بدم چپ کاری کنند و در لگن آفتاب از دم راست که از اول [illegible] صبح لگن میکهه

[illegible] میشود و آخر شب لگن همین [illegible] میگردد و [illegible] است میکهه برکبه متهن کرک

سنکهه کنیان تولا برجهک و هن بکر کومبهه میش پس [illegible] اگر لگن آفتاب

باشد و در انوقت دم ماهتاب جاری باشد تا ان کارها که بدم چپ تعلق دارد نکنند همه ضایع شوند اگر در لگن

ماهتاب دم آفتاب جاری بود و کاری که بدم راست باید کرد اگر در انوقت کنند همه خراب و ابتر شوند می باید

که اگر منجمله روزهای آفتاب باشد و هم منجمله روزها هفته که سابق گفته شده روز آفتاب بود و دم [illegible] لگن آفتاب

باشد و هم دم آفتاب جاری شود در انوقت کارها که بدم راست تعلق دارند کنند سرانجام گیرند و همچنان

در روزها و لگن ماهتاب کارها تعلق دم چپ کنند و اگر کارها که در ماهه روشن بدم ماهتاب آغاز کنند و در ماهه تاریک

کارها بدم آفتاب چنانچه بتفریق روزها ماهتاب و آفتاب معلوم شد و در ماهه روشن [illegible] هیچ

ماهتاب افتاب چونکه همچین جنبه مهتاب ساکن ایستی نومی

افتاب وسمی اکاوهی کرارسی ماهتاب ترهسی جتردسی نورتمامی

درماهیه تاریک افتاب پروا هیچ هیچ ماهتاب چونکه همچین جنبه افتاب

سیمه اسبه نوسی ماهتاب وسمی اکاوسی حرادسی افتاب ترودسی جتردسی

اماوس بدانکه اگر قمر و شمس در یکجا باشند و در میان بر بلند بطرف مغرب طلوع کند ماهتاب

بر بود آید زمین و اسمان علوم شود منجمان اگر در وجود آدم هر دو دم همراه بر آیند الله میر وقت آن

که در وقت نزع جان بر هر دو دم همراه بر آیند و با هم مخلوط میشوند و هرکه بر یکجا گذاند انرا نشستن از هم

دم عادت کند تا صفت عهادی بوماند طریقش آنست که اول شخصان بزرگان اعتبار کرده اند تا سال

عبارت نشستن کند و کناره نشسته دل را جای دیگر رفتن ندهد و جای نشستن باکیزه و مصفا که هیچ گونه راه

خلل نداشته باشد دروقت مخصوص و بالای سفید پوشیده باک و صاف شود و هرگاه نشستن آید و از صحبت ناموافق

ارباب حرص پرهیز نماید و در صدد بیکاران و فقیران کامل نشیند و برنج سفید را با ضیع گاو و نمک سپید

بر هیز و طعام بیک میخورده باشد دیگر هیچ نخورد و اگر خواهد ماه کاو شیر باشد بخورد و تا یک سال

دیگر هیچ نخورد و زبان نگاه دارد و دروغ نگوید و در بر نج آرده خوده خود نانسته مقیم از دو دین جنگ و نزاع کند و نصرا دیگر باید نه

دیده اند نه

و نقطه دیگر ما نشنید و در و خیال مشغول نماند و در دو برو افتاب و ماهتاب نشسته باشد اگر ما اشتغال چون

در چهل روز خواهد رسید و بر بیره منی نظر میکرده باشد چون نظر بجا آید همواره صورت بیره منی دیده باشد اگر بچه جر

چشم چندر نور در و خواهد گردانید به چهل روز اشتغال چون خواهد شد و بعد نظر تو اول در نظر مثل آب

دخان جانوران بر شد بعد از ان رنگ زرد در آید بعد از ان ماهتاب با تمام روشنی خود بر او بعد از ان نظر

افتد و سوای ان و دیگر انواع انواع چیز نظر در آید در صورت چونکی علامات باشد از آرام و حس گردیده

عجایب باید بعده حیوانات طیور و ادوم برابر سر در و در نظر عامل در آید و جود خود کند انشته در وجود دیده بد

چنین حقیقت بر شباهتی خود معاینه کند انکه کیفیت نجوم و غیره بعد از معلوم میشود و هر او بهمه ازکارگر د دولت بعد انلاق

ماهتاب بنظر رسد و انچه که هرچه در عالم اند همه او حاصل شوند بعد از ان افتاب بنظر رسید ماهیهوش گردد و شود

بعد از ان از ان اشغال فارغ گردد و هر وقت خواهد خود سیر دوام تمام در یک سال علامات میشود و در مدت از صحبت پرهیز نماید

در عمل خود مشغول ماند بعد از ان در هر ماه او معاینه شود و صاحب عمل بود و در تمام عمر سر با ماند و بسیار شخص عالم

کرده و در حق مستغرق شده اند و هم کار و بنا میکنند   اگر کسی بسفر خواهد سفر کند باید که دم جانب

قدم جانب جاری شده از خانه بر آید و بوقت رسیدن انجا بدم را جانب چپ و با دم جانب راست و ایضا

[illegible] شده روان شود و انوقت از اسفر میگویند پس اگر از جانب که دمی مبدل شده قدم همان جانب را ابتدا نهاده روانه

مقصود گردد و بسیار خوبست اگر کسی در حق کسی دعای خیر کردن خواهد باید از روزهای روشنی
مهتاب یعنی آنکه روشن بود و در روز پنجشنبه بود [illegible] آفتاب نیز بماند باشد و دم خود را از جانب چپ [illegible] بیند
در آنوقت هر دعا که خواهد اجابت شود و هر حاجتی که داشته باشد اگر در آن [illegible] از خدا خواهد [illegible] کند حاجت او بر آید
اگر کسی در حق کسی دعای بد خواند باید که در روزهای تاریک باشد یعنی آنکه تاریک بود در روز شنبه بوقت
صبح در طلوع آفتاب که دم را جاری یابد در آنوقت اگر دعای بد تسلیم کند اثر بخشد اگر همواره بلا نازل شود
خود را [illegible] هر روز [illegible] باشد از وقتی که تا [illegible] عمر او [illegible] باشد خود را در آینه [illegible]
در [illegible] خواهد گذشت [illegible] اگر در تاریک شبانه روز دست راست جاری بود [illegible] عمر او با
[illegible] باشد [illegible] شبانه روز [illegible] تا [illegible] باشد اگر [illegible] دم را جاری بود
[illegible] اگر [illegible] دم مهتاب [illegible] دم آفتاب [illegible] جاری شود [illegible] بمیرد اگر
[illegible] ساعت جاری گردد [illegible] از غیب [illegible] ساعت [illegible] آید
اگر [illegible] ساعت [illegible] گردد که از روی آزاری [illegible] و از [illegible] شبانه روز [illegible] شبانه روز
در [illegible] شبانه روز [illegible] شبانه روز یک روز و اگر کسی [illegible] شبانه روز [illegible]
متواتر برود [illegible] خطر [illegible] شود و اگر کسی بر کسی [illegible] با او [illegible] در مجلس حاضر آید جانب [illegible] گذارد و اگر
کسی

کسی بوقت [illegible] جانب [illegible] که جاری باشد اولا قدم همان جانب را بر زمین گذارد [illegible] قدم دیگر
[illegible] روان گردد و تمام روز [illegible] و خیریت شود و در ایام [illegible] که آفتاب
[illegible] شده اند روز آفتاب قدم راست اول بر زمین نهند و بروز مهتاب قدم چپ [illegible] تمام روز
سعید [illegible] ساعت باشد روزهای آفتاب روز [illegible] روز [illegible] روز شنبه
روزهای مهتاب روز [illegible] شنبه روز پنجشنبه روز جمعه [illegible] روز آفتاب [illegible] دم را جاری
باشد [illegible] مهتاب [illegible] روز چهارشنبه [illegible] دم [illegible] جاری باشند [illegible] قدم [illegible] بر زمین فرود آید
و بروز آفتاب [illegible] مهتاب دم را جاری باشد نتیجه آن [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] هر کاری که [illegible] دم [illegible] مهتاب باید و دیگری [illegible] کار کند و [illegible]
آن [illegible] بروز آفتاب [illegible] دم مهتاب [illegible] مهتاب [illegible] دم آفتاب جاری بود [illegible] روز [illegible]
کار کند و از خانه خود بیرون برود در بیان سفر اگر کسی عزم سفر داشته باشد [illegible] را
جاری [illegible] قدم جانب راست [illegible] روانه مقصد شود [illegible] جانب [illegible]
[illegible] راست روان گردد [illegible] قدم [illegible] روانه شود و اگر [illegible] کار کند
[illegible] اگر کسی را خواهش [illegible] باشد و [illegible] حرف [illegible] فقط

نام و دراز باهم او را در نهد وی جمع کند جفت برآید راست روانه شود و [illegible] را از ان [illegible]

نهد و اگر طاق برآید از دم چپ همان سطر ابتدا کند با چهار قدم [illegible] نهد و بعد از [illegible] منقسم [illegible] دوم

راست بود و دوم کلام [illegible] کنند و الا ضلال کبرد بعض اگر دم چپ بود [illegible] باشد اگر سوال [illegible]

جانب چپ به بلند [illegible] از دم [illegible] نهد اگر سرد و در طبیعت [illegible] و بر عکس ان حرارت

تاخیر کند و دیگر بدانکه اگر بپهلوی راست [illegible] و باز [illegible] الا کند [illegible] دم چپ [illegible] شود از [illegible]

چپ دم است یعنی جانب دم بسته اوست بروز بار چپ ادم جاری باشد دم [illegible] جاری باشد

کرد دم جاری باشد پس هر دمی که بسته باشد الحال را بالا کند [illegible] خواهد دم راست

جانب چپ جاری شود باید بپهلوی راست نشسته [illegible] را انطرف زیر پهلو [illegible] کند و کف

بر زمین و انگشتان قرار داده [illegible] جاری ماند اله دم چپ روان گردد و بر عکس ان دم راست را

جاری گردد چنانچه از این عمل احتیاج نبود اگر کسی بروز [illegible] در شب دم [illegible] عادت کند [illegible]

و [illegible] دم [illegible] و حرارت و رطوبت و برودت و یبوست [illegible]

کردم [illegible] و اصلا موی سیاه سفید گردد و [illegible] موی سفید سیاه بود [illegible]

بسیار کرد و دیگر [illegible]

دیگر

5

و غلام چپ باید و برای رفتن حمام و حجامت و غذا خوردن دم راست [illegible] با چهار [illegible] دم راست

ارا به رفتن [illegible] طعام بدم راست بخورد و دم چپ [illegible] پهلو [illegible] طعام [illegible] گردد

بعد از گذشتن پنج ساعت آب بنوشد [illegible] بسیار شود [illegible] اگر [illegible]

و شتر و ستور و غلام [illegible] دیگر خرید [illegible] در کار شدن دم راست [illegible] و اگر دم چپ جاری

بود توقف کند و دیگر اگر کسی کودکان را [illegible] مکتب خانه و دختران را در [illegible] کارخانه [illegible] عمارت

و نصب باغ و زراعت بدم چپ جاری باید [illegible] لباس [illegible]

کار خیر و عمارت بنیاد کردن و دیدن [illegible] و مجلس [illegible] کردن [illegible]

دست [illegible] صاحب [illegible] شروع زراعت و تخم کاشتن و جمع نمودن [illegible] عورت [illegible] شروع [illegible]

و مقام [illegible] ساختن [illegible] آموختن [illegible]

کار آب نمودن [illegible] کشتن و شروع نهرها و بازی کردن و بازی [illegible]

راه رفتن و باغ [illegible] بنا کردن [illegible] ساختن [illegible]

[illegible] مریض [illegible] علاج [illegible]

[illegible] جاری باشد [illegible] تجربه [illegible]

و دیگر استعمال ورزش و سلاح بازی از قسم تیراندازی و غیره و بازیهای مباح نمودن و [illegible] کردن

و دوری نمودن از [illegible] را مطلب رسانیدن و فتح دم جانب راست جاری بود بهتر است و [illegible] کردن

با عورت بدم راست صحبت کند فرزند تولد شود و دم چپ دختر زاید و دم راست اگر زیاده شود و دم

چپ [illegible] و اگر وقت رفتن هر جا دم برابر [illegible] نتوانند و بدم چپ جماع بسیار کند بر او

رطوبت غالب شود و ضرر کند و [illegible] دادن و غسل کردن و خضاب نمودن و [illegible]

کردن این کارها [illegible] بدم [illegible] یعنی راست دارد و اگر در کارهای [illegible] دم راست [illegible] نماید نیکوست و دیگر اگر

کسی پرسش احوال [illegible] رفته باشد [illegible] شنیدن و سوال کند انکس سلامت باشد و دیگر اگر

جاری [illegible] از جانب [illegible] از طرف دم بسته سوال کند خیریت شود و اگر جانب دم بسته آید و نظر

دم بسته سوال کند از [illegible] نا امید باشم اگر [illegible] سوال [illegible] طرف دم بسته سوال

کند [illegible] بد بود و شخص [illegible] اگر سایل [illegible] دیگر جانور را [illegible] جای بسته آمده باشد سوال

کند [illegible] رنجیده باشد و دیگر اگر شخصی [illegible] از خورده باشد [illegible] کرده را

برسد [illegible] از طرف دم جاری سوال کند انکس به شود و اگر از جانب دم بسته [illegible] موجب خرابی او گردد

و دیگر اگر کسی برای احوال پرسش مریض و مجروح نماید از طرف دم جاری باشد سوال کند آن مریض و مجروح

[illegible]

و اگر دم چپ جاری [illegible] از طرف [illegible] باشند تا مریض [illegible] و یا دم راست جاری [illegible]

از طرف [illegible] و دیگر اگر کسی [illegible] و عاقبت [illegible]

دم جاری سوال کند [illegible] باید و اگر جانب دم بسته [illegible] و دیگر اگر کسی در باب نفع و

نقصان و یا فتح و [illegible] از طرف جاری [illegible] البته نفع و فتح او شود و اگر از جانب دم بسته

سوال کند [illegible] نماید [illegible] و دیگر اگر [illegible]

نوع برابر جاری باشند [illegible] هیچ کار نکند [illegible]

[illegible] اگر کسی را دم [illegible] جانب [illegible] جاری [illegible] گردد

اگر معلوم [illegible] دم [illegible]

[illegible] مقام [illegible] قرار داده اند و دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دم راست جاری [illegible] کند و اگر دم چپ جاری [illegible]

[illegible]

بر همین صورت عمل نماید که در وقت کنار گرفتن یا جماع کردن او را باید که دم چپ عورت جاری

باشد دم راست مرد را ملکن گرد و در اثر نفس [illegible] بر لب عورت نهد چنانکه بینی دم [illegible] دارد با

چپ عورت جاری باشد و دم راست مرد مقابله شود و همچنین بعده دم عورت را در بینی خود درکشد

هر وقتی که عورت دم جانب چپ [illegible] دم دارد دم راست خود کشد [illegible] و هم خود با هم [illegible] اختلاط

ذوق لذت و شوق بسیار گردد و در آن وقت هر که جماع کند حظ و مباشرت بسیار رسد و با همراهان محبت [illegible] زیاده

شود در باب مطیع کردن عورات بهتر ازین علاج دیگر نیست و دیگر اگر کسی را در آغاز جوانی [illegible]

بر روی پیدا شود علاج آنست [illegible] بزرگ شش [illegible] و دیگر پیدا نشود

علی الصباح برخاسته آب بینی جانب چپ در آنجا مالیده شود و [illegible] برطرف شوند اگر کسی در حالت [illegible]

افتاده باشد [illegible] نظر خود را بر سر بینی داده و در حالت تصور [illegible] آن محل به تدریج رفع

گردد و بر آرد روشنی چشم کم شده باشد [illegible] و تصور [illegible] روشنی زیاده

شود اگر خواهد چشم [illegible] نقطه سیاه [illegible] کند و در خانه جای پاکیزه [illegible] نشیند

و در آنجا تاریکی و روشنی [illegible] آن خانه در هوا [illegible] و در آن نقطه نظر کند

و به ضبط [illegible] و نخست آب [illegible] و بعد از آن [illegible]

کلی گشت [illegible] هر سال این عمل کرده باشد و دیگر اگر کسی خواهد که دندان محکم باشد باید که وقت

صبح برخاسته آن قرار [illegible] و بعد آب [illegible] نوبت سخت [illegible] بسته دارد [illegible] آب گرم [illegible]

انداز [illegible] مسواک کند [illegible] فایده بسیار دیده و دیگر اگر کسی [illegible] در گوش [illegible] دارد [illegible]

[illegible] گرد [illegible] دست بالا [illegible] کشد اگر علت [illegible] دفع شود [illegible]

در [illegible] گرد و دیگر اگر کسی را رطوبت شود [illegible] در بینی نهد و هوا [illegible]

حرارت پیدا آید و دیگر اگر کسی [illegible] وغیره [illegible] خود [illegible] دارد [illegible] دفع

خواهد [illegible] دم جاری [illegible] دفع شود [illegible] طرف [illegible] باید

و دیگر اگر کسی [illegible] خود تصور کند [illegible]

است [illegible] بحکم الله تعالی دفع خواهد و دیگر کسی [illegible] جانب شمال و شرق [illegible] جانب

جنوب و غرب [illegible] باید که [illegible] جانب [illegible]

روان شود [illegible] فتح و نصرت [illegible] گردد [illegible]

تمام شد

سرودم دیگر باید دانست که در وجود آدمی هفت بند از رحم و صد و کنهات که در تمام

وجود پیوسته اند و بعضی از آن بلند بعضی پست و بعضی کج و بعضی راست مثل پایه نردبانه کواکب های آسمان در

می نماید و هر یک از آنها از قسم از قسم رنگ دارند آنانکه لطافتی اندر آنها اندر تن وجود می شناسند از جمله آنها

ده رگ اولی اند بیجوران سه رگ که اندرا و پنگلا و سکهمنا نام دارند و اندرا رگ الطرف چپ

که خاصیت ماه دارد مثل الجیات و پنگلا رگ جانب راست که خاصیت آفتاب دارد و بعضی گرم و سکهمنا

رگ درمیان این هر چهار آنها واقع شده اثر آتش دارد و سورنی [illegible] بیکدم الطرف راست را و دوم دیگر الطرف

چپ می آید و گاهی در مقام خود که میانه است جاری و روان می باشد در آن وقت هر دو دم برابر روان

می شود هرگاه دم چپ جاری می شود اثر انتقام اثر انتقام اند باید در همه کارها شود یعنی [illegible] شروع

باید نمود و اگر دم راست جاری شود مقام پنگلا یعنی آتش است تصور باید نمود که کارهای مشکل و دشوار

باید [illegible] و هرگاه هر دو دم برابر روان شود مقام سکهمنا است بسیار بد مقام است در آن وقت باید دانست هیچ

فرق [illegible] در آن هنگام هیچ کاره نباید کرد که در همه کارها خلل [illegible] در

[illegible] وقتیکه دم چپ [illegible] عورت [illegible] دختر تولد شود و [illegible] دم راست [illegible] روان شدن [illegible]

شدن دم راست و [illegible] شروع کار مثل [illegible] و جاه و [illegible] که باعث [illegible]

[illegible]

ول باشد و در دادن خیرات و لنگر [illegible] داوری و عروس و ملازمت [illegible] و [illegible] چپ

در خانه نو [illegible] بنیاد [illegible] مال از سوداگری و باز زراعت و [illegible]

علم [illegible] دادن آب و [illegible] ادویه و غسل کردن بعد صحت بیمار و [illegible]

برای رفتن [illegible] کردن [illegible] آب و [illegible] کردن [illegible] و خفتن [illegible]

و [illegible] و غسل و جامع و [illegible] و [illegible]

و [illegible] را دم راست [illegible] اگر [illegible] بیاور [illegible] که [illegible] جاری [illegible]

[illegible] در [illegible] هیچ کار نباید کرد و اگر [illegible] و [illegible] در وقت جاری

شدن دم چپ [illegible] حاصل گردد و همه کارها نیکو [illegible] اند و در [illegible] جاری

شدن دم راست [illegible] پسر تولد شود و در [illegible] دم چپ دختر [illegible]

[illegible] و همه [illegible] دم [illegible] در [illegible] روز [illegible] و در [illegible]

روز [illegible] کارها در [illegible]

[illegible] شروع باید و کارها در [illegible]

و خلاف [illegible] و [illegible]

[illegible]

پنج پنج ساعت روان میشود عمل رنگ نیک ساعت در هر دم یعنی راست و چپ بنام قمر دم چپ
جاری شد اول او زوت جاری شدن آن تا یک ساعت عمل خاک میکشم و ساعت دوم عمل آب و
سیوم عمل آتش و ساعت چهارم عمل باد و ساعت پنجم عمل آکاس همین قسم وقت روان شدن
دم راست قیاس باید کرد و در ساعت اول هر دم که عمل خاک و آب باشد بسیار خوب و ساعت سیوم که عمل آتش
است میانه دو گهری او عمل باد و آکاس سخت و النقصان دم که دارد در عمل خاک کار به تمام
با هستگی و تدریج سرانجام شود در عمل آب اگر آغاز نماید نفع حاصل آید زود و فتوح پدید شود در عمل آتش
میانه است موری رنگ دارد در آن وقت سحر و جادو دمار آن و او چاه به عمل آید در عمل باد و آکاس بغیر از آن اسم
دو ساعت سی گهری هیچ کار نکند زیان است در عمل خاک آب شود و در عمل آتش حمل مفسد در عمل باد و خضر
در عمل آکاس هر نوع شود سه روز ماه که دوشنبه چهارشنبه جمعه اظهار شکر باشد از آن امر تعلق دارد و همه کارها
شایسته در این روزها کنند و چهار روز آفتاب که پنجشنبه و شنبه و یکشنبه سه شنبه باشد که کارها
تعلق آن کارها سخت و دشوار خانه بالا که بیر یافت در روزها شروع نماید هرگاه آن عمل ماه او
پنجم دوازده روز بیکار شش کن هر که گرگ کتیا بر جهات بز مین ماه تعلق دارد
کارها سوخته است منکه دهن سنگه تولا متین کمنه تعلق اقبات برای کارها دشوار است

بسم الله الرحمن الرحیم

اول الحمد ایزدی خوانم — والصمد لم یلد لمن دانم

عالم عادل و غفور رحیم — قادر و خالق غیور کریم

که تواند ثنای ذاتش گفت — یا ز وصف در صفاتش سفت

گویم از نعت مصطفی رسول — اکمل و افضل همه مقبول

بار بی‌حد زمان درود سلام — هم بر اولاد و بر صحابه تمام

حکما خواب را که میدیدند — اثر خیر و شر پسندیدند

گفته‌اند تا که ماه زآن تحریر لا — تا برد خاص و عام فیض کبیر

نسر بود این به نظم ابکر یوم | از میانش خلاصه برچیدم
نام این نسخه زبدة التعبیر | نیک و بد را همه بود تفسیر
هر که پرسد ز خواب تعبیر | در سوالش جواب کن تقریر
گر ببیند ز خواب اول پاسی | اثر آن سالی بود راسی
دومین پاس را بود شش ماه | سومین پاس را بگو سه ماه
چون ببیند بوقت آخر شب | اثر آن بماه آرد رب
و خواب صبحی اگر کسی بیند | زاثرش به هفته می بیند
در طلوع آفتاب دید ار خواب | در همان روز میرسد بجواب
روز روشن چو دید خواب بعز | نیست تعبیر آن و نه راز نز
خواب خوش دیده باز خواب مکن | گر بود زشت خواب خواب بکن
خواب دیده و باز رفت بخواب | میرود اثر آن از آن خواب
گر شب خواب ها چو دیده شود | اثر آن از و بریده شود
خواب بیند اگر کسی گاهی | کو ز تعبیر آن بود راهی

بهره گیر باید از جمال نبی : یابد فیض از و وصال دبی

منفعت یابد و شود محمود | دولت ایزد حاصل مقصود
دیدن پادشاه دارد سود | رزق افزاید و شود بهبود
چتر شاه میکند خوشحال | خدمت و دولت آید از جای
گر ببیند وزیر را ای یار | نعمت و مال میرسد بسیار
هم ز مفتی و قاضی و فاضل | اثر نیک گفته اند عاقل
دیدن کوتوال و هم شقدار | بد بود نکبت آورد بسیار
گر ببینی تو کامل و درویش | راحت و خوبی آید در پیش
پیر مردی چو آیدت در خواب | مژده او میدهد بخیر و صواب
کودک شیر خورده را دیدن | خبر است از گناه بخشیدن
در جوان به بینی ای پر هوش | خبری خوش رسد از آن در گوش
بیوه زن صالح اگر باشد | گر ببینی تو خوش خبر باشد
هر که بیند زنی که عورت | با بد و مال میکند عشرت
گر فتی نار نیل و پر زینت | میرسد مال نعمت و دولت
آن زن دار دار سفید لباسی | دولت و مال را بده تو اساسی
در درپیش که بود از و پوشاک | از میانه دان بحدان باک

پوستین سرخ گر بپوشیدی
رحمت او بی شک اگر باشند
سیاه رنگ گر بود هم ملبوس
دیدن فاحشه که مرغوب است
گر شود احتلام با آن زن
هر زنی را که در شرع است حرام
از زن حامله خود نیز شود
عورت گر بود بدرد زه
گربه بیند که عورت زاید
دیدن سرمه دار از زن و مرد
زشت زود با سر برهنه پا بی مو
دیدن کور و شل گران باشد
گاوزور خاکروب و بیل فروش
گر ببیند در برزن و دزدان
هر که خود را چو بیند از بیمار

ناگهان می بشود در جنت دید
رحمت او را رسد خیر باشد
بشود از زندگانی او مایوس
اثر دیدنش بسی خوب است
دولت افزاید و شود ایمن
بد بود احتلام و هم اغلام
لیک امید او گشته ... دو
اثر ششش بد بود و بوصد ربع
عیشش و عشرت و دولت آید
میرود و دولت کی بماند فرد
اثر بد بود از آن هر گو
هم ز دلواره همچنان باشند
هم ز ملاف بدو هم بیهوشی
هم ز خلد و بدو هم ز ندان
هند رسنی او بود ای یار
بدیدن

گربه بیند بگریی ... دل
زن را هم دیدن مرده
مرده گر زنده دید هر چیز
گر طلب کرد مرده چیز از تو
مرده گر گریه میکند دان
حفظه در خواب چون سخن گوید
گرگی گربه ... بکند
خنده قهقهه میکند چون کس
هر که در خواب زنا که نرسد
گر تو از دور سازها مطرب
پایه سر آید و یا برقصد خویش
بد بود از شنیدن و دیدن
مدرناهی و کردن اصلاح
گر زخود دندان بیفتد دندان
آید جنت و قصد بر آید چون

صحبتش دارد آن و زینت بحال
حق تعالی ز جنس او مرده
راحت و منفعت بدان ز مهر
فاتحه را بخوان بنام او
به بود مرده گر بود خندان
رسد از عطریات او بو بد
شادی از خویشتن ... زود تر بنهد
غم و اندوه میرسد از کس
و از دین صدقه آفتی برسد
دولت از طب میرساند رب
گریه و زاری آیدت و پریشی
هم بدان دست را بدست زدن
وه ز خیرات آن بود بصلاح
غم و اندوه میرسد چندان
بانگ او میرود چو بیند چون

خون ریزی بطور خولاد ... اید — بی شکه ... همه دولت ادا اید
مالش تنبل زانکه ... ز — در کند همه بود چو شتر
کردن غسل هم وضو نکوست — از عبادات آن چنان ای دوست
در به بند و کسی ابسر دستار — مهتر ادمی شود ای یار
کر زا جامه را بپوشاند — خدمتی میشود نفس داند
هرکه از فوطه در کمر بندد — راحت اندر غم دفع گردد
رنگ پوشاک کفته شد در هر در — در لباس زنان عالی قدر
گر نشسته بپوشش و سند خوب — بار چو سوی او بود بد خوب
در ربا بوش ناکسد در با — اوکنران بماند از برجا
گر بیا موزه های نو بکشد — از ان باد سفر بر شد
چون به بیند که میرود بسفر — محنت در رنج اندرت بنظر
در سفر خویش زا کر می بیند — کردش رد در کار نمی بیند
از سفر اندرت خود رخانه — شود از مال و ملک فرزانه
گر به بیند رسیدکس رسفر — یار دلخواه میرسد ز سفر
از به بیند رنامه و لدار — یار شد نامه با خبر از یار

... را بوه مرده را اندر دید — بادشادی بود و باد رعید
شادمانی از ان و زمردان — کر کبک ... اندازان از بردان
چون طعامی بکسی بر اید بند — بابه بیند طعام با بخورد
از ان بود نعمت و مال — دولت افزاید شود خوشحال
کو بداده بدیگری و طعام — در جلالی شود و نیکی نام
از طعامی کراو بدست دارد — دیگر از وی کرفته بردارد
ر... و مال اورد در باد — اوبگردد دشمنکند فریاد
خوردن شیر مسکه و خوراک — هم ز ماهی خورد نیکو تر اب
جگر و دل و نیز با از گوشت — خبر مرگ میرسد او دوست
تلخ ذرکش ... تر بهم بد — حکما گفته اند از خود ... کند
... بر حوردن ما مگس — دولت بیاده کردد هم نکس
خوردن نشان نمک ای نرجام — بد بود کر خورد زعلف طعام
جمله دیدکس زمیوه بار نگر — برسرش میشود دوباره خطر
کر خورد کاهه ... بانم نیکوست — بد بود ساکت ها ده هم او دوست
... تول و بدن و خوردن — سر زیب اب می ... شدن

از نشاط و طرب اثر دارد / غم و غصه ز دل بر دارد
خوردن نمک آرد ار بکیفیت / پوست و افیون آورد رحمت
هر که در خواب میخورد رود / نیست بیمار باید و مداوا و سعا
صحت گر خورد شود بیمار / از حکیمان دوا خورد بسیار
گر نباشد و یا رسد هر کس / یا کند فی رسد بهم انکس

دیدن باغ و سبزه و صحرا / اثر این کشایش است ترا
غنچه گل چو آمده بنظر / بار گیرد عروس وه تو خبر
گل خوشبو ترا دیدن خوب / وصلت میکنی تو از محبوب
پر ز میوه درخت را اثری / دولت افزاید و سود بسری
گر نه بیند درخت را بی بر / دشمنی گهبندی شود بیشتر
هر که بیند بخواب خشک درخت / می برد زر و مال سیم از بخت
گر درخت شکسته یا افتاد / مانعی رو نهد کنند فریاد
کاشتن تخم هم بدان راه های / می فزاید ترا ز ... و مال
دیدن زرع سبز شود فرحت / بر خمیت گر بود شود صحت

کشتن زرع

۱۳

سبز زرع که از نظر گذرد / ور نظر خشک شد و پژمرده
آفت میرسد شود بد حال / صدقه ده هم و عاکوان فی الحال
گرد رو میکند زراعت را / ملکش از حسود و دفت را
غله را بینی از افتادم / سیاه و ان بد و دیگر است رحام
آب دریا گر آیدت بنظر / اثر اوست رفتن به سفر
آب دریا چو میرود از موج / ناگهان جمع گردد آنجا فوج
حوض کی بینی نشسته خورد او بر / هم سفر نیک و با برادر رسید
گر ز دریا عبور کرد بی / راحت شاد و را شود و نفع بی
دیدن چاه خندق و نالات / لجه بود خشک مانه از پر آب
ریگ و از خاک هم زخاک گستر / دیدن سنگ و خشت هم بد بر
رفتن بام و پشته یا بر کوه / باید او دولت و ظفر شکوه
از نشیب از سوی فراز رود / حشمت و جاه او بلند شود
گر به پستی رود و اند ز عار / اثر بد ولیک زنها آر
حیز بخواب افتاده اند ز گل / صدقه ده تا رهانی از مشکل
از نجاست چو گشته آلوده / از زر و سیم کرده آنچه

اثر بد بود خرید زمین | باز امید بد کسی زر زمین
دید عمارت و باب ساز و نو | دولت آزاد میشود بشنو
در مرمت کنی از آن شاید | دولت رفته باز رو آید
دید مسجد و با نماز کرده | از روا ز عواد بهر ووه
از عمارت دیلم و بوار افتاد | اثر آن خبر زمانم داد
دیدن ملک مسکن درگاه | عفو کرده در آهم زلت
گر زیارت کنی تو از درگاه | از بزرگان برآید دم
دید دکان های بازار | از شغل باید دستور کار
در و یاقوت دید تا الماس | لعل و جوهر در ره نیک دان القیاس
هم زتو گر اگر دیدی در حالی | تنگ بود زهم نسب محال
بند از گل ها نشود ادشاد | دیدن هدف منتو و آزاد
از زمرد شود باد افغان | دید نیلم بناه کرد
گر زر و سیم دید ها از جست | هم ز قلعی ابر کوفی
آهن و مس و طلی نند درست | تنگ باش زر دیدن مساء
تنگ از رنج و سرف و کوکرد | دید سرم اثر بود جوهر

ارجو

14

ست جمع چو بند انه | وان تفرقه گر دل شانه
دیدن جانماز و از فرمان | هم ز تسبیح اثر نیک بدان
یار چه سوی وانهم از ریسم | عنبر سیاه نیک وان ریسمی هم
دیدن سرمه دان ز دارد | چرخ هم اسیا سر دارد
نیک استاده کردن خیمه | بد بود بار کردن خیمه
از هلاک تا چراغ بنظر | جنگ و دشمن کند بکن تو حذر
گر تنور در آتش باری | دولت اید سماوی دار حی
مشعل و شمع دید چون روشن | یابد و ملک و مال از گلشن
روشن از دست خود کند خواران | حق تعالی دهد باد پسران
روشن آن بود بار شد خاموش | دولتش میرود کند غم گوش
گربه بلند زانس سوزان | از برای خرید نو ارزان
با انگشت هم ز دیدن دود | مکر مند گردد او ندارد سود

دیدن فیل و اسب دان خوشتر | از سفر منفعت چو دید شتر
چون سواری فیل اسب گوشت | کت و هم بالکی در زنبر اندر نشست

گاو فربه ز غله و ان ارزان — دیدن لاغرش ز غله گرانی

آهو ار دیده میشود حور پسر — حرمت ایزد اد بد شیر ز شر

گرگ دیدن ز دزد و استمگر — هم ز میمون و خرس وان بدتر

دیدن دشمنان و روی گاومیش — کرکس و خوک رنج آید پیش

گربه بیند شغال و بار دوباره — مرد هر منی گیرد ناگاه

هم ز گربه و دیدن کفتار — کار بر هم کند ز نان مکار

دیدن موش وان بود بدتر — دیدن خرگوش میشود دختر

کشتن مار و ربود کژدم — وان حلالی بود ز بد مردم

گر تو مار سفید را دیدی — شاهی ار رسد ببیند دیدی

چارپایه امید [illegible] بچه — پای برنج امید بد [illegible]

دیدن هر دو قسم بد باشد — صدقه دادن زهد و که باشد

بد بود دیدن سر بصره ها — نیک باشد سفید بصر

باز دیدن چو دید هر عاقل — هر مرادی بود شود حاصل

از کبوتر و طوطی و قمری — زن خوش [illegible] بود [illegible] گیری

دولت از ما کیا رسد بسیار — از خروس او فتد لطام کار

[illegible]

از ملخ و ز ملک جو گردد گاه — لشکری میرسد از و ناگاه

جانورهای خشک و آ[illegible] بی — عنبر است و سیاه بد ماهی

بد ز جوان خود [illegible] کند [illegible] ن — بد بدان رنج و کردن [illegible] ن

شکار ابدن وحوش و طیور — دولت عمر اندر ظهور

در شکاری بر اکسی جو دهد — بی کسی نعمت و زمال رسد

[illegible] شکاری رو دست گس برود — بد بود انکه دولتش برود

چشم روشن شود اگر از نور — در کرامات میشود مشهور

او جهان میکند خدا مقبول — آرزوی دو عالم است حصول

گر فرشته به بیند با ار حضور — زبالم نز میشود ز خلق ظهور

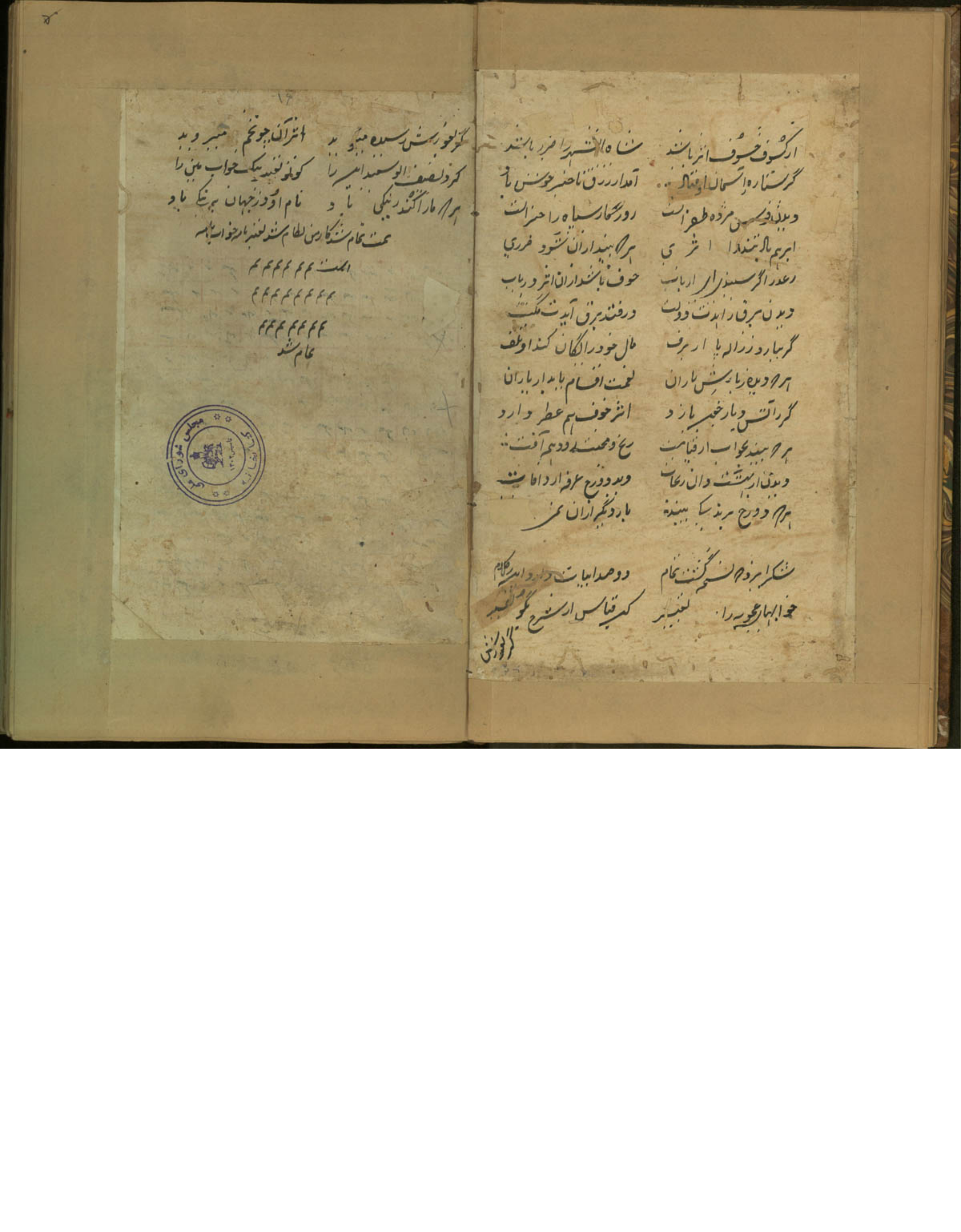
دیدن آسمان بر ستار — منفعت میرسد بر اثر اشیار

در نور آسمان ز گرد و غبار — بد بود در ان علامت و آثار

دیدن ماه و کوکب و خورشید — انچه خواهی بر آید ان امید

دید گر [illegible] از مه و مهر — سلطنت شاه او امینت ز شهر

بنزدیکی آفتاب و یار از ماه — [illegible] مستمع عمل میشود از شاه



از کسوف و خسوف اثر باشند | شاه را انتشه را ضرر باشند
گر ستاره ز آسمان افتاد | آمد از رزق تا حشر جوشش باد
و بیند دیوس مرده طوز است | روزگار سیاه را حیز است
ابر هم بارشند ا ثر ی | هر که بیند از آن شود فرری
رعد را گر بشنود از ارباب | خوف باشد از آن اثر و رباب
دیدن برق را بدن دولت | در رفتن برق آید ملک
گر ببارد زراله یا ارف | مال خود را اگان کند او تلف
هر که دید ز بارش باران | نعمت افتام باید ار باران
گر آتش دیار خیب بارد | اثر خوف هم عطر دارد
هر که بیند بخواب از قیامت | رنج و محنت و ددیم آفت
و بیند از بهشت دان رجات | و بید دوزخ عرفه از داعات
هر که دوزخ بربند بیک بیننده | بار دیگر از ان نمی

شکر ایزد که این گشت تمام | دو صد ابیات داده ابد رکلام
جمع ابیات جوبه را تعبیر | کب قیاس از شرح بگو تعبیر

۱۶

گو بعو ریش رسید میتود بد | اثر آن چو نخم مبیر و بد
کرد لطف الو سعید ابن را | کو بلو تعبیه نیک خواب مبین را
هر که مار اگند زنبکی باد | نام او در جهان به نیک باد
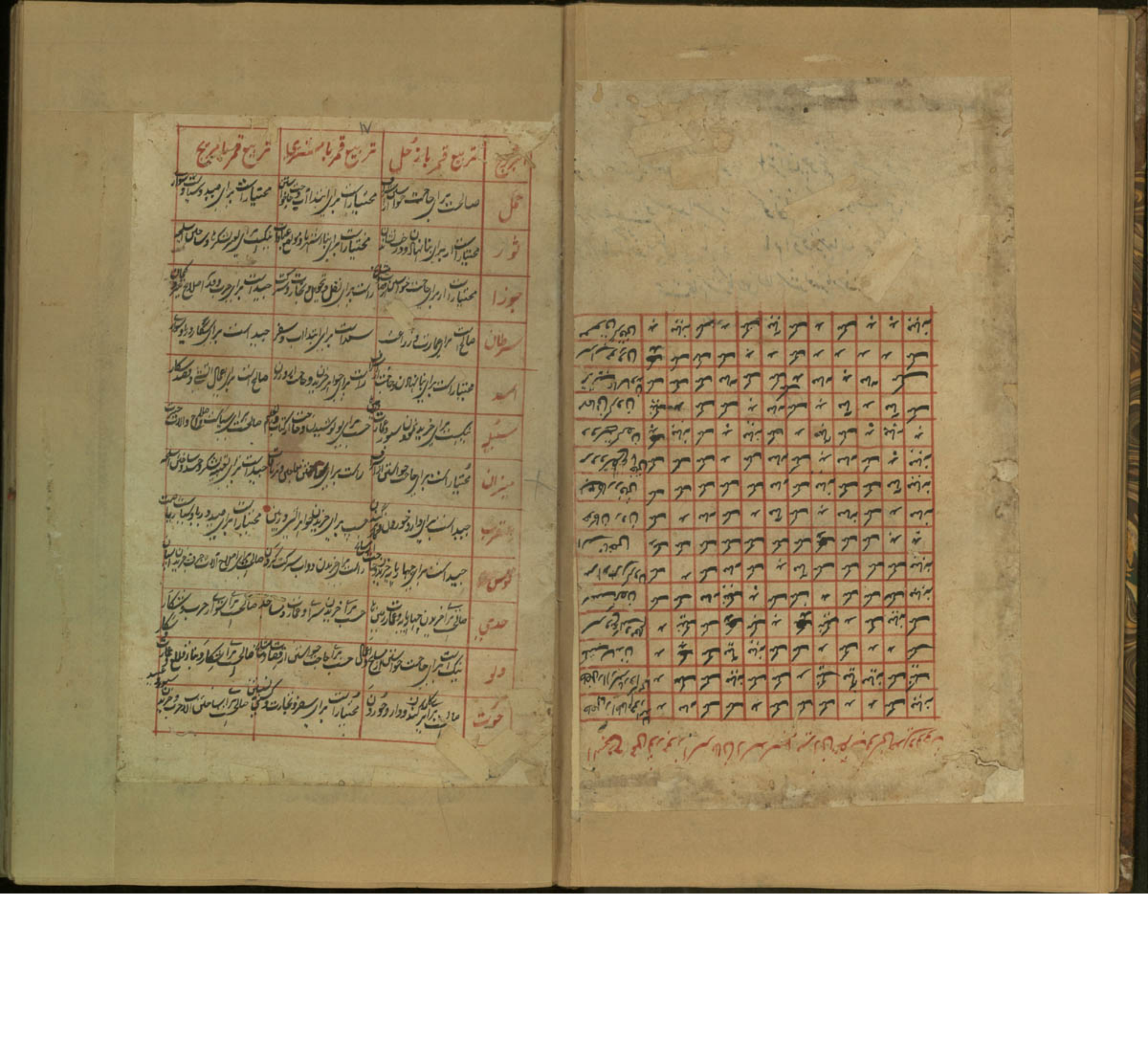
تمت تمام شد کار من الطام شد تعبیر نامه خواب باسه

الحمد لله تم تم تم تم تم تم

تم تم تم تم تم تم تم

تم تم تم تم تم تم

تمام شد



۱۷

برج	تربیع قمر با زحل	تربیع قمر با مشتری	تربیع قمر با مریخ
حمل	صالح است برای حجامت [illegible]	مختار است برای ابتدای [illegible]	مختار است برای صید و [illegible]
ثور	مختار است برای بنای نهالها و [illegible]	مختار است برای بنای شهرها و [illegible]	نیک است برای [illegible]
جوزا	مختار است برای حجامت [illegible]	راست است برای نقل و تحویل [illegible]	جید است برای حرب و [illegible]
سرطان	صالح است برای تجارت و زراعت	سعد است برای ابتدای سفر	جید است برای شکار [illegible]
اسد	مختار است برای بنای نهالها [illegible]	راست است برای جواهر خریدن [illegible]	صالح است برای اعمال [illegible]
سنبله	نیک است برای خرید [illegible]	حسن است برای [illegible]	صالح است برای [illegible]
میزان	مختار است برای حاجت [illegible]	راست است برای [illegible]	جید است برای [illegible]
عقرب	جید است برای [illegible]	حسن است برای خرید جواهر [illegible]	مختار است برای صید [illegible]
قوس	جید است برای [illegible]	راست است برای [illegible]	صالح است برای [illegible]
جدی	صالح است برای [illegible]	حسن است برای خرید [illegible]	صالح است برای [illegible]
دلو	نیک است برای حجامت [illegible]	حسن است برای [illegible]	صالح است برای شکار [illegible]
حوت	صالح است برای [illegible]	مختار است برای سفر و تجارت [illegible]	صالح است برای [illegible]

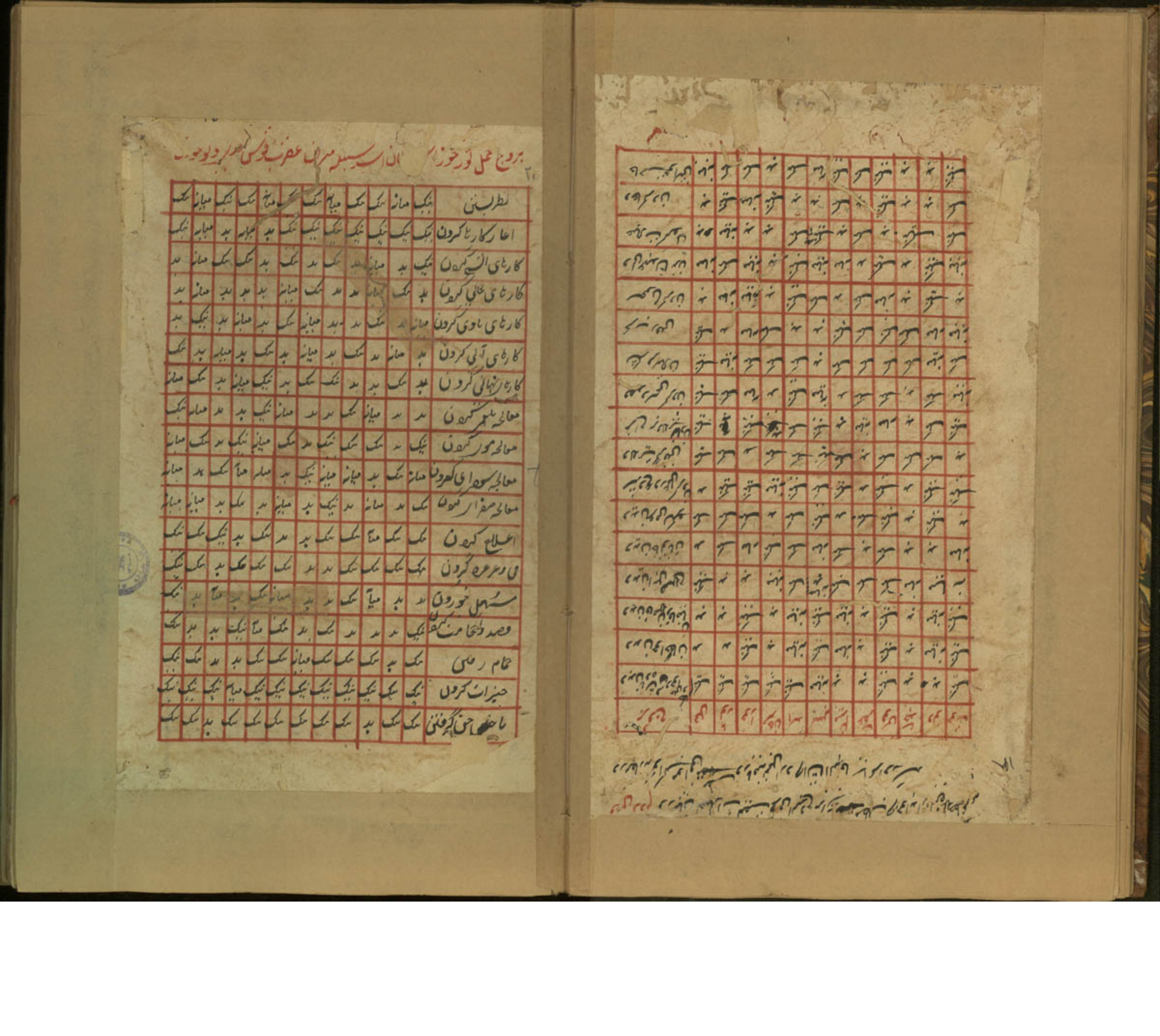
البروج	تسدیس و تثلیث قمر با آفتاب	تسدیس و تثلیث قمر با زهره	تسدیس و تثلیث قمر با عطارد
حمل	مختار است ابتدای اعمال و حاجات [illegible]	مختار است از برای تزویج و سفر و امثال آن	برای مناظره و تعلیم و شکار
ثور	جید است برای اصحاب و دیوان اکابر	مختار است برای تزویج و تعلیم و موسیقی	برای تزویج و نقاشی و تعلیم موسیقی
جوزا	جید است برای مطالعه و شکار و حاجت خواستن از بزرگ	مختار است برای نقل و [illegible]	برای تعلیم و [illegible] امور عطارد
سرطان	مختار است برای سواری و طلب مال [illegible]	برای سفر و تزویج و دارو خوردن	برای تجارت و حرکت و تعلیم
اسد	مختار است برای بیعت و عهد [illegible]	برای [illegible] و صحبت و حاجات [illegible]	برای [illegible] و حاجت از اکابر
سنبله	مختار است برای صید و طلب حاجت [illegible]	برای [illegible] ساختن و تزویج [illegible]	برای تعلیم و شرکت و تزویج [illegible]
میزان	مختار است برای صید و قصد [illegible]	برای تزویج و [illegible]	برای تعلیم صناعات و [illegible]
عقرب	خوب است برای معالجه و [illegible]	برای [illegible]	برای معالجه و دارو خوردن و [illegible]
قوس	مختار است برای خریدن اسباب و حاجات [illegible]	برای ساختن پیرایه و [illegible]	برای خریدن متاع و [illegible]
جدی	صالح است برای عمارت [illegible]	برای عمارت [illegible]	برای خریدن عقار و چهارپا و تعلیم
دلو	مختار است برای بنا نهادن و حاجات [illegible]	برای عمارت بنا و [illegible]	برای تعلیم [illegible] حاجت
حوت	جید است برای خریدن [illegible]	برای [illegible]	برای [illegible]

البروج	مقابله قمر با زحل	مقابله قمر با مشتری	مقابله قمر با مریخ
حمل	حذر کنند از ابتدا [illegible]	صالح است برای نقل و سفر و سواری	صالح است برای [illegible] و مجادله [illegible]
ثور	حذر کنند از سفر و تزویج [illegible]	جید است برای بنیاد نهادن و نقل [illegible]	[illegible]
جوزا	حذر کنند از تجارت و سواری [illegible]	صالح است برای سفر [illegible]	صالح است برای [illegible]
سرطان	حذر کنند از ابتدا امور و سفر	مختار است برای سفر و نقل [illegible]	[illegible] است برای سفر [illegible]
اسد	فراغت بهتر	صالح است برای [illegible] و تجارت و سفر و ابتدا	[illegible] مختار است برای ابتدا امور
سنبله	حذر کنند از [illegible]	صالح است برای بنا نهادن [illegible]	صالح است برای صید و [illegible]
میزان	حذر کنند از سفر [illegible]	صالح است برای خریدن چهارپایان [illegible]	صالح است برای شکار [illegible]
عقرب	حذر کنند از تزویج [illegible]	صالح است برای [illegible]	حذر کنند از سفر
قوس	حذر کنند از سفر [illegible]	صالح است برای اعمال و طلب حاجات [illegible]	[illegible]
جدی	حذر کنند از سفر و تزویج [illegible]	صالح است برای [illegible] و تجارت [illegible]	صالح است برای [illegible]
دلو	حذر کنند از سفر و تجارت و بنا نهادن	صالح است برای بنا نهادن و حاجت [illegible]	صالح است برای شکار [illegible]
حوت	حذر کنند از سفر [illegible]	مختار است برای سفر [illegible]	[illegible]

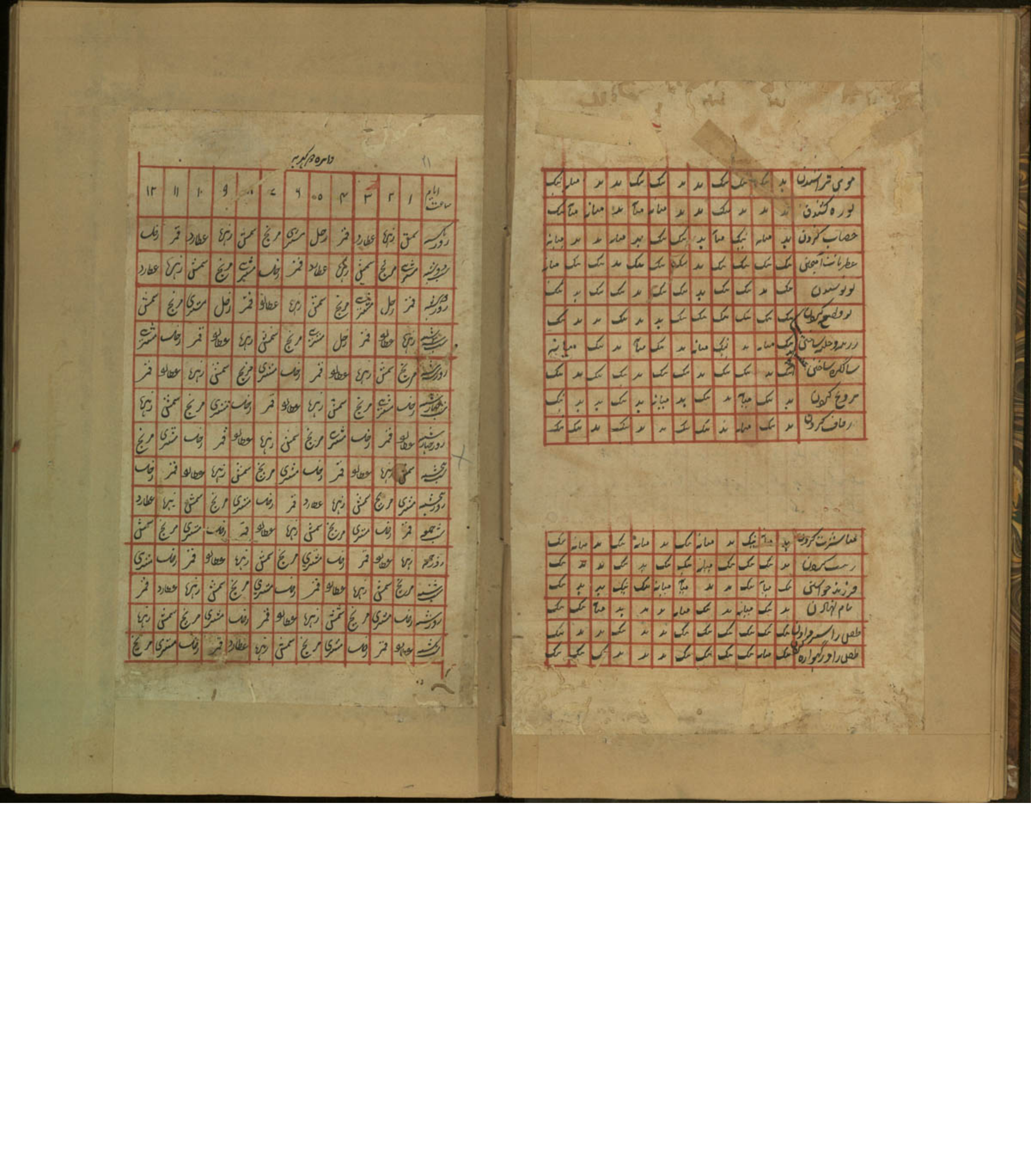
البروج	تربیع قمر با آفتاب	تربیع قمر با زهره	تربیع قمر با عطارد
الحمل	حذر کردن از خشم و سختی	[illegible] است از کار و لهو و شکر و [illegible]	حالی است از مناظره و مجادله و [illegible]
ثور	جید است از سلطان تاج و کمر بند	حالی است از ابتدا و آب و حوائج	میانه است برای مناجات و تعلیم [illegible]
جوزا	هیچ کار را نشاید الا [illegible]	حالی است مناجات و مزوج و لعب	جید است ابتدا و استاد و تعلیم [illegible]
سرطان	مختار است برای کندن کاریز و جوی	نیک است سفر و نقل و کارهای [illegible]	حالی است تعلیم و سواری و بنا کردن
اسد	مختار است برای [illegible] جامه و کاریز و جوی	شاید برای [illegible] کتابت و ستور خریدن	جید است برای محاسبه و وکیل [illegible]
سنبله	میانه است برای کار کردن [illegible]	حالی است از روح و دلو [illegible]	مختار است برای تعلیم و [illegible]
میزان	بهیچ کار نشاید	نشاید برای شراب و عطر [illegible]	حالی است برای کرک خریدن و [illegible]
عقرب	رسوم است برای سفر و حوائج و ابتدا	مختار است دارو خوردن [illegible]	حالی است برای اجاران خوردن دارو
قوس	باک نیست [illegible] مطالعه [illegible]	حالی است خریدن جواهر و ستور	حالی است مناظره و خریدن دواب
جدی	حالی است برای [illegible]	حالی است برای خوردن دارو	منابه است برای ابتدا [illegible]
دلو	میانه است برای بنا نهادن	حالی است برای نهادن [illegible] خریدن	بهیچ کار نشاید
حوت	[illegible] هیچ کار نشاید	حالی است برای کشتی [illegible]	باک نیست خریدن [illegible]

البروج	مقابله قمر با آفتاب	مقابله قمر با زهره	مقابله قمر با عطارد
حمل	حذر کند از حرکت [illegible] و حاجات	حالی است از خریدن [illegible]	مختار است برای تعلیم و [illegible]
ثور	حذر کند از سفر و خصومت با زنان	مختار است برای نقل و تزویج و [illegible]	حالی است صناعت و تعلیم [illegible]
جوزا	حذر کند از مناظره و [illegible]	مختار است برای تزویج و [illegible]	مختار است [illegible] تعلیم و [illegible]
سرطان	حالی است ابتدا [illegible] و سفر و نقل	مختار است برای سفر و خریدن [illegible]	مختار است برای [illegible] و تجارت [illegible]
اسد	مذموم است برای نقل و حاجات [illegible]	حالی است برای [illegible] و معمار زنان	مختار است برای طلب حاجت [illegible]
سنبله	محذور است برای روح [illegible]	حالی است برای روح [illegible]	حالی است [illegible] داروی خوردن [illegible]
میزان	مکروه است برای سفر و [illegible]	حالی است برای [illegible] و نقل و خریدن [illegible]	حالی است برای معالجه و تعلیم و سفر [illegible]
عقرب	حذر کند از سفر و دارو خوردن	مختار است برای دارو خوردن [illegible]	حالی است برای دارو خوردن و شکار
قوس	باک نیست [illegible] خریدن	حالی است برای خریدن ستور	حالی است برای [illegible] شکار [illegible]
جدی	شاید برای [illegible] بنا	حالی است برای [illegible] بنا	حالی است برای تعلیم و [illegible]
دلو	شاید برای [illegible]	حالی است برای بنا نهادن [illegible]	حالی است برای تعلیم و شکار [illegible]
الحوت	حذر کند از [illegible]	حالی است برای [illegible] و سفر [illegible]	حالی است برای [illegible]

19



بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
نظر بستن	نیک	میانه	نیک	نیک	میانه	نیک	نیک	میانه	نیک	نیک	میانه	نیک
اعمار کارها کردن	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	بد	میانه	بد	میانه	نیک
کارهای آتشی کردن	نیک	بد	میانه	نیک	بد	نیک	بد	نیک	نیک	نیک	میانه	بد
کارهای خاکی کردن	بد	نیک	میانه	بد	بد	نیک	میانه	بد	بد	بد	میانه	بد
کارهای بادی کردن	میانه	بد	نیک	بد	بد	میانه	نیک	بد	میانه	بد	نیک	بد
کارهای آبی کردن	بد	میانه	بد	نیک	بد	میانه	بد	نیک	بد	میانه	بد	نیک
کارهای نهانی کردن	بد	نیک	بد	بد	نیک	نیک	بد	نیک	میانه	بد	نیک	میانه
معالجه بلغم کردن	بد	بد	میانه	نیک	بد	بد	میانه	نیک	بد	بد	میانه	نیک
معالجه [illegible] کردن	نیک	بد	نیک	نیک	نیک	بد	نیک	میانه	نیک	بد	نیک	میانه
معالجه سودا کردن	میانه	نیک	بد	میانه	میانه	نیک	بد	میانه	میانه	نیک	بد	میانه
معالجه صفرا کردن	نیک	بد	میانه	بد	نیک	بد	میانه	بد	نیک	بد	میانه	میانه
اصلاح کردن	نیک	نیک	میانه	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	نیک	نیک	نیک
می و عرق کردن	نیک	نیک	نیک	نیک	بد	بد	نیک	نیک	نیک	بد	نیک	نیک
مسهل خوردن	بد	بد	میانه	نیک	بد	بد	میانه	نیک	بد	میانه	بد	نیک
فصد و حجامت کردن	نیک	بد	بد	بد	نیک	بد	نیک	میانه	نیک	بد	بد	نیک
حمام رفتن	نیک	بد	نیک	نیک	نیک	میانه	نیک	نیک	بد	بد	نیک	نیک
خیرات کردن	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	میانه	نیک	نیک	نیک
ناخن حنا گرفتن	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	بد	نیک	نیک



دایره در کهر به

ساعت / ایام	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
روز یکشنبه	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
شب دوشنبه	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
روز دوشنبه	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
شب سه‌شنبه	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
روز سه‌شنبه	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
شب چهارشنبه	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
روز چهارشنبه	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
شب پنجشنبه	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
روز پنجشنبه	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد
شب جمعه	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس
روز جمعه	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری
شب شنبه	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
روز شنبه	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
شب یکشنبه	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ

موی تراشیدن	بد	نیک	نیک	نیک	بد	بد	نیک	نیک	بد	بد	میانه	نیک
نوره کشیدن	بد	بد	بد	نیک	بد	بد	میانه	میانه	بد	میانه	میانه	نیک
خضاب کردن	بد	میانه	نیک	میانه	بد	نیک	نیک	بد	میانه	بد	بد	میانه
عطریات آمیختن	نیک	نیک	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	میانه
نو پوشیدن	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک
نو قطع کردن	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک
زر و سیم و حلیه ساختن	نیک	میانه	بد	نیک	میانه	بد	نیک	میانه	بد	نیک		میانه
ساگره ساختن	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک	نیک	بد	نیک
مروج کردن	بد	نیک	میانه	بد	نیک	بد	میانه	بد	نیک	بد	بد	نیک
زفاف کردن	بد	نیک	میانه	بد	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	نیک	نیک

مباشرت کردن	بد	میانه	نیک	بد	میانه	نیک	بد	میانه	نیک	بد	میانه	نیک
رسـت کردن	بد	نیک	نیک	نیک	میانه	نیک	نیک	بد	نیک	بد	بد	نیک
فرزند خواستن	نیک	میانه	نیک	بد	بد	میانه	میانه	نیک	نیک	بد	بد	نیک
حام نهار کردن	بد	نیک	میانه	بد	نیک	میانه	بد	بد	بد	میانه	نیک	نیک
طفل را سر وادادن	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	نیک	بد	بد	نیک	بد	بد	نیک
طفل را در گهواره کردن	نیک	میانه	نیک	نیک	نیک	نیک	بد	بد	بد	نیک	نیک	نیک



٢٢

بسم الله الرحمن الرحیم

...ی اسم تو گنج هر طلسمی فارغ ز تو هر کسی باسمی هم ا...
...نونی و هم مسمی عاجز شده عقل زین معما تعریف معما کلامیست
...موزون که دلالت کند بر اسمی از اسما بطریق رمز و ایما ولایقی
...که پسندیده طبعهای سلیم و ذهنهای مستقیم افتد و ناظم معما ر...
...ناچار است از دو کاری از تحصیل حروف اسم که بمنزله ماده
...است و دیگر ترتیب آن بحسب تقدیم و تاخیر که بمنزله صورتست
اعمال معمائی بر سه گونه است بعضی خاص تحصیل ماده و آنرا
اعمال تحصیلی خوانند و بعضی خاص تحصیل صورت و آنرا اعمال تکمیلی
نامند و بعضی عام که خصوصیتی ندارد بهیچ یک از ماده و صورت
... فایده آن تسهیل عمل دیگر است از اعمال تحصیلی

و بکیفیتی دیگر اعمال تسهیلی گویند و اعمال تسهیلی عبارت از
اسقاط و تحلیل ترکیب تبدیل اسقاط و عبارت است
بعضی از حروف کلمه نور برای تصرف در آن کلمه بوجهی از وجوه
چنانکه اول و منبع و روی و منبر دولت و تاج و افسر و خیب
و بالا و صافی و امثال آن گویند و حرف تحسین خواهد و آخر
حد نهایت و دامن و پایی و پایان و دردی و لطایران گویند
و حرف آخر کلمه قصد کنند چنانچه در اسم شمس گردست
دید بپایت افکندن سر با اسم سر در آن جور رسید السر
چنانکه در اسم شجاع چون شرست باشی بنده آمد حکل
بالایش بحسم زخم صد گوهر باب دربالش بحسم چنانکه
در اسم بابر بهادر گویلفت جامی چون در مخانه زاما دیگو
در دما ده متصل با صاف بین از آنکو چنانکه در اسم
فراحه دندان دولت نو دل تصور کرده که اشک مرا عقیق
و که در کرده لعل تو می است و صاف جانها در دش
چشم زان می فراهم بر کرده و بر سقاست دل بسا
دکمر و مرکز و وسط و مانند آن گویند و حرف وسط کلمه خواهد
چون حروف فقر در باشد چنانکه در اسم الیاس

چون جمال بشکسته تا حالا شود زخمی بگرد جامی از این ماجرا چه سود
چنانچه در اسم سلطان عبداللطیف آنی گرده نهان رسالت
حاصل خطا در دیره احسان و تمنای عطا چون هست دولت
مرکز عدل محیط زان صورت حیف را خطی خوانده خطا
و نواند بود که ثنای و ثالث گویند یکی از حروف مابین الطرفین
خواهد چنانکه در اسم باقر گرچه دل ما بود لعل حرانی
دایم بجای گذارد تای و گاه باشد که کنار و گوشه و جانب
و سو و طرف و کران و امثال آن گویند اول و آخر خواهد چنانکه
در اسم بهلول گوشه باغ و کنار سبزه جوی و پای
گل گشت کر یا یار باشد خود گرامی دانی گل و چنانکه در اسم
علی جان جا خواست در دن چشم اماه بر گوشه دیده
جا بهت ما گفتیم و اگر بصیغه جمع ذکر کنند چون کنارها و گوشها
مجموع از اول تا آخر خوانند چنانکه در اسم حسن این گوشهای
محبت چون نیست جا دوانه سر بر زند سر در پی ما گاه از میان
و گاه باشد که پوست یا غلاف گویند مثلاً اول و آخر نوان خواست
و سعی دیگر کنند مجموعه مابین الطرفین خواند چنانکه در اسم موسی
پوست از ملعی و سعی از دوست خواه کین مغز دوال گوشت

۲۷

چنانکه در اسم بهادر اگر نبود در جهان صاحب گهر جای
ام ورا دو کرا فتد در بدر چنانکه در اسم حسین تا ز ردی
حور راندی ز انسان ز ارستان امید ز صورت میان
دوستان صد داستان چنانچه در اسم پاینده سر و از پای
بر گوشه ایوان خویش سالکان سدره را سازد ز
دوستان خویش چنانچه در اسم علی اگر در عالم رفیعی بهره یافت
بینش روی یار ما خواهد یافت تحلیل عبارت است از آنکه
لفظی را که تحت معنی شعری مفرد باشد باعتبار معنی معمای
مرکب دانند از دو حرف یا بیشتر چنانچه در اسم ابوالقاسم و سلام
در اساس عشرت اتفاق و جمع ما را نگو کس جام را که جامی جم
جای سبو چنانچه در اسم عبدالقادر در عالم حال لب نهفتن ان
رسید روی اما اگر باشد بقا در مجلس آخر من شیدا
چنانچه در اسم عماد و عابد و عبید ز روی عربده ما با حد ال
میکردیم رحیل سر زنش اهل حال میکردیم چنانچه در اسم
زکریا تا جگری شد رخ زردم را تنگ کوشته همی گرم
هر دم را تنگ چنانچه در اسم باباقلی دولت وصل
عمر بن جای هر که دریافت یافت اقبالی چنانکه در اسم

چنانکه در اسم محسن و حسیم ام ای دمیدم کشنده بهر دن جمر اعلاف
بر فرق من نه اگر من سر آنکه ندارم سر خلاف و همچنین دلها توان گفت
مجموع سواد الطرفین توان خواست چنانکه در اسم بایزید ای صبا بگذر
سر کو مرده آن یار بین کامد اندر دست تو آرام دلهای حزین داطرق
انتقاد است اشارت کردن بیک یا بیشتر بسبیل ابهام که مقصود
متعین نگردد از دو بلکه بقرینه اسم چنانچه در اسم ابوالقاسم
دو دست دریا و من اندر نام سکس نیشکی جهد کردم در نمی یابم ز قطره
اندکی چنانچه در اسم شیخ احمد بگوی مبلده گفتند حرفی از
است گویا که می در هم رسد سر دان شد و جم در افتاد از پا چنانکه
در اسم خسرو از درخت گل شود برگی اگر گوید سرود قد
رعنای تر الفتن توان مانند سرو و چنانکه در اسم حسن ملا علی
الرغم حسودان سمع وصل افروختی بیشتر دلهای ایشان را حیرت
سوختی چنانکه در اسم نعمت جامی از محبت نوی گفت دو حرف
از عمر او دو ران شد حرف و ازین الم صور انتقاد است اشتمال
چنانچه در اسم بهلول گفتم بهلول نام تو گفتا میان نام کو
حرفی از لبم کز زبانت رسد لکام چنانچه در اسم حمید خرده
بر جوار هر دو دولت که هست خرده داران جهان را داد دست

چو

علی جان گفتم از ابروی شوخ قاتلم تا شد چون کمان چشم ابرویت
افکنده جای دوستان ترکیب عبارتست از آنکه لفظی را که بحسب معنی
شعری مرکب باشند بحسب معنی مقامی منفرد دارند بشرط آنکه مراد در یک
معنی بود نه لفظ چنانچه در اسم قاسم از رخ مه و در کین دامن
ای صنم کاه ستم بین بسوخت خرمن صاحب ستم چنانچه در اسم
مرشد داشت گرد دل مردم چو مهرش ساخت جای جای اخر
سوی آن مردم کش ای چنانچه در اسم سراج یک جرعه غم چشید
جانم از رو رهست بیخود شد داغ از حرم در پوست کردم
چو طواف کعبه را از سر سور دیدم ز شراب شوق او جامی مست
چنانچه در اسم شبلی زنگل مه جانفرسست حالتی کامت
مرا چه غصه سوزد چون بسوزد تبدیل عبارتست از بدل کردن
بعضی حروف بعضی دیگری توسل بعمل تصحیف چنانچه در اسم خلیل
حلقی شده چاک دامن از گل روی گویا که او در داران کایع
چنانچه در اسم مرید مزید عشق را رازیست در دل بفضی محبت
گفتن نیز مشکل چنانچه در اسم معین تا سر دامن کشیدی ای شمیلی
شکل گوشه غم شد گنج نامرادی شد بدل و چنانچه در اسم
مظفر ای حافظ دلجوی که بر دل مجروح حاسم چو جوانی بود از شوق ترام

بیمار چنانچه در اسم فرید که جان بر لب تو دلنوازی باید که دل
بغم تو جان گذاری باید زلف تو اگر مدد کند جامی را عمری دبی اران
مدد داری باید چنانچه در اسم علی بدلی را کس سوای سرو قدت
در سر است ساقی از عرق بجای سد دیدن خوشتر است چنانچه
در اسم علی جان ای از عقیقت صد دل صد جان خون رانده
بحد از چشم گریان چنانکه در اسم نوح ماه لیلی صفتی چون بسفر دان شد
سوخت از غم دل مجروح من و مجنون شد چنانکه در اسم شاه جنید
چون از سر مهر ماه من رخ بنمود در جمع بیان بجای خورشید نمود
چنانچه در اسم علا دیدم عمامی ز بلای غمت آن محنت رسید
رسنه و راحت رسد بجان چنانچه در اسم محمد عمر اشک من
در محل جانان برین آن او فتاد جلوه کردان مه بنوعی دیگر و صد عشوه داد
فنیز در همین اسم محمد عمر درد و غم در مجمر عشق آتشی افروختند صد
بر لب آن بود هر جانب که تا یک سوختند چنانچه در اسم عمر و امین مهی که
پر نقش نامش نمو اسم اهمن که زلف از رخ بر گرفت و السم چنانچه
در اسم علی خان هر کس که فلک بمسند عشق نشاند خاک سر کو
دوست را بالین چاند حیدان دلها ز شوق بالین کداخت کرچه
کلام ده یکی مینش کاند و از بدایع صور تبدیلست این مثلها چنانچه

در هم خواهیکار یارت چه برد دل وار دان خود کام کرد عبارتی
گهه است بسیار در ریف که گاهی دهان پنهان کند چنانچه در اسم بود
لب لعل انیس هوای قد تو جمید داشت برآنکه یار عقیق کشید چنانچه
در اسم سلمان ان غمزه شوخ ابروان پیوسته تیری بی قلم
بکمان پیوسته چون من زنی نام تو سامان جویم هم اسم ان بفزود
دهان بپیوسته وار مخترعات صور تبدیل است این مثالها چنانچه
در اسم شاه باربها در یاد کرد احباب را در صورت سرو سهی
کا عجمی طبیعت گوید در سخن چی ز الی و چنانچه در اسم زین ان ساده
رخ سنگدل سم دفن گوید ری را بیا در انشای سخن زر بر سر
نقره به که پای پاش کو خود بریان اورد این نکته نه من اعمال تحصیلی
شاهنت است تعیص وتخصیص تسمیه تلمیح تراد فی اسم
کنایات تصحیف استعاره و تشبیه حساب تعمی وتخصیص عبارت
از دیگر کردن تعمی حروف مصرح واعیان ان بوجهی از وجوه چنانچه
در اسم سعدی در سعی کوی تو قدم شود دلم تا خاک درت
نشد نیاسود دلم چنانچه در اسم سلطان بابر میل بحد
چون شد یافت رسمی رسمی طهان در یکر یاری وار جانب
سمی طلبان چنانچه در اسم اسدعلی شمع بالین برانیمشتر

٢٦

از معترض به نیت چون ناتقدم کوتیغ را کردن منه و کاه باشد
که مجموعه حروف اسم یار غایت ترکیب دیگر رنگ محل از نظم اثار
یافته تعیین وتخصیص این بوجوه کالمکان متواند که باشد چنانچه در اسم
ها انچه وارد در شکوفه نوبهار نام یا راست نقش انگار چنانچه
در اسم بابر یار و دیده دیدم چون ها برنجف نوسم نام او
بالای دیده چنانچه در اسم شاه بابر در دست من شد شیفته
دل کم خم و در گره هزار بهر دم سهم ایدم که رساندم غمش
و بابر شد شاد چو نامش ری ام کهم چنانچه در اسم رستم
از زمین چون سبزه رستم گلرخی نمود روی در میان
سبزه وگل جا بسیا نامش بگوی چنانچه در اسم بابر فنا از قدر تو
سده در دایام سرا ز قاف تا قاف ای تو تمام و از غرایب این
اسلوب است اسمال در اسم تاج بر محتاج جان گو فصه جان ز
محتاجان طلب کن نام طان تسمیه عبارتست از درج کردن اسمی
از اسمای حروف در نظم و اراده معنای ادبا اشارت
سما و اراده اسم او با قسم اول چنانچه در اسم ملک محمد
در ملاحت ملکی کم است چو دست ما نهان روی یار حجاب
اوست چنانچه در اسم رهبر هر لحظه دهد جلوه زیبای را

تا نام رد دعشق تنهائی را چنانچه در اسم بها گفتی از لبها کلام
بیکران هرچه گفتی تو شنیدم من بجان چنانچه در اسم سید عادل
در عشق تو آه سردم از حد گذشت چون سایه تو دوری دردم از حد گذشت
ای انده بی تو جسم بید از زرد بیمار نقای که دردم از حد گذشت
و از بدایع صور قسم نیز هست این دو مثال چنانچه در اسم نجی
دل زنده جوی دیان طلب که میری ز شوق یکی بوس لب چنانچه
در اسم شاه بهار عاشق را بر طرف ده افکند دلها بهر زبان
با انکه جوش بر طرف خود دارند سر دی در میان اما قسم ثانی
چنانکه در اسم شاه حسین میان عارض آن ماه و طرف خندانش
چه ها است کشته مصور ز لعل خندانش چنانکه در اسم حسنی روی
سیما نموده شد درجی سردم از سور او سوی حی ای چنانچه
در اسم جمال کشیدم دست زان زلفین چون گشتم بردن سقف
رشته امالم از دست و چون اسم هر حرفی عبارتست
از مجموعه سماء یک حرف یاد و حرف دیگر را بیان کرده بند
پس درین عمل کا شاره است بحرفی و اراده اسم آن کرده
شود تسمی آن البته احسن باشد چنانچه در اسم نعمت الله
ای قامت و زلف تو دلاویز همه دی حال و خط تو همه الکرمه

شد

شد روز تمام از رای و دست تمام از لب لعل صاف سی گفتر وزهی سر
همین گلیده است امثال در اسم کافی کز رحمت افسر کی
نقد تمام زان تمامی حاصل کو عز نام تلمیح عبارتست از اشارت
بحرفی یا اسم که در محل مشهور ضبط یا مثل یا مذکور و از این عمل آنچه
درین فن مشهور است اشارت کردن است برقمهای تقویمی
زیرا که تقویمی زیرا که اصحاب نجوم از برای اختصار اصطلاح چند نهاده
اند و مثلا در رقمهای سبعه سیاره که قمر است و عطارد و زهره
و شمس و مریخ و مشتری و زحل بحرف اخیر اکتفا نمایند برای قمر مجرد
بنویسند و برای شمس علی هذا القیاس بهمین دستور از برای لیل الف
رقم سر نهند و از برای روزگار با عشار بهار روزگار با عشار توم
م و علامت معروف قمر هبوط و در رقم ایام هفته اول از یکشنبه
گیرند و از برای او الف دارد و دوشنبه با ترتیب حروف ابجد
از برای هر روزی حرفی و چون بسته رسد علامت او ز باشد
و همچنین در رقم اسامی بروج دوازده گانه چون حمل ثور جوزا
و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی
و دلو و حوت و از برای حمل حمل نویسند برین شکل ه از برای
ثور الف و جوزا ای بر مسابق حروف الکا بالکه بحوت رسد علامت

علامت یا باشد بدین طریق اصطلاحی چند مقرر کرده اند که از آنجمله آن که
پوشیده نیست پس هر یک از این امور که اکنون نمود دو حرفی را که او
تقویم علامت او باشد نوان خواست چنانکه در اسم شمس
گفتم که آفتاب مسیح رخ من مهتاب در تاب رفت و گفت مکو
سیم افشان چنانچه در اسم میر را ای کشته مهر ادی
نراهره مشتری ما را که با قمر علامت سر دری و کاینات باشد
که از اشارت بحرفی مقصود اسم کوکبی باشد تا رجحی کز آنحرف
علامت اوست چنانچه در اسم عطا تا دیده بران لعل گوهر بار افتاد
از گوشه دیده گلگون اشک را افتاد و از حمل صور تلمیح است
اشارت بحروف و کلمات قرآنی چنانچه در اسم عالم
بر دم ز شوق نام توای معدن کرم خم الکلیم للعالمین اعظم
چنانچه در اسم الیاس صورت آن بچه گوهر را که در حرم
مور سدکلی بچه جانا هم لکار من شمر چنانچه در اسم
شبلی من نالب شیرین تو گویم پیوست آن قول که گفتند
همه زور الست و ترادف و اشتراک ترادف دو لفظ
یا بیشتر که در برابر یک معنی موضوع باشند مرادفان و الفاظ
مرادفه گویند چون لفظ شمس و خور و خورشید و آفتاب

اگر بعکس این باشند یعنی یک لفظ را دو معنی یا بیشتر بود از الفاظ مرکب
بنام هم نام عین که در برابر چشم و چشمه و زر و خورشید و حرف مخصوص
وضع گشت پس مشترک اند بود که در برابر چشم و چشمه که در نظم
معما لفظ درج کرده شود که لفظ مقصود معما شد بلکه مقصود مرادف
باشد و از این عمل تعبیر کرده می شود بمرادف چنانچه در اسم بابر
قامت بی طلب در بر آورده ام بر روی تعب در بر آورده ام چنانچه در
اسم برهان هر که حرفی بحران مشکوم حرفی زحمت از آن میان
میکوم چنانچه در اسم علی درد اگر همیشه بر سر از اری
یک لحظه ره مخالفت بگذاری بر بیدلی مست اگر افتد چشم حق آگه
خلاف از میان برداری چنانچه در اسم سلطان عبد اللطیف
بلی و در سلطنت تابنده مانی خورشید فرمایی که مه طی دیده
در روی چو مهرش حسن بر سایی چنانچه در اسم عطا الله
میان چشم مست خطر لب خال ترا دیدم غم من شد دلم زان
خطا کردم چرا دیدم چنانچه در اسم شعیب که حرف دار دعا نی
چون دل بران بتوان نهاد نست جامی مهر در خبری که نی با باران نهاد
چنانچه در اسم عمر دل ز علت یافت مرهم نیست غم
گر خورد زان عمر که صد زخم ستم چنانچه در اسم علی

وسمی وردی از علوی قدر قد خود بحری کو مرا سر دمن بنوار دم
خوان زنان کو مرا و کاه باشند که اشارت اشارت کرده شود
بیکرار کلمه که لغه مراد باشد یا مرادف او چنانچه در اسم معین
حسنت اران دو چشم مخموران را اگر دیں سود تعب
متوران را چنانچه در اسم درویش علی زلف مشکین بر گرفته
برروی تو دیدای مه عنان یافت پی پایان دو دوست را
افشانی درمیان کتابت بر دو قسم است ذکر کردن لفظی و اراده
لفظی دیگر بواسطه معنی که موضوع که لفظ مراد باشد و لفظ مذکور را
در برابر ان وضع نکرده باشند چنانچه در اسم هاشم طرف
مه بما تمام ای افتاب دلبران افتد از حیرت زبان روش ترین
اخر ان قسم دوم ایراد لفظی است و اراده لفظ دیگر بواسطه
معنی ننه طالکه دلالت اول بر ثانی بطریق تسمیه ذبلع باشد
چنانچه در اسم شاه بابر صورت ان جو لبانا ماهی بود
ساقی بود هرکه دریای دلش در باب ما ماهی بود ساقی خند
نموده میشود تا شبه شود در کثرت صورت کتابت و تعداد
طریق ان چنانچه در اسم ملک نام یار هم بود ز حرف
ارائق هرچه لاحق بده وسابق کم اخر اول است اوسط ان

قد سر نا با سمنا قامت چنانچه در اسم بابر لب بحر چو الکه فضل علو
کنند در زر در نا لصر اشار چنانچه در اسم منسجی می روش باشد
صبح باشد که هند در صورت خویش است چنانچه در اسم
قاسم چو ردی خود نمود ان مه کرقمر السار دیس ولیکن از مجالس
گشت پنهان بشکل ادریس چنانچه در اسم بابر زشوق قدت
ای سرو صنوبر دوباره سر دشدی یادی سر چنانچه در اسم
نورالله چو بر ماند قدت چرا صنوبر بپایی لاله در راست هند سر
چنانچه در اسم شرف چون عنان شد چهره ان سرمن سره را
زلف او نیم دست شد و پوشید خال چهره را چنانچه در اسم خالد
سر عرفان میرس از مدعی کان ناساخت حرف عیب را از خود
بیرا از اطراف ساخت چنانچه در اسم نعمان محبت از خود دست
جامی لی از ان خال جهان نعمتی اوست یتی با برون رفت از میان
چنانچه در اسم قوام از ریا باشد دل ربا در جمع کن ان
قوم را دسر ستر چنانچه در اسم عبید هر زبان تصویه بنده بیان
[illegible]م جو سمین لعظم است ای من بنده تصغیر او تصحیف دان
عبارت است از تغیر صورت خطی لفظی بنحو و تبادل لفظ دان

بر دو قسمت وصفی و حملی اما تصحیف وصفی انست که لفظ مفرد وش
کرده شود که دلالت کنند اکو مرادار کلمه که تصحیف او خواسته صورت
خطیست بی تعرض بمحو و اثبات لفظ چون صورت و نقش و شکل و رسم
و نسخه و سواد و نشان و نمونه و امثال ان چنانچه در اسم یوسف
ای خاک ره تو از شرف افسر گل وی خال و خط معبر ریور گل
چون صورت تو دید سحر بلبل گفت حرفیست ز حسن رخ تو دفتر
گل چنانچه در اسم شمس ای که تا کیوان رود از نحوت ماه سرو دل
شکل شمشاد قدت دیدم قلم شد در دل چنانچه در اسم والطاف
این اسلوب وسیله حسن ناددات لسنه مثل لفظ چون و مثل و شبه
و نظر و مانند و مثال ان چنانچه در اسم میرزا ملک محمد میر فن باراک
نابرده ی گل کرم می ابجمه حم در چون دل رسکونه بود تا کی تصحیف
حملی انست که در اثنای کلام اشارت واقع شود بمحو یا اثبات
نقطه بخصوصه چنانچه در اسم حسن رسته زان جوالهای
خند الش بیافت ران لب کو رفشان جامی در مقصود ماشت
چون در تصحیف حملی ناچار است از اشاره کردن معطل تعرنیا
بعبارت مختلف کرده میشود چون قطره و گوهر و دایه و حبه

دست

٣٠

بیخعد و افروق کفایت نمیکند خبانچه طرح تهه و ستمر کرسن انه بکهه مصاف
اعمال موهد عدد دمد کور ضم کردم پنجاه و پنج بر امد بطرح بیجکا
یاز ده طرح نقش پذیر کرده دیدار ستکرانت کنیان شمردم کره
ظاهر شد طریق اسماء ادوار انجمن هر مه وره پیتر ماس دمو در دوکن کره
پیر بهما تهه کنیده اشنی البحی کره شن ها سی سکات سوان کو دلو
ماس دمو در ماه کا تک بان جو از ماه مزلو شمردم بار د ماه
منقض کره دیده است و سهنه ستیم کره شن بحمه بر همه بر اجمع نموده م بدبر یافت
رسید که ٢٩ ... تهیهما خواهد بود دیگر کاتک ما نکسا
دو کنا کرد اتک ... بار بر جها کا دبری کرتهه بهدر اسمان بهار
اشنی آدلی کنتر کردی ناند دانست که از جمله بحمرها دوازده
مطابق تام دوازده ماه هندی در هند موسوم اند علت که بور بهار
انماه بها ان تهیر ما تفصیل بر جتیر ادر ماه جیت بیسا کها را بیسا کهه
جیت بها جیتهه اسا بر لوز ... سا و سرو نا نهبار و ...

گوانر اشنی کا نک کره لکا اکهن عرکیسرا یوس بیر بسوه
ماکهه مکها بهاکن اتر ابهاکنی درمان تهه وکرن بهدری
دو کره ندارد وکرن عبارت از نیمه بهه که سی کهری بود وهمکی سعت کران
بیانزده اسم موسوم اند از انجمله این جهار کرن ثابت اند الفلا
از مقام مقرر خود ندارند سکن در نیمه اخر جود بکمن جادالعه و کتوهین
در نیمه اول [illegible] وار سو دی سکون می پذیرد جیو کهه و بدباکهه در
اما دیس بود این هفت کرن منقلب شهد بیو و بالو و
کولو و تی تل و کره و بره بجو و بشت بس در هر کرن کی یشت ظاهر
عامل شود از اینهد رح نامند و طریق دریافت او و بدینمنوال
که از پروا سکاب بهه را شمرده مثنی انموهم هفت
طرح دهد انچه بر اید او را باکرنهای منقلب مقابل ساکر
عدد بهه مقابل بشت در اید بهمان روز [illegible]
[illegible] نجد باید بسمره اعتماد کرده [illegible] بست و یک [illegible] یافتم

معظم بعیر بلنج و غره دوری را در بیست و هفت شبانه روز ظر نماید
و برجی را ند و شبانه روز و ربعی و کسری بالاقطع کند و درجه
جهار کهری در یابد مالک روز شنبه و ماه سا و ان و وارطوا
امام منسوب برسولان و سایر عوام الناس را از خوشحالی او فارع
الیالی باشد و جرم قمر بالذاته مضرباً کمیری او بسبب مقابلات مهر
لاجرا که جرم کسیف زجاجی او صیقلی ست از جرم افتاب کسب نور
منماید و همیشه یک نصف او که مواجه خورشید بود روشنی دارد
و نیمه دیگر مظلم و تاریک نماید و در اجتماع که محاق نامند و تحت الشعاع
خوانند سیاه مطلق کردد و قمر سریع السیر است جون از افتاب بمقدار
دوازده درجه بکذرد اندکی که ظاهر شود از اهلال کویند جون ما فوق
دور تر شده بسصت درجه از افتاب رسد از التسدیس خوانند و جون
بنود درجه در اید تربیع کویند و صد و بست درجه را تثلیث دانند
و جون صد و هشتاد مدالع قطع نماید مقابله با کیرد از مقابله بکذرد



بافتاب یا از زیر و زبر نزدیک بود هرگاه که او بجوز رسید قرابت
ثم بود و بیست درجه باز بدالد بمقام تثلیث دیگر رسد همچنین [illegible]
تربیع و تسدیس ها نبود و شش ظاهر شود و انقطاع کرده
حالت اجتماع پیدا [illegible] الصدر [illegible] نماند از این
منزل الذیاب [illegible] فهمیده باید گرفت

و فلک مایل قمر فلک شاه انجم مرکوز بود و نقطه متقابله که تقاطع است
که انرا عقدتین نامند یکی را راس و دیگری را ذنب خوانند هرگاهی

گاهیکه ماه با مهر در میان یکی از این دو عقدتین در اید حالات روشنی
اینها گردیده خسوف و کسوف [illegible] اگر ماه بین ماه و خور
راه در اید تمام روی زمین مظلم گردد و اگر در حوالی یکی از این دو عقده مجتمع
شوند کسوف جزئی بعض مقامات زمین منور میماند و این صورت

[illegible] اما که نیر اعظم با ماک کره اکبت و قمر و [illegible]

عطارد یکتا ثابت و قرار و ممتاز و بهرام بسلاح داری آن بهر فرز آسمان
بر مسند قضا القضاتی او زحل پاسبان خزانه خوانند او زهره چون
خدمتکاری بشرف سعادت رسیده و افلاک چون اقالیم زیر نگین و
بروج مانند بلاد و تا [illegible] درجات مانند دهها و دقایق مسافت
محلات و منازل بسیار [illegible] السیاه انجم سیاه صوری [illegible]
افتاب را که باری تعالی بخاتم فلک جا داده بنا بر آنست که طبایع [illegible]
بستگی او بحد معتدل بوده باشد اگر بفلک [illegible] طلوع کردی
عناصر دو را [illegible] پس مرکبات از غایت برودت نقصان یافتندی
و اگر [illegible] اول بودی از غایت حرارت [illegible] عناصر باز
گشتی حکمت باری در باره او احسان [illegible] که هر روز از مشرق
برآید و بمغرب فرو رود تا هر چه بر روی زمین ملکوت است از شعاع او
بهره یابد [illegible] روز یا بستن [illegible]
هر روز درجه را قطع [illegible] ماننده و السیر [illegible]

[illegible] گرم و خشک دارد [illegible] مقام او معلوم مالک برج اسد و مال او
در دلو [illegible] شرفش نوزدهم درجه حمل هبوط در میزان با قمر و مریخ و مشتری
[illegible] عطارد و زهره مساوی و با زحل [illegible] راس و ذنب
اقلیمش دیار خراسان [illegible] برج را در یکسال تمام نماید
و برجی بیکماه و درجه بیکروز [illegible] روشنی [illegible] ماه بهاله
و کسوف او بسبب در آمدن ماه [illegible] جرم قمر که مظلم است
افتاب را از ابصار باز میدارد [illegible] خط موسوم [illegible] که از دیدن
[illegible] مسدود
[illegible] بصورتی که در ذیل مرقوم نموده

عطارد هندوش بده نامند و بتازی [illegible] و بجوست میانه نه بکی
مشتری فلک دوم منسوب بمنشیان و خواجگان و لونش کبود و خانه او
برج جوزا و سنبله و وبالش بقوس و حوت هبوطش در حوت شرف او بپانزدهم
درجه سنبله نظر کامل بر خانه هفتم دارد با آفتاب و زهره دوست
موافق و با مریخ و زحل و مشتری مساوی و معاند قمر مالک ملک
روم دوره درمدت یکسال تمام رساند و مکث در العرصه بیست و چهار
روز و طولش دریکماه قطع مینماید و در درجه [illegible] [illegible] مبالغه
روز و شبی و در [illegible] و ماهی [illegible] ساده و کونوار مشتری هندیان
[illegible] بیت خوانند سعد اکبر دانند مزاجش [illegible] و گرم و تر
و مذکر معمم فلک ششم خانه اش در برج قوس و حوت و وبال او
بجوزا و سنبله شرف در پانزدهم درجه سرطان هبوط در جدی بماه
و مهر مریخ دوست و با زحل میانه و با زهره و عطارد و راه و [illegible]
دشمن منسوب با قلیم دوم که [illegible] ذوره بده و [illegible] سال و برجی

و برجی یکسال و درجه را [illegible] روز طی مینماید و روزش پنجشنبه و شهر
ماه پوس [illegible] و بیت زهره هندش سکر نامند سعد اصغر بود مزاجش
بشبی و مونث مقیم چرخ سیوم خانه او برج ثور و میزان و وبالش
در حمل و عقرب شرف او در بیست و هفتم درجه حوت هبوط در سنبله
نظر کاملش بخانه هفتم متعلق او اقلیم پنجم یعنی ماوراءالنهر و غیره که
بمدت یک سال و برج را در ماهی و درجه [illegible] و تمام کند ماه جیته و
کاتک [illegible] ازان او است و رنگش سپید باشد مریخ هندیان او را منگل
خوانند رنگ او سرخ باشد و نحس اصغر بود و اکثر مزاج گرم و خشک
دانند و شبی و مذکر خوانند و مقامش بفلک پنجم خانه او حمل
و عقرب وبال او در نوزدهم درجه میزان شرفش در بیست و هفتم درجه جدی
هبوط در سرطان نظر کاملش بخانه چهارم و هشتم قمر و مشتری و مهر دوست
و با زهره و زحل مساوی و با راه و ذنب دشمن حاکم اقلیم سیوم یعنی
ترکستان دوره در مدت یک و نیم سال تمام رساند و برج را در ماهی

درجه را در یک و نیم روز قطع کند ازانکه در یکشنبه و ماه

پیساکهه واکهن بدوست و ترک سپهر است **زحل** که در هند سنیچر

نامند نحس اکبر است خاکی و سرد و خشک و روز جای او بر فلک هفتم

خانه او جدی و دلو و باب در سرطان شرف در بیست و یکم درجه میزان

هبوط در حمل نظر کامل او بدهم و سیوم و نصف نظر در پنجم و

نهم و بر چهارم و هشتم حصه قوی نگاهش بعو با زهره و بدا

وعطارد است یار مشتری و مریخ مساوی و با آفتاب و قمر دشمن

مالک اقلیم اول بعض هند دور در مدت سی سال و مهر را

بدو و نیم سال و درجه سکماه طی نماید روز شنبه و ماه ماکهه و پهاگن

برای اوست **راه** فارسی ستاره ایست نامند نحس مثال زحل خانه او

سنبله شرف در سیوم درجه جوزا هبوط در قوس و در

مدت هژده سال و برجی را در هژده ماه تمام کند و درجه [illegible] روز

میان [illegible] معکوس رود و بعض از حمل بحوت درآید **ذنب**

ذنب که در هند او را کیت نامند خواص و رفتارش مانند راه است

خانه او حوت [illegible] شرف او در سیوم درجه قوس معرف است هبوط

جوزا و دلو و همیشه مقابل راه میباشد بعضی از برج او بهفتم

در بیان خانهای اصلی که سیارگان مقرر اند خانه هفت کوکب

سیاره گفت استاد واقف الاسرار مهر در شیر جایگیر بود

مه بسرطان مکان پذیر بود حمل و عقرب آنکه بد باشد بهرام مریخ نام دان

آنکه جوزا و سنبله دالوش بد [illegible] و دلو [illegible] مشتری را

و حوت مقام داد پیدا کنند اجرام زهره مانند ثور و در میزان

زحل اندر جدی و دلو بدان ذنب و راس را یکی خانه گشت

مخصوص خوشه و انه این خانهای مذکور خانه اصلی نامند

ایام هر سیاره در منازل را سر جنگه جو رسید رفت اندر ان بهر

[illegible] روز [illegible] قمر منزل [illegible] نماید [illegible]

عطارد [illegible] مقام [illegible] بهرام نام

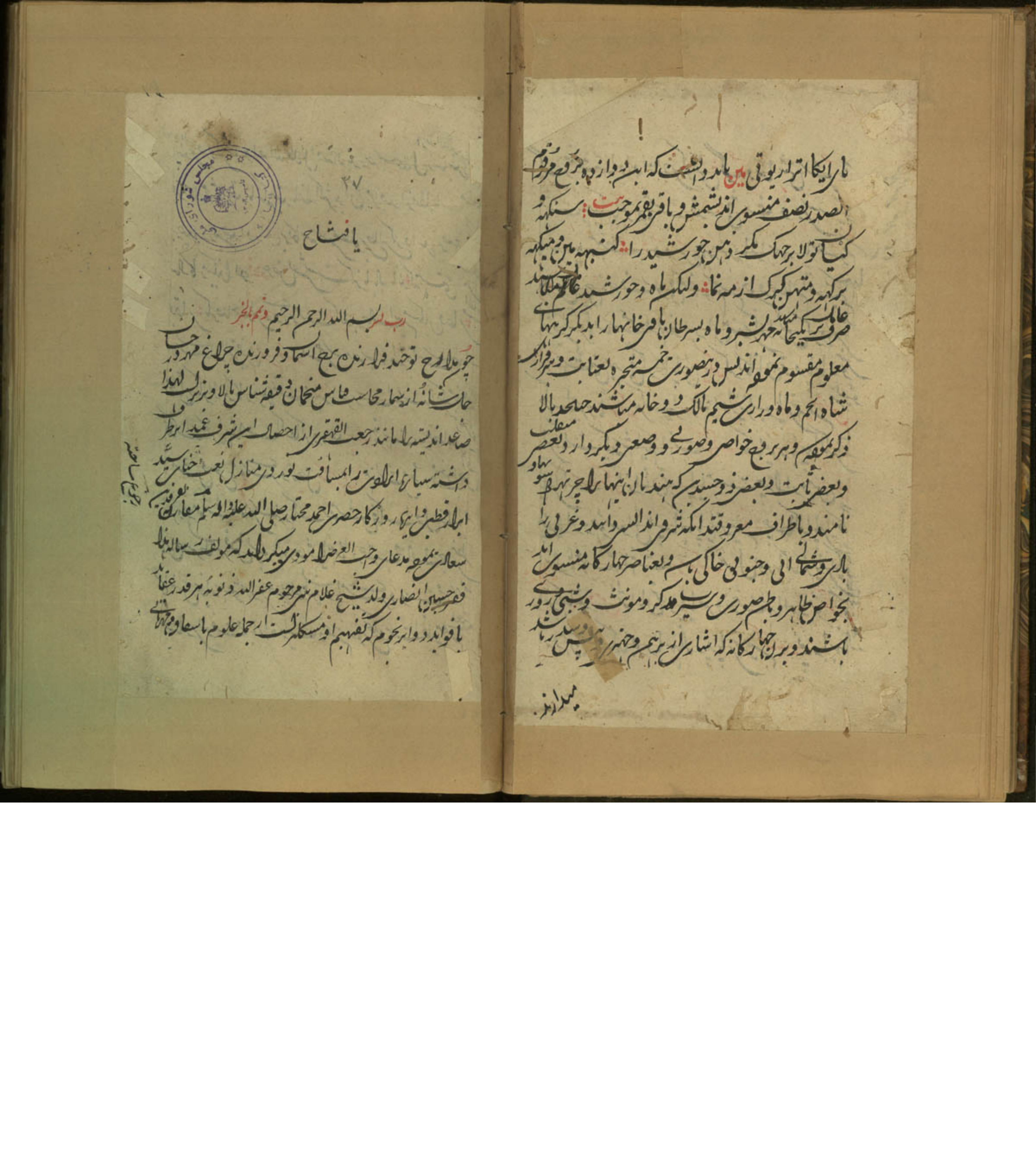
نیمه بیست و سه روز بر سکهر اشتری را مقر کند همچو خور زهره
دار مای؛ بهر منزلی سیزده روز جای؛ یکی سال دار ماه
دور روز کم؛ زحل بیند او زمیان قدم؛ کند هست ماهه مقرر
قیام؛ بر راه و ذنب. هندی بنگنام در بیان مدت اقامت هر سیاره
در برج؛ شولی اندر برج منزل می کند ماه تمام؛ چند رما دو روز و روز و ربعی
روز میکرد مقام؛ منکل اندر برج ماند تا چهل و پنج روز؛ بُده
بان بیست و دو روز اندر آن دو نیم فروز؛ سیزده مه مشتری ماند
ببرجی ای العزیز؛ بیست و نه روز است سکر را قیام ای با تمیز؛ دان
هم سنیچر را مقیم بر اس دو ان و نیم سال؛ بعد سردی ماه راه او
کیت گیرند انتقال؛ اصلت مدی بر گیری ای خلیفه ابن استاد
پس بفراید کهی کم می شود اندک بر اس اسامی منازل که بهر نامند
هندی مذکور کرده می شود؛ اشنی [۱] بهرنی [۲] کرتکا [۳] روهنی [۴] مرگسیرا [۵] ادرا [۶]
پنرس [۷] پکهه [۸] اشلیکها [۹] مگها [۱۰] پوربا پهالگنی [۱۱] اترا پهالگنی [۱۲] هست [۱۳] چترا [۱۴]

سوا

سواتی [۱۵] بیساکها [۱۶] انورادها [۱۷] جیشتها [۱۸] مول [۱۹] پورباکهاند [۲۰] اتراکهاند [۲۱]
ابهجیت [۲۲] سرون [۲۳] دهنشتها [۲۴] ستبهکها [۲۵] پوربهادر [۲۶] اتربهادر [۲۷]
ریوتی [۲۸] بنده تا آن هندی ابهجیت را که معنی در میان نیست زمان انها
داند و شمار منازل مسا رند گویند که سطاس اخرین اتراکهاند
و چهار گهری اول بین سرون را با هم نموده بدین نام شهرت داده اند بوجه آنکه
این منازل اتصال اغاز و انجام دایره بر کار آسمانست و اهل
فارس چهتر مذکور را ذابح نامند باید دانست که منجمان هند هر چهتر را
چهار پایه مقرر نموده حرفی منخوانند و برای شناخت هر حرفی حرفی قرار
معلوم ساخته و نه پایه را که دو چهتر و یک حرف باشد برای اس یعنی برج قرار
داده چنانچه در ذیل مذکور خواهد حروف معین جهار نظم نموده
جرها بر یک چهتر را چنین فرموده اند؛ آنکه در علم نجوم از بسکه ماهر بوده اند
چو چی چو لا است اشنی جز نهار جهارت لی لو لی لو نو
بهرنی بهر مانا کار؛ ای او ای او کرتکا نامیده اند او وا بی

بو مناسب رو بنی لا دیدہ لہ بب وب گ رکی ہو در کبیر ابرا
بام زد گو و گہہ ز جہہ برای ادرا ان جار عدد گ و ک ہ ہے
لب مخصوص بزلبس الحیوان ہو د ہ نا ذا از جران یکہہ نمودا ری
لسان ذ و ذی ذ و ذ زا سلکہا لسانی مہید مد م و حی و م کہا
ر اسم و جانی مید مد م و تا فی تو زیر بابہا لکن ار د خبر ت
ت فی فی زا اترا ہہا لکن دا ر داثر یو و کہہ ز جہہ جرن جار
از ہلی منشت د ب و ب ز ر ی ہدام حنرلا یابست د
ر و و ر تا سواتی ہر امقر ساحۃ فی و فی تو ت ہمسا کہا را
مد و ر ساحۃ ن فی نو ن جو انراو ہا مواقو باقیۃ ن جا جی جو
حر حیۃ ٹہا را باقیۃ ج و ج بہی بہی مقر را زبی ہو لست البس ہو
و ہا یہا قہ ہا زیر با کہا ند محسوس ولبس بہہ بہو جہہ جہر بارا
ج جو کہا کہنڈ مید ار د عمات جہو و جہہ جہہ کہا بکار و بار بحہت مشتغل
کہی کہو کہنہ زسر و اور د و دیگر بحوش گ لی گون گے

سلب دہنیۃ ٹہا دادہ اوار کوش گ و شاشی ش بہ
شت بہیکہا بو د ثابت قدم فی ت د دیر سبب برابا
بہند ریدرا منتظم د و سر جہنہ تہنہ باترا بہند رید معقسوم
د و ج جی زحرف یو تی مفہوم حود رہمعام تقسیم آہہا
از بن جہر ہا مناسب بمعہ و لہذا ابر بار ہندی کدارش کردہ ام ابدا
ترجمہ اشنی بہر فی کر لکا یائی میکہہ کر لکانان تر و یا یا ر و ہی
مرکہ ایر دہا برکہہ مرسیار دہو ادر ابیز بسو یائی تریت متہن بنر بسو
بار ایک یکہہ اشلیکہا انت کرک ملکہا یو ر با بہا لکن اترا
پای ایک سنکہہ اترانان تر و یا یا مست چترا ار دہن کنیا ن
چترا ار دہو سواتی جیسا کہا یا یا تر ین تولا جیسا کہا یار ایکا
انراو ہا جیۃ ٹہا انت برسچک مول بور با کہا ند یار ایکو
اترا کہا ند دہن اترا مان تر و یا یا سر و ند ثۃ ٹہا ار دہو مکر منۃ ٹہا
ار دہن بست بہیکہا بو ر با بہا رید یار تریت کنہہ یو ر با بہا ر



ما را یکا اثر از یوتی یمین باید دانست که این دوازده برج مردم
النصف رنصف منسوب اند شمش و باقی بقمر موجب بیت: سنگهه و
کنیا تو لا برجهک مکر دهن خورشید را گنبه مین و میکهه
بر کهه و متهن کبهرک از مه نماش ولیکن ماه و خورشید عالم را مالک اند
صرف یک یک خانه چه شیر و ماه بسرطان باقی خانهها را ابدیکر کرهای
معلوم مقسوم نموده اند پس در صورت خمسه متحیره لعنایت و بر قرار یک
شاه انجم و ماه در ارشیم مالکی و خانه میباشند چنانچه بالا
ذکر نموده و هر برج خواص و صوری و وضعی دیگر دارد بعض منقلب
و بعض ثابت و بعض ذو جسدین که هندیان اینها را چر تهر دو سو بهاو
نامند و باطراف معروفند انکه شرقی اند آتشی و آبید و غربی را
بادی و شمالی ابی و جنوبی خاکی با عناصر چهارگانه منسوب اند
بخواص ظاهر و باطن صوری و سیر مذکر و مونث و شبی و روزی
باشند و برین چهارگانه که اشاری از برهم و چهتر ... و بیس ... باشند

میداند.

یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

چون ملاح توحید فرازندن بیح اسما و فروزندن چراغ مهر در حسابان
جان کشانه از شمار محاسبت قیاس منجمان دقیقه شناس بالا و برتر است لهذا
صاعد اندیشه را مانند رجعت القهقری از احصای این شرف عمده اوطار
داشته سیاره ادراک را بمسافت نوردی منازل نعت خیال سید
ابرار قطب دایره روزگار حضرت احمد مختار صلی الله علیه و آله و سلم معارف بین
سعادت نموده مدعا واجب العرض امودی میگرداند که مولف رساله هذا
فقیر حسیان انصاری ولد شیخ غلام نبی مرحوم غفر الله ذنوبه هر قدر عقاید
با فواید دوایر نجوم که تفهیم او مشکل است از جمله علوم با سعادت و فهرمانی

پنڈت دیو کرن جیو دام الله ظلال افضاله بدرجه استقلال رسانیدند که مجموعه
از اجماله مختصر مقدماتیکه مستند بانزال اکثر بدان کار مراد است از مقامات متعدد
برچیده در این چند اوراق برنگاشته مسمی مطلوب طالب کرده ابدی بر صفحه روزگار
یادگار میگذارد **قطعه** غرض نقشیست کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم
بقائی مگر صاحبدلی روزی برحمت کند بر حال این مسکین دعائی **ومن** الله
الاستعانة والتوفیق **جهت اظهار** اسامی سبعه سیاره از غایت اشتهار
محتاج بتکرار و تذکار دیده نمیشوند لهذا بحر یست او سماک که مجری
فلک اسکان ایشانست اکتفا کرده شد **بیت** قمر است و عطارد و زهره
و شمس و مریخ و مشتری و زحل **بیان احوال قمر** هندیش معروف و خواص او
سرد و مونث سمای سبز رنگ مقامش فلک اول خانه او
برج سرطان شرفش بسوم درجه ثریا هبوطش در عقرب و بال در جدی نظر
کاملش بخانه هفتم مهر و عطارد مهر و با مشتری دوست و اندام
مساوی الوقت و با زهره و کیت و زحل دشمن منسوب بحکومت اقلیم هفتم یعنی

اگر در خانه اول ... داخل شود در رونق جهان افزاید و دولت و
نیکوئی و قابلیت حاصل نماید **در دوم** افزونی مال و سودا ر
شود و درستی هر کار و بار کرده **در بخانه سیوم** اگر در ابتدا زمان
خوشحال سازد **در خانه چهارم** درجه نحوست دارد و با انجام هر مهام
قصور و فتور ظاهر کرده **در پنجم خانه** هر گاه که نشیند یقین است که بفضل
تعالی فرزندش بوجود آید و گشایش براه رزق نماید **در ششم** جمعیت
میانه دارد و در دگر خیزد **هفتم** اگر آهنگ جنگ کند بالاشک مظفر
و منصور گردد و بی بازاید و در سفر و حضر القدر استراحت یابد که در
تمام عمر سابقه بان **هشتم** بکثرت غم و الم مبتلا گرداند راحت محصوله خانه هفتم
گوشد **بخانه نهم** اخلاص و دوستانه پیدا کند و **دهم** بمنافع کثیر فایز گرداند
دار روشنائی دیار روشناس نماید **یازدهم** هم بدرجه علیا
رساند **دوازدهم** ... کند لیکن محنت و مشقت و آزار بدان
القدر ... آید که ... نماید **دوازدهم** ... اسمی سوراچار ... را جبر
زحل

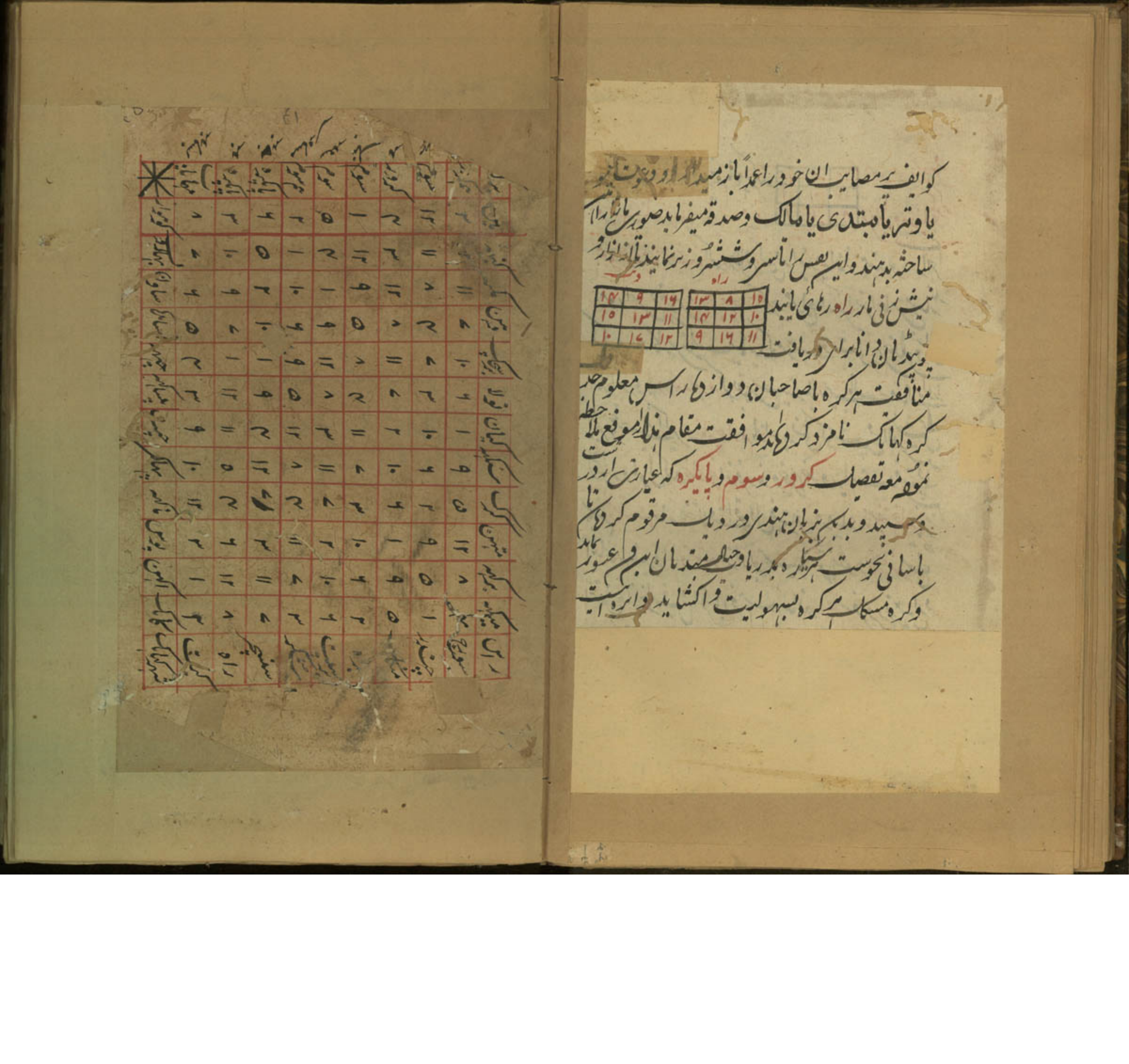


بشرح در نیاید بدوم زیربار خرج و عقلت کم و بحال متحملان از
مال کرداند بخانه سویم اگر نشیند در محاربات هر گونه مهیا
شود و افزونی مال و منال و تندرستی فراخور حال با حصال
ارد در چهارم از دشمنان خایف باید بود در پنجم خانه از فرزند متفکر سا زد
در سفر دراز میل آرد و خوف و خطر بیشمار در هر معاملات ظاهر
خواهد ساخت ششم خانه کوشش امید را از مال ما لا یاب کند
در هفتم حصول دولت دنیوی میانه باشد و قطع رشته تناسل و
توالد نماید تا مدت دوری نکو در هشتم انزار بالای در سکم پیدا
در نهم بیماری که اید و مطلبی که خواهد محصول شود در خانه دهم
بمسند حکومت رساند در یازدهم افزونی مراتب زیاده ارد
دانند و دوازدهم خانه را بالعکس اینها خوانند دعوت زحل
یا حی یا وهاب سر و با رنجانند جامه سیاه و پاکی کاو
کبود در سرب و آهن و جدید سیاه درهم و اسپی سیاه صدق نماید

وان تعویذ را تا دو نیم ماه بر کند ذکر خواص برج و
ذنب که تا هر دو ماه بر یکدیگر اثر قیام می نمایند و بمقابل یکدیگر
همیشه میباشند اگر در طالع کسی در آیند میانه خواهند بود در اجرای

١٢	٧	١٤
١٣	١١	٩
٨	١٥	١٠

امورات دنیوی در دوم خانه اگرچه محتاج از کثر اخراجات میسازند
لیکن بر آمد کار نیک مینمایند که موجب خوشنودی خلایق و خلق
خدا گردد در خانه سوم اگر بقوت نشیند بلا ریب مال و منال برادران
بجبر و غصب فرا گیرد در خانه چهارم مار را بدنش کوشیدن و الدیش یا
رنجور و ملول کند بخانه پنجم از فرزند و غیره ضرر دریابد و قت [illegible]
با در ششم خانه اختلاف اقوال فتین در میانه از هفتم خانه [illegible]
اهلخانه باید داد در هشتم آزار بواسیر لاحق شود بخانه نهم مبلغ
انتفاع از خویش و اقربا فراهم سازد در دهم سفر و رنج میسر آرد
در خانه الفقد اموال و اجناس با وعطا نمایند که نا موران ملک را در
دیگر فاش کرده در دوازدهم خانه درجه نحوست بمرتبه دارد که قلم از شرح



کو الف بر مصایب آن خود را عمداً باز میدارد و ...

یا وتر یا مبتدی یا مالک و صدقه میفرماید صوری ...

ساخته بد بهند و این نفس را تا سر و ششم و زیر نمایند ...

نیش زنی مار راه رهای یابند

۱۴	۹	۱۶
۱۵	۱۳	۱۱
۱۰	۱۷	۱۲

۱۳	۸	۱۵
۱۴	۱۲	۱۰
۹	۱۶	۱۱

و پیدا مان دانا برای دریافت

منافقت هر کره با صاحبان دوازده راس معلوم ...

کره کها تک نامزد کرده موافقت مقام هذا موقع ملاحظه

نموده معه تفصیل کرور و سوم و پایکره که عبارت است از در

و بیند و بد بهر زبان هندی در دیار مرقوم کرده تا

باسانی نحوست هر یاره دیگر یا دجال مقدمان این و عسو نماید

و کره مسکان هر کره بسهولیت واکشاید و ایره ایست

بیان دساری شتکانه او اهامنگلا که تعلق منسوب است بسعادت
فرا و اندا او دبختی متعلق او ادرا حرا و مرون و مدت و برس مالکیسال
معین نموده اند دوم پنگلا که از تعلقات افتابست بنجهر منسوب او
سوانی و بوزیسو میانه بود با اثار سعادت و نحوست امتداد او
دوره او تا بدو سال است سیوم دهانیا منسوب بعطارد
مقرریش بکهابیپاکهاو سب بهکیا باشد دوره مسعود سه عرصه
سال دارد چهارم بهرامری عاملش بهرام منسوب است
اشلیکها و اتراها و اشنی و پوربابهال بد بخواص انحس بود
پریشان دارد و خصومت پیدا کند از زخم شمشیر یا از سوختگی از
زحمت رساند و تا چهار سال عاملش پنجم بهدرکا
تعلق بمشتری میدارد جیشتها و اترابهاد ربد و ریوتی را
از تحت خود میکند از و سعد اکبر است اطهار سعادت حواله
نود و عرصه دوره حالت پنجسال دارد ششم اولکا زحل

منسوب

را منسوب بنابر منصوبی انها پوربابهالکنی مولد کردن کاخوانند انرا
پریشان دور نخور دارد لیکن بمحاریب منصور سازد دوره
مدت شش ساله مقرر نموده اند هفتم سدها از متعلقات زهره
واستکان و اوترابهالکنی و پوربا کهاند باشد سرمایه سعادت و
بساشت دربار دارد و تا شش سال که امتداد دوره اوست شاید
هر مقاصد را باعوش صاحب دساری خود گذارد هشتم سنکتها
که براه و ذنب علاقه میجوید و به تسخیر او تراکهاند و مرکیسر و ما است
مرپوید رویداد خوصیش ارنامس پیدا و اثار نحوست از صاحبانش
هویدا است سال دوره دارد دستر و کاهلی از ذ... کیت براورد
دساری انکانه باید که از اسنی تا خنم نکهتر شمرده شده دیگر از دعه
محصول را هشت طرح دهد انچه براید غالب که بماند سایر و عاملش
تمثیله چوستاره خنم ابن نخف نوربا کهاند شت از نکهتر اوا اسم دم
عدد مخصوص بعشیر بر رسید ثلاث دیگر داخل کردم

بیست و سه شد طرح مشکاة المعدل الاجرا خارج یافتم
دریافتم که دسای مسعدها خواهد بود والله عالم بالصواب والقول
بعضی دسای سیوم بن باعتبار طرح محصوله که باقی ماند شروع
و سیوم نا تمام مانند علی هذا القیاس فهمیده کنند **موعد بکر** از تعداد
سال عمر سایل که دسای برآرند اگر از سی و شش سال عمرش
تجاوز کرده باشد مجرا کرده بگذارند باقی هر قدر که باقی شود مطابق
دسای مذکور بر نهاله فهمیده گیرند **ترکیب دریافتن سایل در شهر**
کدام دسا عاملست پنڈتان هند فرموده اند که چون اهالی بر جنم لکشتر
وارد شود از روز تا بیست روز دسای او میباشد درین روز
افزونی علت خوبی کرد و زیادتی اخراجات و کمی مداخلات
خواهد بود بعد از آن تا پنجاه روز که منجمله مقام بد دسای قمر داخل
کرده اند کشایش رزق گردد و فراخور شان مراتب و مناصب
بهر اید بعد تا بیست و هشت روز که هر همه نود و هشت عدد
میشود

43

بیست و دو دسای مریخ باشد رنجور دارد و آنرا دکی بیدار دجور عدد
مذکور پنجاه و شش روز و بقول بعضی پنجاه و دو روز یافته گرددن
بوم که هیلی تا صد و پنجاه یا پنجاه و چهار گیرد دید زیاله کرده دسای زهره را
باز کشوده روزی و افزود خرمه حاصل بعد از ین تا شمار
روز زحل ملکیت دسا میدارد بعضی سی و شش یوم را حاکم
اوست عقل کم گشته و از ارسیاده هد پس پنجاه و هشت روز را
تا دو صد و سی و هشت ایام مشتری عامل میباشد بهره و نیکویی
افزاید و که جهات و دو عدد دیگر برین افزوده دید دسای راهو
دو صد و هشتاد روز باخر رسید بعد از ین شامات
دهر روز که هر همه دو صد و نود و چهار گیرد دید دسای کیت گفته اند
هفتاد روز که از سه صد و شصت ایام سال باقی ماند زهره را
خواهد بود **و برای تقسیم ماه اسیر اشلوک نوشته** جنم انتر لشی
سو رجی تر تیی دس چند رما چتور تهه جه اشٹم بهوم تحمی ...

سمرته سیم سنبر د سنجه یوم که و اشکال و سنبر سیتی راهمو

سنجاسنگر او حیث یعنی در حیم سنگر آنت لیست روز و عمل خورشید میکنم

و دیگر روز از سهم مابقی از سنگر است و ماه دوم تمام و دو سنگر را سوم

ده یوم که پنجاه روز شد در سال چند رمه خواهد بود و بیست روز را

باقی شهر سوم و هشت یوم از ماه چهارم در بهره مریخ در

آورده اند و بیست دو روز از مابقی ماه مذکور و تمام ماه

پنجم بعطارد تعلق داده اند و شهر ششم بالکلیه و ده روز

از هفتم داخل مدسال زحل میسازند از ماه هفتم بیست یوم باقی

و هشتم [illegible] روز ماه نهم در نصیبه مشتری در آمد و باقی

ماه نهم تا بیست روز از دهم ماه در مشارکت ماه و کیت ماه بیست

یوم باقی ماه دهم معه یازدهم و دوازدهم ماه را از زهره عامل میشود

ترکیب بر آوردن انقضاء سال هر روز را تهجی انزوره را معه حروف

نام سیاره و عدد تهجی روز شمرده نه نه طرح دهد آنچه بر آید به

٤٤

بر آید از آن معلوم نماید که امروز در سال فلان سیاره عامل است

بدین طریق که اگر عدد دو واحد بر آید با فتاب منسوب نمایند و اگر دو

عدد باقی ماند و دو بیتحویل قمر گذارند ثلاث را حواله مریخ نمایند

عطارد را ملکیت چهار حد باید دید و مشتری را مالک در سال

پنجم شاید فهمید و زهره ششم ره نمایند بسبب آنست و زحل

بنابر آن در هفتم خانه زحل در سال هشتم ماه را و نهم کیف

تمثیله امروز که روز جمعه شهر پنجم ... در یافتیم

منجمله اعداد بیست و چهار خواهد بیم تیر سال ... بر آید و

در سال مذکور بسبب ... مبلغ دو ده ... بر خود ... آید

بطریق نوزده ... احقر رساله است ظاهر شد ترکیب در یافت نامه من

باید که تهجی روز و ... انزوره معه اعداد حروف نام مطلوب

شمرده نه نه طرح دهد از اعداد که زیاده از طرح مذکور بر آید ...

باهم انزوره نمایند تمثیله چون اعداد تهجی روز و نام احقر

بیشتر رقم نموده تکبر از آن نپرداختیم و دریافتیم که امروز آن
رأس من از معاون برج طالع بهره خواهد بود اسامی بانهنها
اخر ۲ اسپ ۳ فیل ۴ مینده ۵ شغال ۶ شیر ۷ زاغ ۸
طاوس ۹ هنس روزیکه خر باشد غمگین خواهد داشت ۱
بر فرس خورمی مهمیز رانند فیل طعام شیرین خورانند مینده سفر را
فی الاختیار میسر باشد و شغال کمال بدحالی سازد شیر رسم
نماید زیر زاغ بشور کاوکاو پردازد طاوس بکنار رود نوعروس
نوعروس خورمی مصاحب سالو هنس فایده بسیار بخشد
این بانهها را وقت سفر هم موافق ساخته روانه باشد
در بیان حقایق مسافرت چون سایلی بدینمنوال سوال نماید که نیت سفر
میدارم خواهد یا نه باید که خود نمایند خداوند طالع وقت سوال را
اگر با مالک خانه چهارم و سوم و نهم با هم یافته شود و با ناظر
بدوستی بود دلالت بر سفر دارد اما اگر ساعت مسئله منقلب

باشد جلدتر مسافر شود و زود تر برگردد و جسد نیز هم همین دارد
و غالب اگر از اثنای راه معاودت دهد و ثابت چند مدت
متوقف ماند و اگر خداوند لکن سوال راجع گردیده باشند انهم حکم
رجعت بدستور دارد اگر در خانه چهارم و دهم سیاره
اقوی نشسته باشد دلیل سفر است و اگر خداوند طالع و نهم مسعود
باشد سعادت سفر را مخبر صادق اند و عوارض ملحقه حکیم حاذق واز
سعدین خانه نهم و سیوم مشرود و در اثنای راه خوش و خورم خواهند
و در باب حصول مطلب مقصود موافقت مالک طالع با صاحب چهارم باید
طلبید و از دهم خبر متابعت مرام الشخص که از او امید بر آید کار روا شدنش
بکام شاید رسید و بنا بر یافت اموال سعادت دویم خانه را معه او
که عبارت از خانه هشتم دارد ملاحظه شرط است و یازدهم و پنجم را
هم بنای التقای امید بنظر آورده اند و لیکن پنجم مخصوص است
بنابر اخبار و فرزند و محبوب دلبند بیان اختیار نمودن ساعت سفر

خود سفر کردن خواهند ساعتی اختیار نمایند که شمس در او وقت باشد و نظر
دوستی ناظر بود و نگاه الطاف ماه بر اسم خانه مسافر منظور دارند
و احتراز از وبال و هبوط و احتراق و رجعت او دارند هر گاه که خداوند
طالع نحس بخانه خود یا در شرفخانه یا در بیوت اعوان خود مقیم بوده سفر
نمودن بهتر و اندیشه وقتیکه صاحب [illegible] در ششم یا هشتم یا
دوازدهم نشیند یا با کسانی که ایشان مقارنت کنند مسافر را در ایام
بجواب [illegible] بلکه [illegible] معصود اگر چه
بجنگ مراد آمدن [illegible] باز [illegible] نوع [illegible] اختیار ملازمت ملوک و
غیره مردمان اگر بملازمت سلطان [illegible] ناظر طالع خود
ساله و نظر زهره موافقت [illegible] دارد بشرط آنکه قمر با صاحب
طالع او میلی داشته باشد و برای مقارنت علما و وزرا و قضات
نظر مشتری کافی خواهد بود و [illegible] عهده [illegible]
یا بطالع بطلب علم و هنر عازم شود عطارد را ناظر طالع خود فرا گیرد خوش

چون [illegible] دوازده گانه بوضوع انجامید منجمان دقیق
[illegible] اظهار نموده در کار رفت لهذا می نگارم که هر برجی را
سی درجه [illegible] درجه را الطرح دوازده [illegible] سلطنت و
[illegible] درجه را شصت دقیقه باشد و هر دقیقه
شصت ثانیه دارد و همچنین [illegible] بتدریج تا العاشر می نمایند
از این باب [illegible] هندیان در میان [illegible] شبانه روز ساعات
دوازده برج را [illegible] شمس [illegible] عالم
ساعه لکن [illegible] بنظر [illegible] که روز [illegible] را حساب میکنند
چه [illegible] از آن [illegible] گذشته است [illegible] روزهای
منقضیه دریافت [illegible] نموده [illegible] مفرد [illegible] هر
[illegible] وقتیکه مطلو
[illegible] تمثیله [illegible] که می نگارم [illegible]
[illegible] که [illegible] دریافت نمایم [illegible]

سنکهه بیست و چهار روز کذشته اند و ۶ پاس اکنون پنچ کهری و
پانزده پال معبر راست معلوم کردم که سیوم حصه لگن ۲۰ کهری
۱۲ پال می‌شود طی کرده دین با فرماند ۱ کهری ۳ پال در انهم قصور
راه یافته از همان دم مهر طالع کردید پس تفهیم کردم که امروز خور [illegible] شد
در بیست و پنجم درجه بدقیقه بار دهم در لگن میزان آموخته می‌فرماید تفصیل
طالع هر لگن میکهه ۱ [illegible] ۳ کهری ۲۴ پال برکهه ۴ کهری ۸ پال متهن ۳
۵ کهری ۱ پال کرک ۵ کهری ۴۰ پل سنکهه ۵ کهری ۱۵ پال کنیان ۶
۵ کهری ۴۲ پال تولا ۵ کهری ۴۲ پال برسچک ۵ کهری ۱۵
پل دهن ۵ کهری ۴۰ پال مکر ۵ کهری ۱ پل کنبهه ۴ کهری ۸
پال مین ۳ کهری ۳۴ دریابند که اول و اخر را کهری و پل برابر
یافته همین مطابقت بکر لگنها نیز یافته شود اگر غور کرده اید
خور بر روز بروج و منزل طلوع مینماید اولا آن برج که افتاب
در وی مع منزلیکه ماه بدان قیام دارد بر می‌آید بعد از ان بروج و منازل

منازل دیگر درجه بدرجه غائب میشوند چنانچه به مضابطه شمس
برج و چهار دهی منزل هر روز و همان قدر شب طالع شوند و بر [illegible]
و منزلیکه خور سمت [illegible] موقعه باشد پیش از بر آمد افتاب بر آید [illegible]
تحویل کنند یکدرجه کم شود علی هذا القیاس الی اخره برکبت [illegible]
بر حکمه قمر در وبال انچه از ماه شده شنی اکن ۳ پنج دیگر فرای برسر ان
پس پهنچ دان خانه شمش کیر در پس و جای ماه بدان [illegible]
تاریخ کذشته را دو چند موقعه سعد داز جانب خود افزوده
را فهمیده پنج پنج طرح دهد بر قدر پنج که حاصل شود خبر از روی
کذشته خواهد داد و عدد یکه بالا طرح بر آید همانجا قیام
ماه دانند مثاله امروز که می‌نویسم تاریخ پنجم ماه ذی الحجه است دو چند
نموده ده بیست یک افزودم پانزده کشت تمام و کمال طرح نا قیتم
حمل سنکهه کنبان بود معلوم کرده بد که قمر در عقرب است

دو نو دو ماه درین مقام نزد فارسیان تمام منجمان هندی ماه قطعه عربی اند
برهی دو نیم و نزدی سیران هر که کار نو کند در وی بسیار روزها
یازده ابدا اساده و بیست اندر سا و نیست شمس بهادون
باشد یک لگانک امتحان بیست و ابد با کهن بیست و شش
یا پوس بیست و دو ماکهه بیست و یک پهاکن بدان
هزده در جیت ابد شا نزده بیساکهه کیر بیست در جیتهه باشد
جمله احکام قران **دریافت مقام قمر بطور دیگر** هر روز ماه هندی
تجمیع کن بیست و شش دیگر و تصحیح کن از خانه آفتاب تا خانه ماه
هر روز نیز دسی تعمیه یعنی تا آنچه گذشته بود هندی خند
نماید و بیست و شش دیگر بدان اضم کرده سی و سی طرح دهد حاصل
طرح اسکه است و باقی را درجه سمالو لیز بحسب نزدیک کند
حساب نماید بجایگه منتهی گردد آنجا مقام ماه خواهد بود **ابرج دیگر** بهه
شمرده مضاعف کنند اگر کند بحسب با سعی و پنج و نیم ضم کرده زند دیگر سکه

معلوم کنند و مقام که بعد از بیست و هشت گور بهدره خواند و در کرش بگیرد
بیج و دسمی با آخر بهه عمل بهدرها می سود و بستمی و چیتر دسمی
در اید و مابین سکال تجمه چوتهه و الیکادسی را در آخر بود
و بونو در آغاز **بهدره گوید** تیج چیوتهی را ای را کی ساتی آ
هیلوس کنائی دسمی الیکادس پورن ماهک چودس بونو لکن
یعنی ثمنی تیج بدی و چوتهه سودی بهدره می شود **طریق دریافت مقام بهدره از بروج** اگر قمر بر میکهه و مکر و برکهه باشد در بابند که بهدره بعالم
بالا مقیم بود و اگر کنیا و متهن و تولا خیر تحت الثری باید گفت
کنبهه و مین و بر سچاک و سنکهه در مرتلوک شی می برند بود بهدره
در عالم علو و تحت الثری نیک بود و غیر مذموم باشد و هر روز هانیز
مقام بهدره مقرر بوده اند هر روز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه در
سور لوک [illegible] و بد و شنبه و چهارشنبه مرت لوک اندر و
شنبه و جمعه مقامش در پاتال **اسامی تهه با معه تفصیل**

و نحوست انها پیر و ایتهه اکیادسی نهنداند و بیج دستمی و آکر
بهدرا پتیسج اشتمی تیرس حیبا چو تهه نومی چو دس کیا با بحر
دسمی پونو پرنا ما نو تهه بهاکی سمپرنا از بی قسم تالح رکتا و بهدرا
درجه نحوست میدارند مگر در بی روزها مرفوم الدشتهها سعد محکم
مرکرانند بیانه نند اتهه اگر برور یکشنبه در اید و مر و ز دوشنبه و جمعه
حیبا باشد و شنبه را بهدرا و در پنجشنبه رکتا و سه شنبه دربر
افتد کمال منحوس گفته اند و مرت جوگ نامند همچنین دگدا
که در هرماه مقرر است مذموم باشد تفصیله دو بیج دهین و ماین و
چو تهه برکهه و پنجهه و چهتهه میکهه و کهرک و اشتمی کنیان مهین و
دسمی برسچک سنگهه و دوادسی مکر و تولا حسن باشد در بین تهه ها
کار اختیار نباید نمود همچنین طرزور سانه ماه وطکهری اخر پنجهه
سه طاس موخر نکه را حکم دستور الصدر فرمایند
اکر دروز یکشنبه نو دهمی ... اگر چه تهه بد هست بدو

[...]شنبه اگر کیسر بد باشد بسا فرخنده فرخ نماید سه شنبه
گر کند اشتمی نمود ارد هد دربارگاه خورمی بار چو انرا
چارشنبه مبارک پکهه بود در پنجشنبه چو ایدر یوتی روز ادینه
حی عیش افکند در جام سینه شنبه روهنی گر مستقر گشت مبارک
فرخنده تر گشت نوع دیگر اگر بروز یکشنبه اسنی و مولا و
پکهه و هر سه اترا علامات شنبه این برا سدهی جوگ نامند کفت اما السرطیکه
بیان و کیرو و رندگو رپهه و مبسا کها انحهر معه بهه دواد و چتر دسمی اکهر نام
نحوست کمال دارند روز دوشنبه اگر تهه نومی و دسمی بود و پکهه
اترادها و سر و ن و روهنی انحهر باشد درجه خوبی دارد و گر تهه الکادسی
تیرس باشد و انحهر اترا کهانند و چترا و پوربا کهاند و بیسا کها دارند
بسیار نامبارک دارد روز سه شنبه هرچه ... و تیسج و
دسر حس اند و مولا و ... و مرکسر انحهر را همراه اند
بهتر باشد و هر تهه پر و ادوسمی و ... تهها دست ... و محور

و یکهه و سر و همه رینی درجه نحوست دارد در **بروز دهگانه**
هیچ و ستم و دوا دشمن نهه بان و عمال نکبتر مرکبس او اثر الیوم روز
و بیست و کر لکا در تار نجهار مذکور روز واقع شود خوبی بود فا مادر
بود و دمنت ٹها و بهدی و اسونی و مواکه ریوتی در تهیج و
نوم بسیار بد گفته اند **روز یکشنبه** با دسمی و پنجمی و پوربهاسی و
بیسا کها و پوربا بهالکن و اترالو ها و ریوتی و تکههه و پورن سو
در این روز اقتد سهی جوک باید گفت و کذبه و مسطور جوتهه
اشٹمی بود و ادرا و اوترا بهالکن و روهنی و سبهکها انجهر در آید
شوم و ملوم خواهد **روز جمعه** مرتهه بروا و الکاسی و تیرس با نکهتر
بهدی و پوربس و حترا و اترا کهاند موافقت دارد و از روهنی و
و جهتٹها اشتهه و مکها و اسلیکها سالیج دویه و تعم نقاض
و غنا گردد اگر دو **روز شنبه** دهم و سب اکها و سوامی و
پوربا بهالکن و تهه جوبهه و نومی و چتر و سی بسیار سعادت دارد و تکیه

و اندر منازل شش باید بود و **بودن قمر** در منازل مشتری بر این طلب
بت از امر السیار خوش بود و دوخت پوشاندن و بر سر بر
نشستن بهر او ارباب ذکر در بن ساعت لشکر بمحاربه بیرون
کرده اید اتفاق بمصالحت گراید **در منازل مریخ** جلوس ماه
کراهیت دارد و بطلب کار لیکن بنا بر جنگ و خونریزی قدری
موافقت دارد و در خرید و فروخت اگرچه سود دید فایده
گفتگوی خشونت امیز بیش خواهد امد و شکار و حجامت نموده و
بهتر بود و نشاید کسب کاری کردن و جامه نو بریدن و پوشیدن
هرگاه که ماه با قیاب همنزل گردد نشستن با خدمت ملوک
نمودن و انگردن ای ... و زیارت کردن روا نبود و سفر
و منازل عطارد پیش او بودن **چون منازل زهره** در امده باشد و شاه
در انشا[illegible] بر سر جلوس نماید انشاالله تا دیر بار سلطنت او
قایم خواهد بود و این گونه مقارنه هرگاه که در سعدین و نیرین واقع شود

تروج امور نیک چون تزویج و تجویز مکتب طلاب سیاهی گون
بود لیکن حذر باید کرد از جنگجوی زیرا که علما فرموده اند که اگر غره ماه
در منزلی از زهره باشد در انسان عالمی که جنگ سالی کرده وفتح به نصیب
کفار شود **اگر در منزل عطالو** ماه وارد گردد حرید و فروختن و
کار دیوانی کردن فرزند بمعلم بردن دختر او را بر باشد و احتلا افسست در تعمیر
تجارت در هوقت بر مسند حکومت اگر کسی خواهد نشست نا در سکن
بود و بر و مکر وهی نرسد **تذکره خواص مریخ که به یکم اسم ۵ مهم یوم میکم**
اگر مریخ بر اساس جهنم در اید سرد ر دو افرونی علامات خوفی در بدن
بد بدارد لیکن از محصولات اراضی چیزی بمنفعت رسد **در دوم**
بهتر بود بحضور آقای خود محترم باشد مال یابد و از نوکران جور سیاهی
حاصل کند **در سیوم** از برادران نا تلشی بظهور رساند و بجنگ
مظفر گرداند **در چهارم** بوالدین او از ... او ... باید و بهر کار
لاصلاح و خسارت بیع دو **در پنجم** جمله مطالب بیش گیرد و مقاصد دیگران

دیگر ... باشد از ... و از فرزند غضب ناک باشند و عقاب زیاله سوز
... تیغه زمینداری داشته باشد محاصل یابد **در ششم** ز ... عیب
... بکران غالب کرده و در هر جا با عزت و ابرو بود و در سمت
لب خود بدندان گزد و حوص مسرفت کار نه بیند **در هفتم** اما خصومت است
میان زن و فرزند و از اسهال و زحیر پیدا شود و یا ... منفعت کم بود
در هشتم آزاری خفیف یابد و تهدید سست کرده **در نهم** بالعکس هشتم
باشد **در دهم** بهتر بود و از ان خوشتر **یازدهم** خواهد بود **در دوازدهم**
چشم درد کند و زیر بار خرج و دیگر ضرر و زیان گرداند لعارضه
گرفتار سازد دعوی او بخواند یا وارث یا عادل یا واحد
و صدقه دهد پارچه سرخ و صندل و گندم و دال عدس و
... سرخ رنگ و این مثلث را آتش نیست و دیگر و در تسخیر برکند
ذکر خواص عطالو که بهیک ... اسم سر روز قرار میکند اگر ... در جهنم ... اساس بود وجوه ... طبعیت

٨	٣	١٠
٩	٧	٥
٤	١١	٦



اند و کشایش در رزق شود بخانهٔ دوم اگر درآید طالع در بار آید
بیند سمت گنج بدست آید در سیوم بجنگ سلطوران بر مخالفان
مظفر و منصور باشد بخانهٔ چهارم جمعیت و تندرستی را اقرار کنند
در پنجم اوصاف نیکنامی بر صفحهٔ زبان خلایق مرقوم نماند
از فرزند حقیقی و مجازی بهمه وجوه خورسندی بیند در ششم خانه اگر
واکر هم باشد از دشمن خوفناک بود و دایم المرض و تهیدست خواهد
بهفتم خانه زلیخای رحت را مانند یوسف بهم آنکه عزیز باشد هشتم
بهمه جهت مخاطره افزاید نهم و دهم بهتر و افضل گفته اند یازدهم
با عزت افزاید دوازدهم در چشم خیز افتد و یافته حکم گردد باید
بخواند یا فرد دیا و احل و صدقه دهد فرزند و مونک و
پارچه که هفت رنگ داشته باشد یا نمک بو قلمون تصدق نماید این
نقش تا بیست و چهار روز بهمین مقدار بندد

۱۱	۱	۹
۶	۸	۱۰
۷	۱۲	۵

ذکر خواص مشتری که بسیر دوازده برج اش می‌ماند

اگر کسی

ورمذکور بسیت و اوتراکهاڈ و بیونی و چترا و اوتراپهالگنی
و سنمی در امر ظهور آید جوگ مینماید و این جوگ مساوی
باین در سعادت و نحوست بنابران بعض ازو احتیاط نموده اند
معه نحس و روزها که موسوم اند باتیات و مرت و کاناک و امرت

روز	اتیات بد	مرت ظاهر	کاناک هم بد	امرت سبک	جوک
شنبه	پپاکها	انرادها	جیشٹها	مول	
دوشنبه	پورباکهاڈ	اوتراکهاڈ	ابهجت	سروں	
سه شنبه	دهنشٹها	سبهکها	پوربابهادر	اترابهادر	
چهارشنبه	ریوتی	اسونی	بهرنی	کرتکا	
پنجشنبه	روهنی	مرگسیرا	ادرا	پونربسو	
آدینه	پکهه	اشلیکها	مگها	پوربا پهالگنی	

چون تفصیل چوکهای مقامات لایقه مرقوم نمودن ضرور
در ینمقام طوالت کلام پیدا اشته بار قام بست و هفت
که هر روز مانند مجهر و لکن دایر و سایر میباشند اکتفا کرده
بسکنبه پریت ایکهان سوبهاک سوبهن اتکنڈه
سوکرمان دهرت سول گنڈ و برده دهرو
بیاگهات هرکهن بجر سده بتی پات بریان پر
شیو شده ساده سبهه سکل برمهها
اندر بیدهرت اما صد و تخمیم مینفر مانند که مدت
تهه بنجاه و گهری باشد و اکثرش شصت و شش مقرر نموده اند
تعداد طاس چوکهای مرقوم الصدر هم بدستور السطر باند
چو از ین چوکها بعضی بالکلیه منحوس اند و بعضی نصف و ربع
تذکار انها مفصلا کرده مراید
نحوست میدارد و بیاگهات و بیدهرت تمام و کمال منحوس

منحوس اند و از بکهنهه بنجگهری اولین و هفت گهری اخرین سول
طاس از میان گنڈ و اتکنڈ و نه گهری در اول بجر
بیاگهات کمال نحوست میدارد و درین ساعات مذکور
ابتدای کارهای نیک سزاوار نیست احتراز باید نمود و دریافت چوک
هر روزه بدینمنوال باشد و دوپهر یکپهر سورج چند
بانیتر چوک گهری که بنداء یعنی از بکهنهه اغاز شمار نموده
که افتاب بر وی انتها نماید و همچنین از سرون تا نچهتر ماه شمرده
کرده بست و هفت طرح داده انچه بر اید همان عدد چوک از روز
خواهد بود مثاله امروز که روز چهارشنبه چهه کونوار بدی سمت
است و افتاب بر منزل عوالعین نچهتر است بدرجه سیزدهم
میباید و قمر در برج ثور بر نکهتر روهنی پایه چهارم میباشد که گذرکنند
چوک که شمار نموده ام چو گست در متن
تقویم مسطور دیده ام بیان منفعت و مضرت خورشید

دوازده بر اسن اگر آفتاب در طالع کسی جلوس نماید در آن ماه کی
خرد کرده و خرج زیاده شود و علت سر درد پیدا اید و تمت عیب
بهن در دویم از مال و سواری فکرمند گردد و از هر کسی که طلب
حاجت نماید حسب المدعا بر نیاید در سیوم خوشحال شود و از
سواری آرام یابد و سرکشان از جنس بیگانه و بیگانه متابعت او در
اینده در چهارم هر گونه از ار مبتلا گردد غالب که از در چشم
بخار مار رو پیدا و راه یابد در پنجم اگر چه محتاج گردد اند لیکن بسبب زیادتی خرج
در اخر ماه مال بدست اید و با اهلخانه بعشرت ایام بگذراند در ششم از
اهلخانه در غضب باشد و از چشم پیدا گردد و سنگدل شود در هفتم کسی
اعتماد ندارد در هشتم از شکم ظاهر خواهد او در سبب فساد خون
اما مطالب دلخواه بر اید بعمده کارها بجدمت امرا سرفراز چون بد
بیمار شود و در هفته ظاهر و باطن پدید اید در نهم تا از بتر او نتح
بخشد و منافع بر روزگار و تجارت فراوان دهد اگر سفر کرده اید

اید در دهم بشایش رزق ار دو هر مطلبی را که خواهد بفضله الکی
با سعادت شود و در خانه هر گونه جمعیت آرام بود و بجدال و
با عدا منصور خواهد در یازدهم را مساوی الطرفین باید فهمید
را که آفتاب بدوازدهم مراید جسم درد پیدا اید در زیر بار خرج
باید که این عزیمت را پانزده بار تا پانزده روز با تسمیه اول و اخر
درود بخواند یا احد یا شهید یا هادی و این نقش را
هم پانزده یوم مشرق نشسته از سرخی بنویسد و بخور عود و صندل
و زعفران بسوزد و صدقه زرد و زرد چوب و گندم و ماه گاو زرد
رنگ بدهد

٦	١	٨
٧	٥	٣
٢	٩	٤

بیان خاصیت سعادت و نحوست
قمر که در هر برج دو روز و نیم و بالاقامت مینماید
تفصیل اضا مرقوم میگردد اگر قمر در اول مقیم باشد مقیم
دمن [illegible] است طعام خوش خوراند در سیوم و دهم در دو
بود و مال بدست اید پنجم و یازدهم تیسر یابد بسر بزرگی بخشد

دویم و نهم در دل ماندن و دلی بر آرد چهارم و ششم در باب
کردش هر گونه بوقوع آید و دوم و اد سفر بی اختیاری موجود دار
هشتم و دوازدهم بر بیت بود بدبختی و نومیدی مترد[د] و ساز
این دعوت بخواند یا حی یا وهاب یا ودود یا رزاق و صدقه
نقره و مروارید و پارچه سپید و برنج و گاو و اسب نقره‌ای بدهد و
بخور صندل سفید و اسپند نموده مثلثه هذا تا هشت ده روز بنویسد و
بمغرب کرده و بعضی جواب مقابلت ماه را از
جوانب بروح ها اختیار نموده اند بدان و ششم

٧	٢	٩
٨	٦	٤
٣	١٠	٥

نقش مستور و عزیمت بود امر فرموده اند ذکر خواص قمر در منازل با سیاره
برای اختیار کارها چون قمر بمنازل حل باشد [illegible] و ابو بخدمت حاکم رفتن
و جامه پوشیدن و جوی کندن و بنا نهادن و حذر باید کرد از مباشرت
که فرزند ناخلف بوجود آید و کر [illegible] فرزند [illegible] سود عاقبت
بازیافته نشود و [illegible] اگر شده آن موقت را حکم دستیاب شدن [illegible]

در آنوقت

نظر مریخ برای ملازمت صاحب اسلحه او از این نگاه روبرو می‌آرد
و بند مکان و مزارعان و قرض گیری و معامله خواهی را مناظرات زحل بهتر
باشد در ذکر آنکه کدام سیاره بر چندم خانه ناظر میباشد باید دانست که
و عطارد و زهره و ماه و شمس این هر چهار مر سوم بخانه هفتم نظر سعادت
میاندازند مگر مشتری که اینهم سوم است بر خانه مذکور نظر کرد
بلکه نهم و پنجخانه را می بیند و زحل دهم و سیوم نگاه می اندازد
و مریخ ناظر بود بخانه چهارم و هشتم و بعضی بند تا حقیقت مناظر
هر کره بدین دستور نشنیده شده چون خانه اول را طالع
نامند و تن استهان خوانند رویداو تن و سلامتی جان بدان ان نقص و
آنخانه در باید خانه دوم اگرچه ساقط النظر است لیکن بیت المال [illegible] شد
احوال غنا و غذا را ظاهر خواهد نمود خانه سیوم تسدیس این نظر
باشد بدلالت سفر نزدیک و مفسر آیه اخوی و خواهر برج چهارم مربع
اگر این نظر درجه نحوست مبدا در تقوال مالاکین مندیان مقام مفرد

مسق
حال ٣

بهمین خانه تعلق داده‌اند سعادت و نحوست او امر و نهی فرموده‌اند
خانه پنجم تثلیث ایمن دلالت دوستی محبوب و فرزند و مخبر آمدند و
و خط خانه ششم ساقط نموده از نظرات و سرمایه دار ربح والا مات
خانه هفتم نظر کامل منظور که گاه دشمن و گاه دوست بود و گاه معر
و گاه پوست بود احوال شرکت و بیع و شراء و حرب را
گویا و رویداد منکوحه را شنوا باشند خانه هشتم از نظر ساقط است
دلیل راه خوف و خطر و جدای مخلصان را اهل خواهد بود از خانه نهم
که تثلیث ایسر است خبر سفر باید برسید در حالیکه منقلب و دو جسدین
باشد انشاالله سفر واقع میگردد و دیگر با نجانه نبود توقف بماند
خانه دهم تربیع ایسر رود و داری حکومت دارد احوال کیفیت موافقت
و منافقت حاکم که از او امید برآمد کار خود داشته‌اند از حاکم اینجا
یافت بست خانه یازدهم را تسدیس ایسر خوانند و امید کار روایی
از نیکخواهی او دارند رملان خانه دوازدهم را مطلوب و نجم طالب نامند

علامت

اصلی و نقلی و نظری

خانه دوازدهم از نظر ساقط و محل محنت و مشقت اما اقوی
از پنهان مقارنه باشد که عبارت از دوم خانه دار و بعد از آن مقابله و بعد
تربیع و تثلیث و تسدیس که منظور نظر سعادت اند از ما دوم بهتر
است و در طریقه محرفه که مرا از نسبت پنجم ناصح است تا سلخ ماه بر گر
بهیچ جانب روانه نباید و در طریقه محرفه که مرا از نور دهم در
عقرب تا آخر او نیز سفر نمودن منحوس نزاد او نباید مگر بمجالت
جاییکه اختیار نموده اند و آنکه بیان نمودم اکثر قواعد فارسیان
در بین دیگر اشتراک دارد هنود آنکه اعتقاد ایشان هم جوک و بجهر و
وتهه ور و ر است بدین طریق رهنما باید که اسنی و ربوتی و بهرنی
و پکهه و پونربسو و انلوها و مرکیسرا و مول و جیشتها که هر سه
نکهتر اند برای مسافرت نیکو دانند اگرچه جیشتها در ربع عقرب دارد
و تعلق دارد هیچ نحوست دارد لیکن اعتماد هند با بر سعادت
اوست و میگویند که چون قمر با آخر منازل مذکور رسد سفر باید کرد والله اعلم

الصواب و چترا و بیساکها و سواتی و بهرنی و اسلیکها و کرتکا
و مکها و ادرا این هشت عدد را بلی مسافرت منحوس اند و
ده منزل باقی که روهنی و هرسه پوربا و اوترا و سروان و دهنشتها
و ستهکها و اشونی میانه باشند بضرورت در عمل اینها سفر نمود
را امر فرموده اند لیکن درین مقام نظر قیاس این خاکسار تو د جترا
گذارمیناید باین تقریر که از دهنشتها تا ریوتی پنچ نچهتر پنچکه می نامند
و درین منزلها ممانعت سفر و چهپر بندی کرده اند پس یکدام و لیاب
در نکهترهای مذکوره سفر جایز نموده و چهار منزل اند که برای مسافرت
چهار جانب بغایت نحوست دارند و اینها را انکهتر شول
گویند پوربا بهادر پدا جنوبی مخالفت دارد و روهنی از مغرب
منحرف میباشد و اشلیکها بسوی شمال متوجه نمیشود و مکها جانب
مشرق بنگاه مکرمت نمینگرد و بعضی هندوان این چهار نچهتر مرقوم
الذیل را اهم خواص منازل هر قوم الصدر میگویند بدین ترکیب

48

روهنی بمشرق و سرون بمغرب و هست بشمال و چترا بجنوب
سزاوار مسافرت نبید الو و در تتهه جهتهه و دوادسی و ... کهتا
و دگد اتتهه بسوی هر چهار طرف روانه نباید اگرچه احوال تتهه مذکور قبل
ازین بیشتر نوشته بودم موقع مقام دیدن با فوایدی دیگر که ذکر تتهه
بود نگرار نموده میشود ~~که پیدا و~~ از این و ایرد فهمیده گیرند

نند اینک	بهدرا	جیا	رکتابد	پورنا
١ ٦ ١١	٢ ٧ ١٢	٣ ٨ ١٣	٤ ٩ ١٤	٥ ١٠ ١٥
مبارکه و ... روانس را کهانک	متهمن و کرک را ناموافق	دهمن و ... کنهه را سزاوار ...	تولا و مکر را از و بسیار اندا[ز]	من و برکهه و کنیان را از و خوف بود

جون برای دریافت ماه و روز و جوک و لکن و تتهه کهانک استخراج اید

م	ب	م	ک	س	ک	ت	ب	د	م	ک	م	راسی
١ ٦ ١١	٥ ١٠ ١٥	٢ ٧ ١٢	٢ ٧ ١٢	٣ ٨ ١٣	٥ ١٠ ١٥	٤ ٩ ١٤	١ ٦ ١١	٣ ٨ ١٣	٤ ٩ ١٤	٣ ٨ ١٣	٥ ١٠ ١٥	تتهه کهانات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جمعو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	روز کهانک
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نچهتر کهانک
١	٢	٤	٧	١٠	١٢	٦	٨	٩	١١	٣	٥	لکن
هرکهن / رجو کی	بجر	شنو	شیو / نموکی	دهرت / ستوکرت	سده	دهرو	شول	سدک	پرت	بمرا	گنجم	جوک کهانک
	ر	ر			ت	ت	ر	ر	س	ت	ت	

کاتک اگهن پوس ماگهه پهاگن چیت بیساکه جیته اساژ ساون بهادون کوار شهر کهانک

بیان رگ سول ادت سو کہ جہون ہوا اہو بہی دکہن لنک
دس ڈ اہو سوم سنیچر پرب نہ جالو منگل بدہ او تر
دس کا لو اشیای دافع مضرت در کسوف ادت چلو تنبول
مکہہ مندا باو ہزنگ سنیچر کہنڈا سوم چلیں تو مہیں مکہہ
دہنا منگل چلیں تو دیکہہ درپنا بدہ کہیں ہرا سیانا
موری دل مت کہ و پانا کہیم کو سات سی کہدلی اون
کوڑی سیں نہ بہیٹ کراون بہی چلیں دہی کہہ ہوج اوکہتہ
اور نہیں کہو جن سکر چلیں میاں مکہہ رائی کہ بی السی نانک
بتائی السو جال چلیں جو کوئی اوکہ کاج سو ہہاں سب
ہوی اگر ضروری افتد این چیزہا خورده روانه شوند لیکن در اثبات
مقام ماه ضرور تر است نباید که بہدرہ و قمر در عقرب و دیگر
وجوہات منحوسه که ذکر کرده ام و باقی ماند را در ذیل تحریر
مینمایم حامل باشد در وقت سفر قمر مقابل رو و بہر سبب وجہ کنز تربیت

٤٩

جو کہ بر نیت زیرا که هم خواص سکر باید و رالت بیان سکر بلد و نز
[illegible] مقام
ندیکار قمر منعور نا تمام در بیان سکر بلدو نز ... مشتمل
لیکن حسب ضرورت آنکه عدد حروف اسم ... مشتمل
بعض معوض اند بدانکه بعضی از ان ... دیگر از وجه
ندانستن ... منعم اند منا نباید و ولیا ... ارتی
بعضا مشتمل ... سبب ... با ... لبنان ... با وه
مشتمل ... و دیگر و افاق ... مشتمل ... مختصر ... وندی با
ثبات مند ... بعضی ... بعض مغرب
وانکه سکر بلغت ... باعتبار ... بعض ... منا ... البته
بعضی تعرکند و اند و باید و نز باعتبار ... الفصه ... لبیریه
مشتمل ... و ندی با صغار ... و وفت ... مستقر ... تریرین
فعال بعضی ابدال ... میباید ارند ... نباید که ... و کسا ... بریزید
زمین ماند ... و دیگر در وسط السماء مقیم کونند ... اند سوار آری و


وبلندی کوه وغیره اختیار باید نمود وهنگام محاربت در مقابلات
هرکدام که در افتند غالب که او مغلوب گردد
از ماه ترکی بیکجانب میباشند
مشرق
تحت الارض



اگر ضرورتی پیش اید و سفر کردن لازم بود باید که اسماء مذکوره الدل
را خواند و روانه شود و هیچ مضرت نخواهد رسانید و طریق قرائت
اینست که وضو نموده دو رکعت نماز گذارد و مقابل مذکور
الیساله دوازده بار خواند بگوید السلام علیکم یا ارواح
المقدسة اعونی بقوت وانظرونی بنظره

یا رقباء یا نجباء یا نقبا یا اوتاد یا غوث یا ابدال یا قطب
اعینونی بمحمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
بعده جانب پست افکنده لمحه توقف کرده روانه شود و نصر
من الله وفتح قریب گوید و شرطست که وقت روانگی سوره
اذا جاء خوانان از دروازه برآید تا همه کار و بار او بکلام الله
بدرستی گراید ترکیب در باب راهو باید دانست که در هشت پهر
شب و روز راهو نیم پهر بیکجانب مقیم میباشد بدین تفصیل
پهر اول روز که باعتقاد منجمان پاس سیوم باشد از شب در مشرق قایم
میدارد بعد از ان بگونه ایشان که میانه مشرق و شمالست در
بدور معکوس دایر میگردد و راهوی دست راست کار مسافر
را خوش میداند است و در مقابل هم بخواص قریب در باب
تهه کال ... را شمرده باز ده دیگر افرقه هشت هشت طرح کند اگر
یک ماند جانب مشرق و گر دو ماند رکن گویند و بهمین ورد راست

ز راست دوران مینماید ماند که از مقابل رفتن او احتراز کنند
مگر وقت حرب زدن و برو بهتر گفته اند و در فتاوی این است
هر که چهار رکعت نماز گذارد بعد از سلام این دعا خواند بسفر
روانه شود البته بمراد مقصود خود خواهد پیوست و اطفال عیال
او در غیبتش فارغبال خواهند بود اللهم انی استودعک
نفسی و اهلی و ولدی و مالی و مروی از جناب رسالت
مآبست که بروز پنجشنبه سفر نمودن تا کسب تمام دارد و چون از خانه
برآید ده بار تسمیه و یکبار این دعا بخواند بسم الله الرحمن
الرحیم توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم انی اعوذ بک من ذلة و ضلالت
و ظلم و جهل و جناب رسول صلی الله علیه از حضرت ولایت
نصاب رضی الله عنه فرموده اند که در سفر دور و دراز یازده
بار سوره اخلاص خواندن خوب باشد دمید تا ذمامت او بجماعت

تبدیلات باید و کمتر راه گم کنند از آنها و ارمند بگویند تا حضرت خواجه خضر
همرهی کند مسافر ماشوند و هنود بان نوشته اند که اگر روز سه‌شنبه یا شنبه
یکهنه ناهتر عامات بوده و دیگر وجوهات منحوسه مرقوم الصدر هم بوده باشند
مذکور در یافته شوند هیچ غم ندارند از نحوست آنها زیرا که اختر
موصوف قوت ضیغمانه میدارد و دیگر اثرات منتاک کاینه رفع می
نماید و بعضی متوکلان مسافر مایند که هرگاه طبیعت بسیر جانب کاری
یا بسفر دیاری راغب شود بهمان وقت ساعت سعید معلوم نموده توکلت
علی الله گفته عازم مقصد باید بفضله تعالی بهتر خواهد بود والله عالم
بالصواب **ترکیب نوشتن زایچه طالع مولود** باید که اولا لگن تولد
مولود را بوجه احسن دریافت نماید از دلایل تحقیقات او که در ذیل
مرقوم نموده خواهد شد ان شاء الله تعالی چون فهمیده شود که این لگن و آن
سیاره حاکم اوست پس از آن بخانه اول جا داده دوازده خانه
را ترتیب دهد اگر مالک لگن محسوسه بخانه خود باشد فبها و گرنه هر سیاره که

سیاره که در آن برج ناظر آن برج باشد فرا گیرد و دیگر گرهها را بجای
مقبوضه آنها گذاشته انتظار انتظار اخبار و جوک اقبال و
ادبار و آثار حیات و ممات و دیگر وجوهات که بقیاس زحمت
شناس در آید ظاهر نماید **برای تحقیقات لگن مطلوبه اول ترکیب**
اینست که بانظار کواکب دریابد که پدر مولود بوقت ولادت
او بخانه بود یا نه ترکیبش اینکه اگر قمر برج طالع را ناظر بود و
یا آنکه مابین زهره و عطارد یا زحل و مریخ باشد در طالع باشد
هر وجوهات دلیل کرده اند که پدر مولود ساکن نخواهد بود
و نزدیک بودن و دور رفتن او از قوت و ضعف ماه بدریافت
میرسد و ترکیب دیگر اینست که ملاحظه نمایند هرگاه طالع اگر ثابت
باشد بگویند که والدش بخانه بوده و از منقلب خبر سفرش دهند و گر
ذو جسدین یافته شود باید گفت که نزدیک خانه یا در محله یا
در همان شهر بوده باشد **ترکیب دریافت مستورات حاضرات**

خانه ۴

زجه خانه بجهت تنقیح لکن بدانکه از برج طالع تا برج قمر هر قدر کواکب
در زایچه نشسته باشند غالب که همانقدر زنان بمولود خانه مقیم
خواهند بود لیکن اگر قمر از خانه هفتم درگذشته باشد زنان بروفق
را تا عدد خانه مذکوره دانند و باقی را بیرونی انکار کنند و از درون
و بیرون اشارت بهره خواهند فهمید و شرطست که از کره و کره
زنان با کدخدا دانند و یا یکره را بیوه و سوم کره را سوهاگن
خوانند ترکیب دریافت دوازده مولود خانه که بکدام اجابت لکن
بنا بر تحقیق لکن هر سیاره را که اقوی بود باید یقین که دروازه زجه
خانه بطرف منسوبه آن کوکب بود و تفصیل اطراف سیاره‌ها
بدین عنوان نوشته اند نظم پادشاه شرقی را خورشید دان
نایب او ماه در بایب نشان ❀ رفت چون بهرام در ملک جنوب
پاسبانی کرد زحل اندر غروب ❀ مشتری السیان را آراسته
زهره در اکنی اقامت خواسته صاحب دفتر بدیوان شمال ❀

دان

ذات دبیر چرخ با عز و جلال ❀ صوبه نیرت را براس و کیت
دان ❀ هر دو را چون مصرعه یک بیت خوان ❀ و او تار چهار خانه
باشند اول و چهارم و هفتم و دهم که بزبان هندی ابهار را
کاندر نامند و از دیگر خانها اقوی دانند و درین چار خانه مذکور
هم دو خانه که اول و دهم باشد افضل بود نوازانند و پنجم و نهم را تثلیث
و سیوم و یازدهم را انسد بسن نهند باتر کون خوانند و بهتر دانند
ترکیب دریافت احوال درستی و شکستگی خانه مولود یا ستور آنکه
لکن مطلوبه بدانکه وقت ولادت هر کوکب که اقوی باشد شود سیاره
که خانه مولود بهمان صفت موصوف باشد و اوصاف سیاره
اینست شمس را خانه کهن باشد ❀ ماه در زینت چمن باشد خانه سوخته
به بهرام است ❀ دفتری را مکان آرام است ❀ مشتری را مقام
آسایش ❀ مسند و خوابگه با آرایش ❀ زهره دار و صفای خانه نه جای
رابد نمای خانه ❀ خانه تیره راه راهد دانند ❀ کیت را هم باینصفت خوانند

و از هر ستاره اقوی اشیائی که بانکوکب منسوب است نزدیک
مولود داشته اند یا در زمین مدفون باشد از افتاب زر و از قمر
سیم یا بلور و از مریخ مس و از عطارد نکینه سبز و از مشتری
چیزی زرد رنگ و از زهره مروارید یا برنج و از زحل اهن

دریافت مقام چراغ خانه مولود با تفصیل حرکت و سکون
ان برای تعیین لکن مطلوبه اگر خورشید در ان ایام در برج منقلب نحو باشد
معلوم باید دانند که چراغ را از چراغدان بر داشته بجائی دیگر برده استعمال
باشند و از برج ذو جسدین خبر دهد که از جای او بر اورده باز
بهمانجا نهاده اند یا چراغی دیگر از وی روشن ساخته باشند و اما برج ثابت
حکم انقلاب حرکت لغو خواهد بود و اطراف روی چراغ را از
جوانب خانه خورشید موافقت داده اند لیکن در سخابیح شرق و
غربی را منظور نمیدارند بلکه هر بر هر حرکه طالع وقت مولود قرار
داده اند بمو را حمات شماریکه جوانب معینه که در تفصیل البروج

بقلم اهل

بقلم اهل است مفهوم نمایند ترکیب دریافت لباس زچه بدانکه
اگر در یکی از اوتاد اربع خورشید نشسته باشد باید گفت که شاید
زچه وقت زادن بچه پارچه نارنجی رنگ پوشیده خواهد بود و گر
زهره یا قوی الاوتاد قیام گیرد انشه سفید ملبوس او باشد و از مشتری
خبر لباس زعفرانی داده مستحسن انند و زحل را پوشاک چاک چاک
اینهمه ترکیبات و ابیات که نوشته شده اند محض برای تحقیقات
لکن درستی طالع باشد تا بسبب صحت او خطا در احکام نجوم
ظاهر نشود و اثار سیر انها بتدریج در سنین و شهور و ایام مرقومه
کلک تقدیر صورت شهود یابد تبارک الله احسن الخالقین
دهد نطفه را صورت چون پری که کرد است بر اب صورت گری

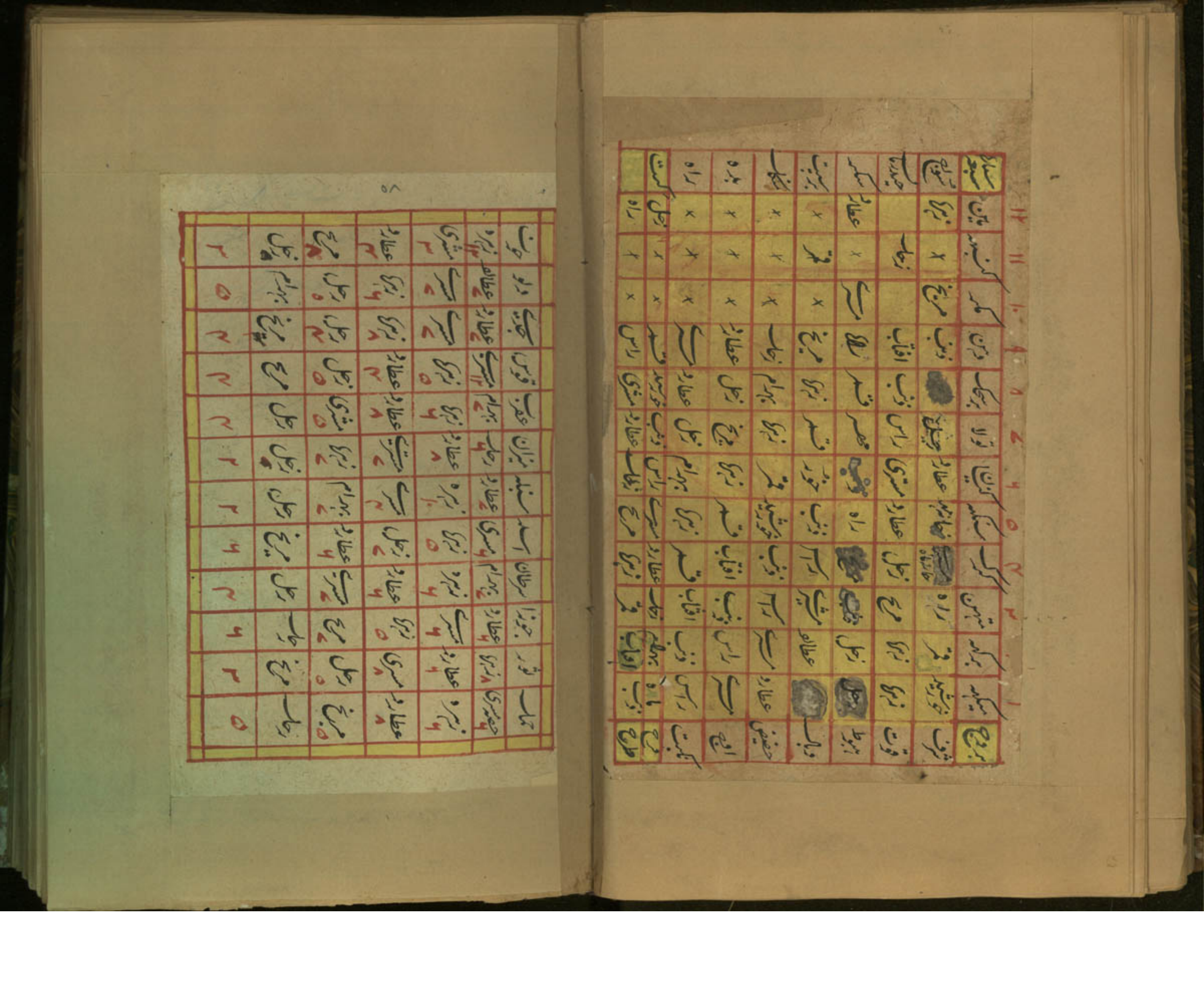
بیان اسامی دوازده خانه زایچه معه منسوبات انها خانه اول
را بیت الطالع و تن استهان نامند احوال صحت بدن و نقص و
کمال اعضا و ضعف و قوت تن و رو دیلو خرید و فروخت و

و امانت و دیانت و شرکت و تزویج نمودن و آغاز
امور هر گونه و آنچه مطلوب مردم باشد از سفر و حضر بانجانه
تعلق میدارد و خانه دویم را بیت المال و درهم استشهاد نمایند
رویدادن توانگری و مفلسی مولود و حقیقت سود و زیان و احوال
غذا و دوا ازین خانه جویند خانه سیوم را بیت الاقربا و بهرا
استشهاد دهند ماهیت موافقت و منافقت برادران و خواهر
و تفصیل سفر نزدیک و تحصیل علوم و استحکام و
زوال عهده و خدمت مفوضه و نقصان و احسان سفر ازین
خانه دریابند خانه چهارم را بیت الوالد گویند حقیقت مال پدر
و املاک و عمارت و احوال شهر و دیه و در آمدن بخانه و مهمان
نمودن حرث در زمین و آنچه تعلق بارض دارد و مثال کشت کاری و غیره
امورات ازین خانه جویند خواهند یافت خانه پنجم بیت الولد و
بیت استشهادست احوال فرزند و معشوق و هدیه و رسول

رسولان و دعوت و افسون و رویدادن قرار و اسقاط حمل حبالا
ازین خانه دریافت نمایند خانه ششم را بیت العنا و رنج
استشهاد خوانند اند احوال بیماری و دشمن و متفرق گشتن
بندگان و خرخشه هر گونه و فساقت مدخوله و سحر و جادو
و سوانح جانوران و اسم سکانه تعلق بخانه مذا دارد خانه هفتم
را بیت النسا و جا یا استشهاد گیرند حقیقت زنانه و نکاح و
احوال غایب و شریک و خصومت حاسد و صورت سارق
و بحث علوم را مفسر باشد خانه هشتم را بیت الموت و مرض
استشهاد نمایند که این خانه مبدا ایم باعتبار ثبوت عجز از
قرار ما لبث خواهد داد و حقایق میراث و خوف و رحمت
ازین خانه مفهوم نمایند خانه نهم را بیت العلم و دهرم استشهاد
موسوم گردانیده اند آثار علوم و تقوی و پند داد و سفر و جاه و باغ و
مسجد و بتخانه ازینجا معلوم میشود خانه دهم را بیت الملکوت

وکرم السنها بود ر و بلاد و لشورها و ملکداری و سروری
ازخدمت ملوک و امرا و پدر و مادر و حقیقت اسمانی از
قسم بارش و غیرها و جوهای ابر فتح و سکت عساکر در ینخانه
نوشته شد خانه یازدهم رابیت الرجا و دیو استهان یکن
احوال آمد امید از دوستان و درازی عمر و نیارتی مال
و منافع غله در ینخانه اماله یکن خانه دوازدهم رابیت السنج و دیو
استهان خونند رو یدلعو زندانی و غلام و کنیزچه و ستور و
پارسای فرزند و غم و غصه و زراعت و ظفر مندی در ینخانه مرقوم
خواهند پس هر ستاره که در وتد اول نشسته یکن تا یازدهم خانه
هرخانه منظور او دانند و موافق مرقوم الصدر از سعادت و نحوست
انظار دریافته بر نگارند اگر خانه منظور از خانه کوکب ناظر تعلق
داشته یکن ازین جهت دیگر دو ستاره ناظر بوند هر که اقوی
خواهد بود مرجح باید شمرد و قوی ذاتی هر کوکب که اسانده مرقوم

مرقوم نموده اند منسبت که صاحبخانه را قوی پنجم حصه باید داد
و اهل شرف را چهارم و مالک مثلثه را سه حصه بود و دوازده
حد و صاحب درجه که عبارت از حاکم انوقت یکن یکحصه بد مند
و صاعد را نود حصه تجویز نموده اند اگر کوکب نیک در خانه بد
حلول مینماید اولا از سعادت خود در نگذشته اخر بخواص مقام
میگراید همچنین ستاره بد بمقام نیک در اخر سعادت ظاهر
میکند و هنگامیکه کواکب سیاره در خانه وبال یا در هبوط یا
در خانه ششم یا در ربع مخالف الطبع وار دگردند یا راجع
و محترق یا تحت الشعاع در ایند خواه کوکب سعد یا نحس
در اید البته ضعیف خواهند و محترق انکوکب یکن که با خود
همخانه گردد سوای ماه که او را تحت الشعاع موسوم میسازند
دایره سرف و قوت و هبوط
و غیره انیست لعلا دایره
حدود لطرات خواهد
امد



اگرچه قبلا ازین گذارش رویه نظرات سیارگان نموده بود حسب
الحال باز تنکرار آن بحسب مقام ضروری روی داد تحریر میشود
اتفاقها وانواع بدان ای شایق علم هذا که انظار کواکب را پنج
انواع مذکور نموده اند اولها قران عبارت از اجتماع کوکبین
است در برجی بیک دقیقه و اینهم به سه قسم منقسم یکی قران السعدین
و دیگری اقتران نحسین که هر دو احتیاج وضوح ندارند سیم
مشهور بند فهمیده گیرند سیوم مش تملیح که کنایت از مقارنت
ستاره نیکست با کوکبی که نه نحس باشد نه سعد چون عطارد و نظر
دوم را تسدیس خوانند و آن چنانست که این برج از برج اول
بشمار سیوم یا یازدهم باشد نظر سیوم تثلیث بود که از خانه
اول سیوم و پنجم و نهم ناظر خواهد بود چهارم را تربیع نامند
که اول را از خانه چهارم و هفتم منظور بود و بعضی دوازدهم
خانه هم منظور نظر هذا فرموده اند پنجم نظر مقابله که اشارت از خانه هفتم

[illegible]

ماه را هبوط در کرکر
که بطالع آمد زحل سیع حمل
حوت و حمل را هبوط حمل
حال مرابع هو شیفتن کان
مو برا اندر ال کرکه اطاردا
هو میزان هبوط خورشید
که بطالع ربع خورشید با هبه المیزان
ربع مابر هبوط کاه تنبر
عقرب اندر هبوط ماه تنبر
راس هم لا بشنو ببرج کمان
از هبوط ذنب بجوزا دان
تمام

اگرچه قبلا از

دارد پس ازین بریح نظرات قران السعدین وتمامت آثار
مسعود بر و تملیح و تسدیس امساوی و تربیع و مقابله النظار
نحس باشند چنانچه ازین دایره مسطور الذیل بظهور خواهد رسید

خانه اول وتد اولی ممتزج بود دوستی و دشمنی از حاکم و عالم

تفصیل گو اگر تأثیرات سبعه بخانهای زایچه مولود اگر در خانه

اول

اول آفتاب عالمتاب جلوس نماید زهی طالع که برا و رنگ
کامرانی نشاند و بهادر و شجاع و مظفر گرداند لیکن اکثر اوقات
مولود را و اهل او را با مراض صفراوی و خونی از قسم حمی
و سرسام و صداع مبتلا خواهد ساخت و در ایام دستیاری عظیم
تفکر و غم وافر و فی خرج و مدخل کم خواهد بود و اگر
طالع مولود دستگاه کوکب قریب باشد این علامات الام مرحوم
الصدر بجای تمام عمر نظر در نیابند و مراتب ها بلعل و الصفت
بلکه دیگر ستاره منحوس را قوی ناظر بخانه مذا بود اشارت بجبر
و گستاخی مولود میدارد و گاه گاهی بنظر بند دشمنان گذارد اما
از دریای خوف بسلامت برارد در دوم خانه اگر خورشید در آید
مالدار و خوشخوار و خوشوقت و درشت گو و فحش خوبان و در
ایام دستیاری حسم شمشیر بر دهن باسو حلی الکرح دست رسد
در خانه سیوم مولود را از و برادر رود در کار و بار دنیوی با جبر دارد

لیکن بلعوران ان خوردنرا از پیاله از حد بیازارد و اکثر اوقات خود
را البته نزد ملک بسر ارد در خانهٔ چهارم اگر منزل مهر انور گردد
مقرب امرا و عمدهای ممالک زمان موثوق خواهد شد
و تهدیر مراسم الدین را رنجش بهم رسد و در سالنامه افکار
ادامر و معرض شود و از دشمنانش زیرکی اندیشه در صورت اگر
اندکی قوتش خواهد بود نفع و ضرر میانه دانند در خانهٔ پنجم
بی اولاد دارد اگر باید بقوت نظر سیارهای دیگر ولدش بوجود
اید در ارعم سعدان نخواهد داد و بعلو خورد او را هم حکم بدستور
و در دسای سال مادران و فرزندان موافق نه و اندک در هر
کاری که پیش اید بتوقف کمر اید بخانهٔ ششم مولعلا اگر ور وبیاه اتحام
بر دشمنش مقهور و در جنگش منصور دارد و غالبکه صاحب
فوج بود با لعهدی لشکر داری امتیاز یابد و در سالنامه سادر
اقبال حصول امال بوجه احسن شود در خانهٔ هفتم از قیام مهر

مهر خبر میدهد که زنکه او بدمزاج و ناموافق خواهد بود و از درشت
خوی او جهالها که عابد حالش نخواهد بود و در دسای نیز مذکور
مرض باسور ظاهر شود و سفر دور بالضرور پیش اید غالبکه
بمکانهای معزومه پیوسته زوجهٔ دیگر بحباله نکاح در اید با اتفاق جشنه
عقد محبت استوار نموده مدتی در ازید انجا بسر برده و لباس
سفید را بسیار دوست دارد در خانهٔ هشتم با امراض جلدیه و معدیه
مثل بهکندر و بواسیر و جذام و برص و قوبا مبتلا و گرفتار
سازد و در ایام دسای از مکانهای بلند یا از بالای ستور بزیر
خواهد افتاد و در طالعنامه سال هشتم خوف از لسع افعی
و سوختن از اتش و خوردن زهر و امراض العین و شدت صفرا
خواهد بود در بخانهٔ نهم حضرت نیر اعظم ارام بدن و فراغت
هرگونه می بخشد و راغب بعبادت معبود میدارد و گذرگوی
نبود در عکس بودی اکثر مایل فسق و فجور باشد اوقات اگر بخانه دهم

در امان نشیند اگر بتعمیر عمارات پردازد و بجمع تمام تمام عمر
بر مسند سروری قیام دارد و از کسب و پیشه خود که البته تعلق
بهنرگری یا زردوزی یا زرگری یا زرکوبی داشته خواهد بود
منفعت بسیار یابد و بسبب مالداری مقرب بزرگان شود و همواره
مظفر و منصور باشد لیکن بخدمت والدین تنده نخواهد بود در خانه
یازدهم بسا یمنیت میدارد مطالب دینی و دنیوی حسب
دلخواه برآرد فرخنده فرزندی که ساه انجم بود زانچه بولد
بخانه هذا العقرب نشیند لیکن فرزند او دایم المریض خواهد ماند
اگر بخانه دوازدهم رود مال فراهم کرده بزرگان خود را
در قمار بازی و فجور سازی و میخوارگی و بدکاری ضایع نماید
و دزدی یا قطاع الطریق کرده و زخمی شود و از دوستان و
از دشمنان بسیار رنجیده شدید گشتید خدا حافظ و ناصر
او باد و بیندکان ناطریق دریافت نخوت و بدی نسبت اقارب بر بمط

نموده اند

بهارزوما

نموده اند که از منزل تحویل خورشید تا نهم مولد مولود
شمار کرده سه نکهتر بر سر گذارند و سه عدد بدین دارند
و یک یا بدین و بکتفین دو شمارند و پنج بجهر بر سینه و یکی بناف
واحدی بر مقعده اند و یکی یکی بر انها نهند و باقی پس نکهتر
را النصف النصف بقسمت قدمین خوانند ذکر خواص و اگر در
عمارات منازل سر مولودی تولد نماید راج جوگست سردار قوم
خویش باشد و بجهر دهان طعام مهای الوان خورانند منزل نشانه
بر کتف فیل نشاند و باز و بقوت پهلوانی و دست اندازی
سهم دارد و بکهر دست را بر سر دزدی بندند و جوانمرد
الکه بعمات منازل سینه بوجود آید و کوکب نافع جرأتی سکون
و بسیار خوار مفلس و شکم بنده گیر میرساند و مقعدی مفعول
باشد یا زانی و کواکب مرصود الفخذین که دعا مش خواهند
کرد اند و در عمارات ستارگان جلال هرکه تولد شود بسیار

کم عمر بود

ذکر خواص حلول قمر انور بخانه دوازده کانه زایچه مولود اگر ماه در
طالع مولود بقوت ذاتی یا بسعادت شرف یا بمقام دوستی
نشیند بهمه جهت خوب باشد لیکن تو هم که رجابیت کم داشته باشد

باشد وگر در هبوط یا وبال یا مقام مخالف او بود حکم خانه
وتدر ارزایل کرداند و از امراض بلغمی اکثر ایذا رساند
اگر قمر بخانه دویم باشد مالدار و صاحب علم خواند و بجدی حدت و دانائی
فرا اندوزد که بسا مردم بصلاح و کنکایش او کار کنند و عزیز
و محترمش دارند **قمر در خانه سیوم** بطور از انا فایده دهد و کار
بیش کیرد بخوبی سر انجام رساند و اقربای خویش مفارقت کم کزینند
و از والدین و قرة العین موافق بوده ثمر فواید سعادتی دارین برسید
بخانه چارم بخوبیها خبر میدهد که مولود کاهل الوجود وارا کم
طلب و عیاش و خنده رو باشد و کم سخن و دلیر و اشنا پرست بود
و مغرور بتقویت مال و منال پدر خود و نوعه اکثر با خر احباب لاصرفه
پردازد و در سالنامه افرایش ستوران جوالیدن نسل قوت وکر
خانه در وبال درآید بد مزاج و هم نشین مردم فاجر خواهد بود و
پنجم بجمیع امورات مرجوعه مظفر و منصور و کامیاب کردانند

و نیک کم‌دار و صاحب اعتبار و سردار نامدار دیار خواهد بود
فاما از اسهال و دل و اشتها و از جماع و دروغ‌گویی برغبت
کمال خواهد داشت غالباً که در کم سالگی فرزندش عطا و ما...
بخواص خانه ششم نوشته‌اند که عمرش اندک خواهد بود و اگر مدارک
وقوعی عاید حالش خواهد بود بحد چهار سال خواهد رسید و روز
و ماه و سال ششم مخاطر عظیم دارد و دشمن اکثر بر و غالب
آید و دوستش کم نظر الطاف بدو گشاید و بیشتر بار از بهی
مرطوبی مبتلا باشد و از والد و برادر حقیقی یا مجازی نفعی یابد اگر
بمصرف ضروری صرف نماید اگر قمر بهفتم خانه در آید منکوحه اش نیکو
جمال و خوش خصال خواهد بود و همواره سردار انام و بار انام
اوقات شبا روزی بانجام رساند و بز ناکاری رغبت بود در
ایام سالنامه پیش بزرگان اعتباری فخیم پیدا کند و زنکه او
اگرچه حسیم باشد لیکن نسبت لحوق آزار و ایمی بهال و نخافت گراید

و علت که زنانه او پیشش فوت کرده و قمر خانه هشتم
صاحب طالع را مریض دارد و کوتاه عمر سازد و وفاتش از
عرقاب خواهد بود و از اسهال و فکر کمال ... سال
سال پیدا شود چون قمر بخانه نهم گذر کند دیندار و صالح و
بختیار گرداند و از زیارت مزار ابرار و احرار و اماکن لطیفه
و بقاع شریفه فیضیاب و بهره‌ور خواهد در خانه دهم قمر نشسته
میگوید که بکم سالگی بدولت فراوان میراث رسد و اگر
چه پدرش فقیر باشد او از تجارت بدرجه امارت متمکن خواهد
و در سالنامه ثمن فواد مراو دهد اگر اقوی بود اگر در یازدهم
قعود نماید زردار و مقرب بزرگان روزگار و با مبارک
دلی کامکار خواهد ساخت ماه دوازدهم مدعی اهانت دول و
قاتل والی نعمت بود و در بقاع خیر راه نیابد اکثر اراده
بانهدام اماکن معابد و مزارات نماید و بازار چشم و مالیخولیا

وسوداء قطربی کرفتار ماند و زخمی او خالی بر پای داشته باشد و در سالنامه دلگیر و از فرزندان خشنونت ببیند بر خواهد بود و الله عالم

ذکر خواص مریخ بخانهای اثنا عشر زایچه مولود

اگر بهرام در خانه اول مقام گیرد تندخو و بدمزاج و شجاع و درشت گوی خواهد بود و صفراوی طبع و حریص الجماع و او را از گزند جانوران و زخم شمشیر بر سر و بر رویش خواهد رسید و زنش تا دیر سال زنده نماند و در صحبت دروغگویان مایل باشد

مریخ بخانه دوم اگر نشیند مولود کم نیت و کاذب و حاسد بود و تفرقه و پریشانی در مال و متاعش راه یابد اما از آشنای نفعی رسیده و وجه قوت لایموتش کم دهد اگر خانه شرف و غیره ملایم بود اما بر الاسلام با چند بود و کم در مال و شغل در آید غموم و هموم و چند ظاهر شود

خانه سیوم اگر موضع مریخ بود از برادران فرزندی و اقربای در مال او زده اما بالغصب فرا گیرد و در همه امور

امور مظفر و منصور باشد و زخمی یا داغی بدست او خواهد بود و هندیان گفته اند که در سیوم و ششم و یازدهم اگر مریخ و زحل و راس و ذنب اید نشینند همگی آثار کواکب منحوسه را برطرف میسازند

بخانه چهارم اگر بهرام در افتد بوالدین او زیان رساند و زوجه را ناراض گرداند و کارهای بد را نیک فرا کرده مرهم شود در جگرش مرضی پیدا شود یا جراحی بد و رسد

خانه پنجم اگر جلوس گاه مریخ باشد اولادش بوجود نیاید اگر آید در بنیاد نامقدور کار خلایق برهم نماید و با کسی بتالیف نگراید و مرض بهکندر و بوا اسیر داشته باشد و به نگر دد

در خانه ششم اگر مریخ نشست نماید مولود را مبتلا سر و ری اجلاس دیده و دشمن او را مقهور سازد و در دست او زخمی یا ضربی از چوب و سنگ بر کمرش خواهد رسید

هفتم خانه اگر مریخ وارد گردد در زوجه او خود و هم دایم المرض خواهد بود و اولادش هم کم شوند و کم زندگی مانند

وهمواره مریض باشند و غالب که زن نیز با او خود عقیم بود و در
درین دنیا از آزار بواسیر حالت شود در خانه ششم اگر مریخ نزول
نماید زوجه اش را تا مقدور زن نگذارد دواو هم تا دبر بزید و
غماز و بیوقوف بود اگر بخانه نهم مقام مریخ گردد بد مذهب و عشق
دوست و کذاب و فصاحت مآبی خواهد بود و بسبب لاف
و کذاف بعض ناواقفان را فریبید اعتباری پیدا کند و در سال نامه
نفع کم و ضرر بسیار دهد بهرام در خانه دهم صاحب حکومت بود و
و بخدمت سلطانی قرار گیرد و در وضع مقدمات اگر صاحب علم و
صاحب ظفر بود اما بخشونت کار فرماید و والدین را بوطن مالوف جای
سکونت ندهد در خانه یازدهم مریخ مایل تحصیل علوم او
زراندوزی بود و زنان زر دوست دارد و در دنیای
خود اذیت کمال رساند اگر قوت داشته بود اگر مریخ بخانه
دوازدهم نشیند کم همت و دنی خواهد بود و در دنیای

دنیای خود مال فراهم کرده زر کاینرا تلف کند و اهف سازد و از
دشمنان گزندی قوی رساند تذکره خواص عطارد با ولخانه اگر در
خانه اول عطارد بقوت نشیند مظفر بحنک بود و خلایق بحسن
خلایق او که بدرجه اتم خواهد بود رجوع بدو نمایند و از امور
دنیا نهایت از زبان گشایند اگر نظر نیک از مشتری خواهد بود در اکثر
علوم مهارت پیدا خواهد کرد و از آزار و بیماری از دور تر
خواهند ماند و از فوائد اقرار متعهدی با وجود نقصان خویش هرگز
انحراف نخواهد ورزید دبیر فلک بخانه دوم و هم مالک حلال
زرینه سازد و خوش خوراک و خوش پوشاک دارد و کوهر دلاویز
در زمانش سکه زر بود و حیف دوغی یا خالی از سبزی ما باشد خواهد
اگر مالک هم خانه باو دوستی خواهد داشت که ملکه را بحباله نکاح او
مقید خواهند او کمراه و کیفیت سحاره مذکور خواهند بزنان غیر کفو
مجامعت خواهد نمود و از آشنایان فایده بردارد در بخانه سوم

اگر قرین طالع اسب بال افکن خود را جولان دهد منصور
دارنده نهانی و نزد بازپسان رضای او ارادی خواهد بود و از
آشنایان او ارتباط بسیار دارد و بر طالع ایشان خواهان او خواهند
بود که مال دوستدار بسیار دارد عشق محبت ایشان محنت برا
راحت شمرد و که در حصص او ماله باشد مغموم و ملول از اقربای خود
خواهد بود **اگر خانه چهارم** طالع بخشنده شود عاقبت در خیرات
بهمه گونه محصول باشد و همواره بخدمت والدین حاضر بود و از سعادت
اخروی و افادات دنیوی بهره یاب گردد و بخوشی خواهد گذرانید ایام
گذرانید و در مهمانان تا مداری خاصات سازد و از چهارپایان
بسیار بد و میراث رسد هر قدر که قوت یافته باشد ثمر فواید
خواهد داد **اگر در خانه پنجم** عطارد و در دگر در اولاد بسر (?) خلد (?)
متولد خواهد شد و مال و پدر تا دیر بانشاط انداز به سر برند
واز علوم دینی و دنیوی ماهر گردد و اگر مشتری هم بدانخانه ناظر بود

باشد و همواره بر سر کار بود که هیچکاره نماند و زیورات و
جواهرات در دستار خود باو انحاف نماید **بخانه ششم** چون
طالع بنشیند از دشمن خوفناک دارد بشرط آنکه خانه پنجم او
بود یا زحل و یا مریخ بانخانه ناظر شوند و از والدین خود
بتقریبی مفارقت گزینند و زن بدبختی و کم عمر باشد **هفتم خانه** اگر دیده
آید زنش او بنهایت خوبرو خواهد بود و کسب داری و هنرکاری
شهره آفاق گردد و قیادت و عساکر بسیار داشته باشد و در سفر
از مال تجارت منفعت بردارد و اخراجات بسیار لعیاشی
نماید **در خانه هشتم** طالع اگر بود مال فراهم آورده باشد
در کار و بلا اختیار بجر و اکراه خرج سازد و غالب که اکثر
مصارف آن بکار موقتی باشد و در ایام و سال وجه جو را
ناراض گرداند لیکن در سالنامه فواید خوبی بظهور آرد اگر
افزون شده و شاه دیگر کتد و کتب دینی بسیار کمال حاصل

در ارد و اگر عطارد بخانه نهم در افتد بخشش یار و روزگارش

مددکار خواهد بود و از جمیع لذات دنیوی دقیقه‌ای خیالش [illegible]

یابد و از [illegible] عقلش [illegible] اخر الامر [illegible]

و فایق [illegible] و نا [illegible] انجاید [illegible]

[illegible] از علما [illegible] رجوع [illegible] لا اعرب

[illegible] لا اجازت [illegible] بتمام رسد و [illegible]

بعطارد شود [illegible] واهیات مددی کار او خواهد بود و اگر در خانه دهم

و از احد [illegible] بلاخطه [illegible]

و از اسباب [illegible] اسباب [illegible]

و [illegible] تعیین [illegible] نیکو [illegible]

و الدین [illegible] نشنید [illegible]

بخدمت [illegible] و در خانه یازدهم [illegible]

نجدمت فیلبانی امتیاز یابد و کم سخن و بسیار بهوش خواهد بود

دخترش زیاده زایند خانه دوازدهم را بعطالعه سزاوار گفته مسعود

67

میشود زیرا که کوکب مذکور مرحست بهر سیاره موافقت پیدا

می‌کند اگر بخانه مذکور [illegible] دو دا غلبه که اخراجات بیجا کرده نشود

و بصارت [illegible] و از اقربا و [illegible]

و باطنی یا و غایت [illegible] سازد و از الله عالم الغیب

[illegible] عقل [illegible] پیش [illegible] و الله ازدی

[illegible] و طالع [illegible] انحراف [illegible]

و اگر مشتری در خانه اول بود و [illegible] اینجه میفرمود

اگر مشتری در وتد اول قیام نماید اساس قرار امنش با طالع او

عهد موافقت بندد و غنچه مراد بنسیم عنایت الهی در جهان

عالم بخندد و صورت [illegible] امتزاج [illegible]

خوبش با خوبی [illegible] احکام [illegible]

و آقاتیش [illegible] و طالع [illegible]

و اگر مشتری در خانه دوم بود

عدالت بکرد و افراز دو غذای لطیف خورانند و لباس لطیف

پوشانند و زن و فرزندش بسیار و دوستش کامکار و دشمن مقهور

مقهور قهار باشد و در سالنامه هرچه بخواهد بیابد و افزونی با ملاک و
انتقال ظاهر شود و لیکن ثمر بهره او بحسب شناختن از فوت باید در دست

اگر در خانه سیوم

برادران و خواهران خاطر محبت باشد و هم بر بی القدر بر دکار خلد بود و در شناسی بزرگان و کار
پدران حقیقی و مجازی بسیار قابل باشد و از خاطر داد
ر و برادر مرقومه باید فهمید لیکن در سالنامه عکس باشد زیرا که قصداً بر بیداد و از جانب
کار کند که موجب سرخروی او باشد

اگر در خانه چهارم

از والدین میراث خواهد یافت و بزرگان احترامش دارند و خویش و بیگانه دل بر محبت او
مهر سازند و احبا که فرزندان را [illegible] بجا آرند و او خود و والدین
خلاف فرزندان در ایام مذکور بر او نمود و در طالع بعضی ذاکران [illegible] سعادتمند تقدیم
بر پا کنند و در و بعضی ناقلان منفرماید که از خویش احتراز کند و عمارت حسین کند اما گمان بیاید از جانب فرزندان
جمع سازد و دولت

در بیت پنجم

آرام و خورسندی بینند و با محبوب مطلب مرغوب هم آغوش نشینند

و بخدمت عمل امتیاز یابد و در سالنامه ظهور را همین مشروط و فوت هم
و کرد در سلوطی خواهد بود غالب که خوجه ناظر شود در یا معشوق نگیرد خشنه
نصیع او فکان اگر

در خانه ششم

باشد و بیمنش خواهد کرد و در خانه [illegible] و شمنانش مصیون و از او
سعد اعظم قرار گیرد و شرح و انتشر [illegible] و عارض شوند اشغال
حافظ و ناصر [illegible] امراض [illegible] و در سالنامه اگر چه
گشتند لیکن با هم اتفاق دارند و در ایام هذا غالب که از املاک
چیزی بسوزد و اگر منظر مریخ بر طالعش بعد اوت بیان هرچه بنگیر کند
از آن نمی بیند

در خانه هفتم

نسو و نماکیر و ار معتبر و مقبول و اهل خواهد بود و [illegible] و بسیار
خلاف نماید بیرو و اساس گرد خلاف او متعهد و [illegible] و ملکه محکوم
بل و نوشته اند که آتش چنین کس تو بستان نو کری تو ساطت انا
بخدمت نی صاحب حکومت خواهد حسب و خواهد یافت و ایام

سالنامه شمالی نماید و بروزهای دشمن از بیشه نکسین خود فایده ها
بردارد اگر مشتری در بیت هشتم استقامت کند بعد صحبت
مردان را نیکو داند و عمر عزیز را بهدر [illegible] و دارد و سیمان تصدیعات کشد و در دست فجار رنگ [illegible]
جان بلند به پستی در آید یا زخم یکم رسد که از حدوث [illegible] خواهد
نقصان یا دید اگر گردد و از املحانه و قبائل [illegible] موفقن
کم دارد و در طالع نامه سال [illegible] کرده
وسفر بی جهت [illegible]
کردن افتد در نهم خانه اگر مشتری واقع شود هر گونه جمعیت
و عافیت که مطلوب باشد بفضله تعالی با و مکرمت فرمایند و از
خانه دهم اگر [illegible] قسم دولت
خواهد افزود و از زن و فرزند خلق خود [illegible] و با کسی سرمایه الفت
در کتب دینی مطالعه دارد و ملازمت
سلطان [illegible] شود و از دیگر فرزندان عزیز [illegible] و در طالع نامه سال
و بیدر و مادر را از دیگر فرزندان عزیزتر دارند و در طالع نامه
بزرگان خود را منفعت رساند و دشمن را مردود گرداند و

۶۹

و هر چه اراده کند همان شود خانه یازدهم اگر تحت تصرف مشتری
در آید در هر اشغال و اعمال نفع کمال ظاهر گردد و مال وافر
در طالع نامه سال [illegible] خرج [illegible] احکام [illegible] یابد بکثرت و [illegible]
[illegible] و در خانه [illegible]
[illegible] و ضعف و قوت [illegible] مقیم بوده [illegible]
[illegible] بوده [illegible] و فضلا [illegible]
در خانه دوازدهم [illegible] علما و فضلا [illegible] خواهد بود
بالعکس ظهور خواهد آورد در طالع نامه سال در صورت اشتغال
نفع [illegible] تیغ [illegible]
باید و مبالغ [illegible] خرج نماید [illegible] عالی [illegible]
نبد یابان [illegible] سوء طالع کرده [illegible] و الله اعلم
[illegible] الامر باشند
بدو ارج خانه رایچه مولود اگر زهره در وتد اول بقوی قرار گیرد
جمیع مقدمات دینی و دنیوی را بخوبت ترین وجهی انجام خواهد

داده و در سالنامه ثمن فواید عیاشی بشاخسار ملو خواهد نهاد. در خانه
دویم اگر زهره بقوت اصلی و نقلی مقام گزیند دولتور و صاحب
سلطه را انکار ... یمن خواهد و عجز و ناموس اقبال و ناموس
لطافت ... در سالنامه حکم مجد و بنا بر طلبه ... دار این
... مقصد و مامولش براید ... بفضله صاحب ... خانه سیوم
حکومت خواهد داشت ... و افعال حمیده اعمال پسندیده مقصد بود و هر امر و نهی
از زبانش براید مخالف را قاطع ضیغه سر لعنت باشد و بطالع
ازو الدین ماند و اشغال ... خواهد رسید و با زن و فرزند موافقت
در خانه چهارم اگر زهره مقیم گردد اقسام ... و منفعت
اتفاق ... بسیار دارد و در ضیعه اوقات ... روز بروز ... ایام
بان ... و ... حظ ... ازین بود ... دو
نماید که درم خرید او شوند لیکن مادرش بعرصه قریب فوت خواهد

۷۰

خواهد شد در سالنامه حکم همچنین باشد. غالب که درین ایام کدخدای
فرزندش مقرر گردد. در خانه پنجم اگر زهره بخانه بذات افتد اقوی
نسبت ... انجا بیست ... اعلی ...
اولادش کثیر ... نسبت ...
... بود و منتشر ... و ...
تعویض ... باید یافت ... اسقاط شود و با وجود
گردد. در خانه ششم زهره را اگرچه علیات دارد لیکن اقسام
چهارپایه مثل اسپ و گاو و میش و غیره را و تملک او
... از جانب قبایل ...
... در سالنامه ... غالب ...
... منفعت ... و از حد ...
بود جلد از غصه و غم رهایی یابد. در خانه هفتم اقامت زهره اگر
بقوت باشد و نظر سیاره نیک نیز بود بهمه امورات و منبر

و دنیوی بهتر خواهند دانست چون از باعث توسل زر و جه
خود آرامها خواهد یافت اکثر با طاعت او پردازد و در
عهد ابتلا که مشابه بهلاک اند حالت کرده و حسد حاسد را
و الدین بحافظ او معارف سازد
در من اگر و از حاجه بلا شود و از اسبهای ...
رنج و رونق در هر حرکتی آرام بجور هم بند

در خانه هشتم

در خانه نهم از سعادتمندی بهره جلوس نیز هم بوی بود
ارجمندی بود و مسند بدر اعد طبعش بیشتر بتحصیل علوم
دینی باکی و خیر بود و از حشمت و شوکت آنچه خواهد موجود
رساند و مکسب علوم و معرفت خویش بمراتب بزرگان خود را

خانه دهم اگر بلیغ حاصل ساز او از فضیلت اشتیاق نموده

خوب وجهی از ... بدر اینجا بزرگی بکسی
مرغوب بود و در طالع کامه سال بخدمت ملوک و بزرگی
سرفراز بوده نفع کمال خواهد رسید و بخوبی رسید اوقات بسر

٧١

بستر شود و هر کاری که اراده نماید با حسن وجه سرانجام دهد **خانه یازدهم**
اگر نشستگاه زهره بک امید و مطالبش ملتوی و توقف نخواهد بود
حلالی بود و در رساله نامه هم بر نفوذ خواهد امد و افعال جمیل و پسندیده
و اتباع و او را اشتهار ایمان و اولاد او زنو

خانه دوازدهم

از کارها رنگ بر کران اگر زهره قابض کرد منفعت خواهد
وارد و بسبب فعل شنیعه که یقینا مشارکت ... ماند فاحشه
دران خواهد بود و در بند زندانش گذارد و زیر بار خرج همواره
خواهد گذشت و الله عالم الصواب محتاجان باید داد و ابواب رنج و بیکاری
اول زحل خواهد بود در زمین بود و در رساله
و دشمن مغلوب کرد و لیکن دایم

ذکر خاصیت زحل

المرض ... در زندان و اکثر در کم حالت ... و کسی بخیر خواهد یافت
در رساله نامه و رسالی بذا مضمون مرقوم مفهوم خواهند نمود و در **خانه**

دویم زحل در خانه مال را رسد مداخلت خواهد بود و ما
العنا و تصدیعات را خواهد کشید و اکثر از ارمد بدین او
رسد و ضربت [illegible] بس ارنج باید [illegible] ستارگان جمع [illegible] مرض
[illegible] ایام [illegible]
شود و گردد [illegible] خواهد [illegible]

در خانه سیوم

زحل شود بفضله تعالی هر مراد او برآید و مدالع افلاس روز
بروز با فزایش کم اید لیکن برادر و خواهر نداشته باشند و از
[illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible]
[illegible]

آنکه زحل بخانه

چهارم نزول نماید آرام و جمعیت را مانع شود و اقسام
الام را ظاهر سازد و والدین را رنجش دهد و سنگدلی بد و فعلی

فعل اختیار نماید اگرچه مجموع مال نصیبه ندارد لیکن جری از احسن کم
حاصل [illegible] او خواهد بود و در ایام سال نامه سفری ناگزیر
خورد دیار از [illegible] مالوف [illegible]
[illegible]

در خانه پنجم

زحل متوقف [illegible] از تحصیل خط و کتابت محروم دارد
[illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] اموال فراهم [illegible]
اگر [illegible] زحل [illegible] در ایام [illegible]
[illegible]

خانه ششم

وصحت [illegible] موافقت [illegible]
دا از مادر و پدر در خواست اطاعت منکوحه خواهد داشت نعود

بالله منها **خانه هفتم** را اگر زحل فرا گیرد اقسام امراض مخوفه باو و اهلیه او عارض شوند و گر اقوی باشد شاید که در حولیت هم ندارد و از

زنرو و سمان ... بر ایند که املاک ... خاطر ... زحل را سجر ... و ...

... و سازو ... خاطر ...

خانه هشتم

... عالم ... ملاع ...

این ... ربح وار از خواهد رسانید و شربت زهر امیز مرگ

بمذاق جانش گوارا خواهد گردانید و بروزهای ... از از ... و ...

نفرقه ها ... و ... و احتمال ... یافته شود و باید ... تعلق ...

بدر ... اگر ... جا ... نماید و ...

خانه نهم

خواهد ... معقول ... اوقات ... گرد و ... ایشان ... ساز و ...

کسب ... علم و ... بوده و ... سال ... جمعیت

کسسته ان افتد **در خانه دهم** زحل اگر قرار گیرد ... بعد از عمر در از

و دولت یابد اما فکر مند و از او همواره باشد غالبا که ... حاصل در

در عهد طفولیت نشیند و در سال نامه و سال اول لغضب سلطانی

گرفتار اید و مقید کرد دیده گشته شود **زحل در خانه یازدهم**

و عمر از روز کار ... شناس خواهد بود ... نعمت ... براید ... در ... خواهد ... کرد و از ... موا ... میر

طرف اولاد فکر مند بود و دشمنان ... کم ... و از ...

کوشش ... و ضمیمت و بحمد ... پیدا کنند و کر در سال نامه بهیچ گونه جمعیت ... و

ارام اوقات گذاری نماید و کارهای مسکاب با سانی سر انجام دهد

بیمار ... رسد ... زحل در اید ... بیمار شوند **در خانه دوازدهم** ... از ... او

عالم ... و ... ان ... باجتماع ... کرده ... ار ... شراب ...

زحل ... هر کدام عضو ... جام ... از ...

اندکه ... زحل مقیم باشد ... در یافته و ابتدا ... نمودی ... اغاز

و ما ... سانند ... بسط ... نماید و بپایان ...



ودهان و چهارم بدست راست چپ و ششم عدد بر قدمین و سینه

هیچ بجهتر و دو عدد بر دبر و ذکر نهند و خواص او در باند اگر

ماحماع متاع عشرت نیز است دشت چپ نمود لذا زادره

وسینه خبر میرساند از عدم کینه و فراهم نمودن مال در خزینه اندام

بیند اگر دیده است خواستم که مافی الضمیر خود در نایم تقویم را کردیم

چون ملاحظه نمودم دیدم که بمتی درج یافته مذکور زحل بپایه اول او نود

رسیدن بود چون از نیجهتر تا جنم نکهترا و شمردیم نسبت عدد برآمد

ریوتی را بدهان گذاشته دیگر منازل را با اعضای زیرین تقسیم داده

تا باخر عدد محصوله رسیدن قرار کردیم معلوم کردم که ستاره

مطلوب بپای بهیم سین افتاده است والله عالم بالصواب و

هو العالم الغیوب

چون راس و ذنب بخواص نه حلند تکرار رفتند کار انها بدین دو

که مفسد درست نشینی و اسعادی کند بنیران هر دو کج نهاد نحوست
نزاد است اکتفا کرده دو تر کهتری الکفاسی راهو تر کهتری لکادسی
تر کهتری الکاسی بهوهمی سرب اربشت نوارنه اقبالها رقم
نموده مرا که هندیان نوشته که هر گاه که مشتری در اوتاد چهارگانه
بزایچه مولود بقوی جلوس نماید دیگر سیارگان منحوس را جز بارا
غیر از اینکه از نحوست خود باز نمایند زیرا که وقوع این کوکب مسعود
بخانه اول و چهارم و هفتم و دهم بدین مثال است که یک شتر غرّان
صدها فیل کوه تمکین را خوکمال سازد همچنین زهره در اوتاد حصه
قوت میدالعوض حصه قوت عطالع را بود اگر در وتد در
اید و قوت یک لکهه حصه مشتری بر الخشین اند والله عالم

ذکر خواص کواکب سبعه و دیگر وجوهات مسعود و منحوس که بر همه

مخصوص بانات است از خانه هفتم و ششم احوال شوهر او
را ملاحظه کنند و از خانه پنجم رویداد اولاد که مطابق زایچه ذکور

ذکور در یافتن منظور دارند اگر بخانه هفتم زهره و قمر و مشتری و
عطارد نشسته باشند طول العمر شوهر بیش از اول دارانند
[illegible] مریخ [illegible] الضرب [illegible]
[illegible] شوهر او [illegible] مسعود [illegible]
[illegible] هفتم [illegible] منحوس [illegible]
در اول و دوازدهم و چهارم و دهم مریخ بود شوهر او را زهره
نگذارد و چون در زایچه ذکور بخانه مسطور کوکب مذکور قیام نماید غالب
[illegible] هفتم [illegible] شوهر [illegible]
وازعمر [illegible] سال [illegible]
[illegible] هفتم [illegible] ششم [illegible] سال [illegible] طالع قمر
یا زهره و در ششم راه و کیت بوند بی اولاد خواهد بود و در
را که آفتاب در پنجم خانه نشینند یکفرزند شدن نماید و هر گاه مریخ در

بلی و اختران های نیک کسی را همراه داشته بود یا نظر سعد آن قوی
بدینجا افتاده باشد فرزند پیدا خواهد کرد و دیگر مریخ در این خانه رسد
دختر نو خواهند و اگر قمر بود دو پسر و یک فرزند خواهد بود
اول باهم اجتماع نمایند و خوب صورت باشند و از عطارد مخنث و چهار دختر متولد
گاه کامرا از خانه عصمت بجز او را فقر و فاقه تکشانند دیگر چون زهره و دیگر بعضی
بد نمایند دیگر اگر
راکه در چهارم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم مریخ یا زهره در خانه عطارد
بلی نیکوسکال و صاحب عقل و منمول خواهد بود و فرزند و قبایل
گشته باشند چون کیهان در خانه نهم ... بسیار دارد
نخواهند داد دیگر اگر مجنونه را در کرنهال ...
مستوره در من الاولاد دیگر اگر چه ... سعد بود
موجب هر نوع فواید باشد لیکن ولد اولش نماند
آخر خویش را بیم و ضرر باشد دیگر اگر بخانه دوم آفتاب یا زحل با

یا زحل با مریخ یا راه و کیمت بود پریشانیها فرایند و مشتری و
و آفتاب و قمر عطارد اگر چه نیک آید لیکن بعد از نوقطع نسبه نیابد
نمایند و قیام آفتاب بچارم خانه حکم کم عمری او میدهند دیگر اگر راه و
ذنب در چهارم مقرن با خورشید شود چون محترق خواهد کم و او را
هم با آتش جلد بار و پدر خواهد سوزانید یا بنا بر فراق شوهر
آزرده و تر خواهد ماند خواهد سوخت در خانه هشتم چون آفتاب
و زهره اسپ و مشتری یا زحل و عطارد به همه وجوه خوب بود
دیگر قمر خواهد بود حرفستی شوهرش را مگر اگر فنا از لوح وجود
خواهد زدود دیگر در خانه هفتم اگر راه با زحل و مریخ
با خورشید نشینند روی موفقت شوهر در خواب هم نه بینند و
غالب شوهرش را به عرصه عمر گشته شود یا باحال ناکهانی
از این جهان گذران درگذرد دیگر در خانه هشتم جمع کواکب سعد حکم
نحوست میدارند مگر قمر با فراشی خبر ناطق باشد در خانه نهم

افتاب و زهره و مشتری و عطارد و قمر اگر مقیم باشند مایل
امور الناس خیر و عصمت نفس اند چون مریخ و راه و ذنب در خانه نهم را
قیام کنند مضمون منهج الصغری بالعکس انگارند اگر در خانه دهم
باشد زحل و نهم مقدار یکدگر و همه کرد و مقنعه عروس از سر شش بخاک
مابوس فرو نزند و اگر زحل نحس خواهد بود با وجود موجود بود
شوهر دیگر شوهران متمنی مواصلت بود گاه گاهی حصول نامراد خود
نماید چهارم مریخ در این خانه والله شوهر رشته عمرش را به تیغ بیدریغ
بحکم قالب عزم و جان باید که او وفات قطع نماید و قمر و زهره
و مشتری و عطارد را این خانه می‌شاید بد و از دهم خانه همکر
ستاره نیک اند مگر راس که شوهرش زن دیر نخواهد داشت
در دوازدهم مشتری و زهره و عطارد اگر بقوت اصلی در سبب
باشند بهیچ که مقدار از قسم ثروت و جمعیت بود خواهند
یافت و اگر مهر انور و قمر و مریخ و زحل در این خانه نزول نمایند

افلاس اند

عرصه

افلاس اند و همواره زیر بار خرج و مرض دارند تذکار آثار
حیات مولود و دفع نحوست انظار هر چهار منحوسان معلوم باد
ارشایق فایق که و رقو قمر و عطارد و نجات طالع با وصف سعادت
و موافقت خانه مذکور و ناظر مسعودان مزبور درجه استحکام
البنا میدارد و اثر هیچ منحوس را موثر شدن نه دهد دیگر اگر نظر همگی
ناظران بسوی خانه قمر باشد و ایام زاید النور بود خوشا مولودی که
انشاالله تعالی مرجع خلایق بود و خواهد دیگر اگر قمر تابان بود
و زهره از خانه خود یا از مقام هستی بدو نظر اندازند باید
گفت که مسعودان مشتور بشارت درازی عمر این نیک اختر
میدهند و بشارت توانگری و مدافعت انظار اشرار میسازند
و در صورت قوی بودن اسعاد و ضعف شدن انحاس حکم
بدستور ظهور کند بشرط آنکه طالع مولود خانه سیاره سعد
بود و مشتری بدو ناظر باشد بفضل حی القیوم تا دیرگاه بر مسند

حکومت نشسته از اعوان و مصاحبان کامیاب امور دنیوی و بقای
خواهد بود و در زمان نحوست از آینه حالش خواهد زدود دیگر گو بود
که هنگام طلوع سهیل و سطوع بنات النعش متولد خواهد از
گزند موذیان معلوم بفضل حافظ انس و جان در امان خواهد
بود ایضاً هرگاه اجتماع منحوسان در سیوم خانه یا در ششم
و هشتم یا دوازدهم باشد و قاضی فلک بمستقر شرف و عز دارد
یا در اوتاد بقوت اصلی و نقلی مکان گزیده بود مضرت بد حال که
هلاک انگیز را مداخلت نخواهد داد و گر بتفارق درجهای مذکور در
در امری باشند تا هم این حکم را جایز دارند بشرطیکه نیک نهادی
بنظر سعدی برسد و تیر اول ناظر باشد اگر راه بحساب یا در تو بود و
برجای مذکور طالع مولود باشند پس در این صورت باشد از
نحوست او دهولت و قصور راه خواهد یافت و نظر
سعادت خواهد شتافت دیگر چون در نهم و پنجم و چهارم و دهم

و یازدهم و اول مشتری یا عطارد یا زهره نشسته باشند و ضعیف
القوی نبوند هیچ نحوست را موثر شدن نخواهند داد دیگر
اگر ستاره منحوس بخانه سعد بدرجه سعدی قیام نماید از نحوست
باز مالک خانه مرده ذول بزن ازاله نکارت کرد نتواند
شرط نظر نیک فهمی آن را بجا به مسطور منظور میدارد در حصا
کلامش ز ابرار آب علی مرتبه دم و نیکو شیم تذکار جوکهان نیکر
که مفسر اخلاق مولود مکاشفه موهوم شود بدانکه هر ستاره که از
غیر شمش بدوازدهم افتد انرا بزبان هندی الکادجوک نامند
یعنی خوشخوی او را از سعادت و نحوست کوکب محل
مفهوم ظاهر باید کرد اگر نیک یافته شود او از خردمندی
و مالداری و نیک نامی و فیض رسانی و نکوهش خلایق غیر دیده خواهد
رسید دیگر ستاره که از ماه منیر بدوازدهم خانه مقام پذیر باشد
دولت کونین بهره یاب خواهد و بحسن و جمال یوسف مثال

خواهد بر آمد و آسوده حال و مدبر با کمال شود و چارپایان
بسیار در طویله او بسته باشند دیگر اگر در برج تحویل ماه و بدوم
خانه طالع مولود هیچ سیاره داخل نیک از نقود و اموال
کیسه حال صاحب این کوکب کاهی مالامال نگردد بلکه اگر در خانه
شهریاری متولد شود ناگزیر بصحرای فقر در آمده اوقات
گذرانی خواهد کرد دیگر کوکبی از مهر انور بعد و از دهم افتد
مجز کم نظری و شیرین گفتاری او باشد دیگر کوکبی که از شمس بدوم
برج بود دارد تحصیل علوم او که بدرجه انجم خواهد بود دریا
قاطع دارد عالم را رحم کند دیگر در هر دو خانهای بد نور
سعدین قیام نمایند بخدمت امرا سرفرازی یابد و در حق همه کس
بخیر خواهی پردازد و بعد او فقرا موافقت یکسان سازد
لیکن گستاخ و زد و دریغ نکند دیگر اگر در تمام زایچه یک سیاره
بقوت ذاتی نشسته بود مولود آسوده حال و فارغ البال دارد

دیگر دو سیاره اقوی بوند خوشخوار و صاحب اعتبار خواهند شد
حوت سه کوکب بمدارج شرف و اوج رسیده باشند کثرت
مال و قبایل و عیال او از شمار خیال افزون باشد هر گاه
چهار سعد ساقط از نظر اختر قمر بد در زایچه مولود بمدارج اعلی
قیام گزین باشند بر صدر روزگارش خواهند نشاند دیگر
پنج عدد واقع سعادت باشند نیابت پادشاهی عظیم که مالک رقاب
اراضی هفت اقلیم بوده باشد و تفویض نموده شود چون هر شش سیاره
که عبارت از مهر و مشتری و زهره و قمر و عطارد و مریخ
بمقام شرف و اوج و طرح و فرح یا بخانه صعود فایز
شوند و زحل که مالک زمین است محترق شده یا
به تثلیث و تسدیس نیر اعظم افتاده بود یقین باید دانست
مولود هذا شهریار خواهد شد دیگر هر هفت کوکب در درجه مناسب

حال خود ها یابند بعد ارج شامت شاهی رسانند یا بمفاخر دولت
فایز سازند وکر در هبوط و وبال و نکبت باشند یا برجعت قریب
بود مو خواطن قوا در امعکوس بدن تفریق دانند که اگر یکی ستاره‌ها
سعد خصوصا مشتری و خورشید در هبوط و غیره حضیضات معلوم
در امد آن خبر از افلاس مولود باید داد چون دو اختر ساقط شوند
در دمندی او را درمان بیان وار بودن ستاره کوکب نحس به وبال
ساله لوح و احمق کمال خواهد هرگاه که پنج عدد در نکبت رسند
اکثر زحمتها باو رسد وکر پنج نفر بمقام حضیض نشینند بفر و حسن
در امد غلام زر خرید مولای خواهد بود یا اکثر در بند و زندان
مفسد خواهد ماند و از شش و هفت مقتول و قاتل اقالیتین و وبال
باید فهمید دیگر اگر بوقت تولد کسی زحل بهبوط در امد یا در
و حضیض افتاده یا اکثر اجفا رشود یا کناس یا غسال خواهد
غرض آنکه بکار دنیه خواهد پرداخت چون زحل در شرف بود

بود و مولودی بدان طالع متولد شود دهقان خواهد که در
وکر زحل در حوت بود در برج مذکور بیت الطالع یا
بیت الغنا باشد گلکار یا معمار یا در وکر خواهد وکر مسری
ساقط گردد باز یکری خواهد کرد وکر مریخ در هبوط در آید قصاب
یا کوس نواز یا پاسبان شود غالب که مخنث وکور وکر برآید
وکر ذنب بدو ناظر خواهد بود مکار و دزد و فاسق و خونی
و عاملان را اعمال بد نمونی خواهد کرد دیده چون خورشید مهبط
باشد طالع و فرومایه خواهد گشت وکر زهره در پستی جای گیرد
باعبا یا دشتبا یا قلتبان باشد هرگاه عطارد در وبال و غیره
یا هم شود باید گفت که تماشا بین و لولی باز و قمار باز گردد
همیشه تهیدست و غاصب خواهد بود چون قمر در هبوط در آید
بدنیت و نادان و کیسه بر و مفعول فاعلان یا خواجه شود
چون در وبال و شرف هر کوکب مشتری مسطور شد در پنجاهم بحث مقام

بنا بر دریافت اکتساب تکه از نموده میشود که اگر مشتری در برج
خانه رسیده باشد و مولودی بهمان طالع پیدا گردد حرمتمند
و فقیه خواهد شد و ندیم سلطان گردد و یا بر مسند قضا یا حکم
نماید و یا باشغال قرآن خوانی و کودک خوانی اوقات
گذرانی کند چون مریخ مشرف باشد دلیر و مردانه و جنگجوی و
درشت خوی خواهد بود و لیکن در لشکریان با مداهنت جرأت
غالب بود و بمقابلت هر سپه سالار که متوجه گردد مغلوب
سازد در هر حالیکه مشتری قران از وجه ثه و بخانه دوستی موسومه
باشد با میر الامرا نامزد گردد چون شمس اعظم بشرفگاه ورود کند
زهی طالع مسعود که آوازه حکومت و عزت و عدل و سخاوت
او باکناف و اطراف عالم خواهد رسید و گر نحس بد و ناظر
بود ظالم شود و با ناموس خانه خلایق بنظر انداخته گاه گاهی مرتکب
معصیت بجبر و اکراه گردد و اگر زهره در خانه شرف مقام فته
بکن

باشد عطاری و خوشبو سازی و رنگریزی یا سپاهی فروشی
خواهد که و خواهش مند بود بخانه خوبان و مولودی بهمان طالع بر آید
رقاص و رامشگر شود لیکن درینصورت اگر زهره بنظر منحوس ابتلا
بود مغلبه شود مادار بازگردد چون عطارد بمطالع شرف رسیدگی
باشد شاعر یا نویسنده یا نقاش خواهد شد هرگاه قمر بشرفگاه خود مسرف
گردد دیر باشد بعهده وزارت و نیابت خواجگی سرفرازی یابد

ترکیب دریافت مقام قمر با عضای مولود بر بین نمط نوشته
اند که از تحویل مولود تا منزل تحویل مهر تا نجهر وقت مطلوب
که البته ماه بهمان نجار و نق افزون خواهد بود شمار نمایند هر قدر
منازل که بحساب در آید بموجب تفصیل ذیل بهر عضو قسمت
نموده قیام ماه را دریابند و کیفیت سعادت و نحوست او درین
منوال اظهار سازند که اگر منزل ماه بر سر و بر پیشانی افتد بار
ماو زیر یا دراجه بی نظیر گردد و در صورت ضعف قوت زمینداری موتمن

الدیار خواهد چون بر منازل دهان قرار یابد بهم سعدی همت حاتم مدار یابد و غذای لذید و لطیف بناوال نماید و کر بر دوش سینه

بر پشت پای جا کیرند چون ضعیف القوا بود غالب که پیلبانان یا شتربانان و دیکر اکتساب الفاظ بانی را اندا خلند کرده و دیکر

بازو رسد بزور و قوت او هیچکس برکه نرسد و جابجا مکانها سازد و چون بدست در اید دست دا دیر مطالب نماید و بر سینه

هر کسی که ماه منور چون نقطه سویدا بدل کذر کند صاحب کروه و حاکم قوم و فواقف از اسرار علوم نجوم خواهد بود و کر بناف در

اید از کرداب لجه غم و الم هرکز بر نیاید چون بالت رسد یا بر مقعد کذر کند فاعل یا مفعول خواهد کردید یا فرقه لواطه

خواهد بد اکر بر سر ران پیچد یار را از راه مسافرت در هم پیچد چون بر زانو مولود ماه بایستد غالب که دیر نایستد در بیان قسمت

منازل کاه سه سر و پیشانی و سه بر دهن و بر دوش دو

دو عدد درا باید نهاد و همین قدر بر بازو و هابنشانند و برای هر ا دست هم عدد دو را لازم شمارند و پنج اختر بر سینه و یکی بناف کذارند و یک یک بر یکدیکر بر مقعد و دو آلت اخاسا زنند و واحد واحد برانها قرار دهند و شش منزل را زیر قدمش نصف نصف نهاده مقدم دانند و از صورت مرقوم الذیل فهمیده کیرند

چون نجومیان هند ترکیب و رود هر سیاره با عضای مولود بسمت متفارق عضا

مرقوم موضعه اند لهذا اثر اکسیر یا فتح خواص کواکب ما بقیه را مینگارم

در یاقت نمایند **در بیان خواص مریخ** باید که از نخهتر تحویل مریخ

تا آنکه تر حنبم مولو د بشمارند و هر عضو بدن بدین تفریق تقسیم سازند

بر سر دو منزل را اقرار دهند و این منزلین السواد عالم فواد از

دانند و بر لبهای او که دو نکهتر نهاد ان نهند ضرورست بنهند و حسیم

منفعت از وبر دارند و چهار عدد بدست راست و همین مقدار

بدست چپ شمرده اول را انبک و ثانی را مدموم خوانند و

عدد بر سینه گذشته او را مفرح القلوب نامند و چار یار را

که هر چهار در غا باز اند پشت پناه سازند باقی شش منزل را

نیم نیم بهر دو پا رسانند مرارت مضرت او نهار را ابی پایان دهد

ذکر خواص عطارد بهر اعضا باید که بطریق معلوم از نخهتر تحویل

عطارد تا ابتداء حنبم شمارند اگر بر سر منزل منتهی شود بدان

که بر سر و پیشانی مقیم است البته خورمی و خورسندی روی خواهد داد

داد هرگاه که بر هیچ عدد صورت انتها یابد داخل موضع

دیده کانست شاهد مطلوب را در پیش نظر جلوه خواهد داد و

عدد محسوس بسدس رسد تقابات دهان محسوس نماید از

درازی بدگویان چندی خوفناک باید بود و کمربرد عدد قرار گیرد

بدست راست و نام پذیرد چون تعداد بر چهار ده برسد برد

بکذرد زحمت ناگهانی از بغاوت خورد و آن کشیدن افتد

اگر بر نوزدهم نکهتر استقرار حساب حاصل گردد مقا

او بر سینه بود مراد دلی محصول شود و بخدمت عمری ممتاز

چون بست و یک منزل دریافته شوند مکانهای اندام نهانی

مخفی رستن بالات و ادوات غموم و هموم خله شدید

بروجوش خواهد رسانید چون عدد محسوس به بست و هفتم

منتهی گردد پای او را از راه نوردی سرگردانی و پریشانی قرار

گزیر نبان و غالب تبرمات نخله رنگیش از عین نمود ببرا شد

دربیان قیام مشتری باعضای معلوم باید که هرگیت مذکور برابر و دچهرها

نموجه در یابند اگر چهار عدد دریافته شود در سر و پیشانی مقام مشتری

دانند سر بزرگی خواهد بخشد چو هفت نکهتر محسوس شود بدچار جسم بشر

باید داد زیرا که او ناظر نیکاد الطافست هرگاه هشت اعداد بر

ایند بر گرد دن مولود طوق زرین خواهد رسانید از دوازده

نکهتر بدست راست باید فهمید ره وزبر و ربا فر و فی مال خواهد کوشید

و شانزدهم نخهتر را بر دست چپ قرار دهند و از ربح قریب الهلاک او

خوفناک باشند چو بیست و یک انتها پذیرد بدل او گذار نماید

ابواب خورمی کشاید چو منتهی گردد به پایان رسد زحمت مسافرت

و ربح دیگر انواع خواهد داد خاصیت زهره بر اعضای مردم

بدین طریق نوشته اند که بقواعد مسطور اعداد منازل محصول

را دریافت نمایند اگر یک نکهتر یافته شود بر سرش گذارند

و سر تاج مفاخرت انگارند و دو نخهتر را بر چشم نهند و مردمک دیدگی

دربین مروتش بیندارند و اثنین البلبین را خاک کنند و دو عدد

را کتفین بنشانند و سه نخهتر بدست راست و همینقدر بدست چپ

نهالی بهتر بود و مطابق معمولات قدیم پنج نکهتر بر سینه مربع بر

واحد بر ناف و اثنا بر اعضای لا الکتشاف باید گذاشت

و ما بقا را بر پشت پا خواهند داشت و سعادت و نحوست حلول

او از اعضای نیک و بد بموجب مرقوم الصدر در یابند و نماید

چو بر راه و کیت بخاصیت رحلت اشتراک میدارند بنابر نگارد

خیر و شر انها مکرر مبادرت موجب شد باید دانست که از

ترکیب هندیان بقواعد ~~اینها در یافت قیام سبعه سیاره~~

~~اعضای~~ تفارق بدرجه انم ظاهر میشود زیرا که منجمان هند از منازل

نحو پایان اعداد تا مقام طالع مولود شمرده کواکب معلومه

هر جا که در انزو برباشند در بر جهای دوازده گانه مینشانند و از

بروی بهم وجه تحقیقات ورود انها بعضو مولود مینمایند بس درج عضو

یک برج را بمنزله عضوی واحد خواهند انگاشت و قاعده تقسیم منازل
که اخراج نموده فارسیانست در استحکام حسن مبدا بعد از آن
ترکیب مفقود خواهد چون اتفاق افتاده هم خالی را منفعتی نیز باشعار
هم سعی نموده می آید لازم که برج اول را که حمل است سر و پیشانی دانند و ثور
که برج دوم است دهان انگارند و جوزا را بازو و سرطان را سینه و اسد
را شکم خوانند و سنبله کمر و میزان ناف و عقرب مقعد بود و
قوس سرین و جدی ران و دلو ساق و حوت کف پای بدین نحو ناقص
چنان عبور مینماید که اگر برج طالع مولود را که غیر حمل باشد بعضو مقرره
حمل احتمال کرده باید مرکز فتور بقواعد مسطور ره راه نخواهد یافت
والله عالم بالصواب ذکر دلایل ممات مولود در دلایل
ممات مرقوم نموده که اگر قمر در ششم یا در هشتم خانها نحس تلمیح
شدن یا منحوس اقوی بنظر تربیع یا مقابلت ناظر باو بود غالب گرچه
در تربیع باید دیگر اگر در خانهای مذکوره و سیارهای سعد قیام نمایند

قیام نمایند و ضعف بودند دلیلست که بهشتم روز جان بحق تسلیم
نماید و بعضی بر نظر بوده رفته اند که اگر کواکب خانه های معلومه مالک اوتاد
زایچه مولود باشند هشت سال عمر صاحب مایاب و زایات را حاکم ماه
و روز نهاده اند و گر سعد و نحس هر دو باهم بودند یا ناظر بهم باشند بچهارم
سال بمیرد دیگر اگر در پنجم یا در هفتم یا در نهم یا در دوازدهم یا
در هشتم قمر با کوکب منحوس مقترن شده باشد دلیل هلاکت یکساله
مولود را هیچ سعدی دیگر با او اجتماع یا ناظر بقوی اصلی باشد از مخاطر مهلکه
مامون و مصون خواهد بود دیگر اگر قمر در طالع نشیند و منحوسی در
مقابلت او گردد عمرش یکساله خواهد بود دیگر چون ستاره شوم
در هشتم باشد و نحسی دیگر بدو ناظر شود و صاحب طالع در خانه دهم
جا یافته بود در هشتم ماه هلاک گردد دیگر اگر قمر در وتد اول یا هفتم
در چهارم یا در دهم منحوس قران جسته باشد دلیل وفات دو ساله
معلوم خواهند کرد دیگر اگر هلال ماه بر سر افتد صد و سی ساله عمر مولود

خواهد بود و سرگرده امرا خواهد گردید چون نزول ماه بر منازل چشم بود
یکصد و ده سال خواهد زیست و گر مکان ماه در دهان بود
بعمر صد ساله خواهد رسید و دولتش بقسمت نود ساله مخصوص
گشته اگر ماه بر بازو نشسته باشد هشتاد سال بزید لیکن دردی
خواهد کرد و چون بر سینه مقام نماید عمرش بهفتاد سال برسد
هرگاه که ناف منزل قمر خواهد بود شصت ساله عمر با وعطا
خواهند کرد و اگر بر اندام های نهانی دلخواه شود پنجاه ساله بود
چون بر فخذین وارد گردد تعداد سال عمرش بچهل خواهد رسید
و گر بر پا نشیند در دار فنا قیام نکرده زیند دیگر اگر آفتاب و قمر
و زحل در یکبرج قیام کرده باشند و محترق [illegible] درج یکسان
گردند یکسال بزید و صاحب اینچنین طالع خود والدین
را هم زیستن نخواهد داد دیگر اگر مریخ و شمس و زحل هشتم خانه
در آیند و بمقام دشمن [illegible] بود بعمر یکماهه زیست او [illegible] دیگر

فرصت

٨٩

وگر زحل در رجعت بود در برج حمل یا عقرب یعنی مذکورین
در [illegible] طالع کودک [illegible] نزاد چهارم بود خواه ششم و هفتم
هشتم و دهم باشند و نظر مریخ هم بان خانه با او بود [illegible]
بزخم مجروح گردید یا از بالای بام بر زمین رسیده در آنا فانا
فوت خواهد شد دیگر اگر زهره بود در طالع یا چهارم یا در هفتم یا دهم
نظر منحوس افتد یا با نحسی مقترن شود بسال دهم هلاک گردد چون
بگذرد بهژده هم [illegible] ملک [illegible] ارتحال سازد و گر کیفیت [illegible] نور
با ترکیب مرقوم در خانه دهم جا یافته باشد تعین [illegible] و ماه باید
دیگر اگر زحل تنها در طالع باشد و منظور [illegible] ناظر هم نبود تا دو [illegible]
ماه خواهد زیست و بر تقدیر ناظر بودن اسعدی چون آفتاب در [illegible] کبار
دانه [illegible] ماهی قرار خواهد یافت و ناظر منحوس خواهد که تشانزدهم روز
قبض روح نماید دیگر چون صاحب طالع در هفتم با کوکب که صورت رجعت
بیند اگر [illegible] مجتمع گردد و از این مقابلت هم نه ساله از یکماه جان نخواهد

دیگر اگر زهره در سرطان یا در اسد باشد و قمر در ششم یا در هشتم یا در دوازده
او افتد و نحس با ایشان بخشونت بینا بود در سال ششم فوت خواهد کرد
دیگر اگر طالع در سرطان و قمر در ششم و هشتم افتد یا ناظر مسبب خود
بود زیست چهار ساله میدارد دیگر چون در نهم یا در طالع یا چهارم
یا هفتم یا دهم سیاره کان انحس اقوی نشسته باشند و در
ششم و هشتم و دوازدهم مسعود ان اضعف مقام ندارند شود
و بوقت طلوع آفتاب اگر نولد نوزادی نظیر بهر انجامد باید
که این مسافر در این سپنجی سرا یکدو ساعت نفس است مع مراحل
بیمار ملک بقا خواهد کرد دیگر هر گاهیکه قمر و مریخ و شمس در جیم
مجتمع شده باشند و زهره و مشتری ناظر با ایشان نبوند و کوکب
منحوس نظر با ایشان اندازد یا ملمع شده با احتراق دراید بعد سه سال
وفات خواهد یافت و بهتر در این باب خوب گفته است
نجهر اثر و هر قدر که گذشته باشد ابرا بگذار ندارنا بقای او هر چند باشد کم

پاک در آنوقت باقی مانند باید ابرا فرا گیرند و اند گذشته او
گذرنده کهی که برآید سرطاس شصت شصت یل منها گیرند و
پایه را مالک دوازده روز انکار مند مثلاً اگر ح پایه می
ماند یا تا دو ماه خواهد زیست و چون شصت بلیطرح بیند یک صید و بیست
سال بدریافت خواهد رسید عالم والله اگرچه احکام تعیین سال عا
رد ذرمات اهل کسی منجمها حقه شدن نمیتواند لیکن قاعده هذا از همه
ترکیب بهتر می‌شمرم غالبکه از این قرعه موالی اسکات مطلوب
طالب به تحفه خیال در خانه مقصود دست نشسته والله عالم با
لصواب چون برکت اوردن نام مولود چند آن سوال است
از حروف چرنهای کجه که بیشتر نظم مولود مفهوم کرده خواهند
گرفت احتیاج تکرار ندارد بیان مولد و کنده مولد باید دا
چون آفتاب از برج حمل برآید در خانه التهنه تحویل یابد بمولد ان
خواهد انساعت را هندیان کنده مولد نامند چنانچه این شمس مبارک

بدین نام نامی موسوم اند معه نقصانها که منکدارم او لهار بولتی
که بود اگر دیگهری اخریس معه بسته طاس اولین اسونی را نام نهند
بالسم تذکور نموده اند همچنین بار دیگهری اسر یکهها و چهار طاس نکهها
و مس کهری جیتهها و نه طاس معه اسر آمنحوس دن استه بعد
وابسته سرشته موصوف ساخته کنند چون در منها سوله تولمه کو نهو
میشود انراج جرامها خوانند و برای دفع نحوست او ظرف
بست و هفت قلعه دار ای ٹوٹی در بیت کنانید همه کهاری
بست هفت اشجار او برده اند ریسمانی زرد حمایل سینه کرده
ظرف فرلو مراو نبرند و خاک دروازه حاکم اند با معه خاک
چوراهه و خاک طویله اسپ و شتر و فیل و تیر و
دیگر خاک بلای فراهم اورده جوفس احملو مسانید بعد
از زمزمه خوانی هوم بقواعد معلوم خاکسترش را برداشته
همراه احتس مسطوره بساید باب دریا میگذارند و برای دریا

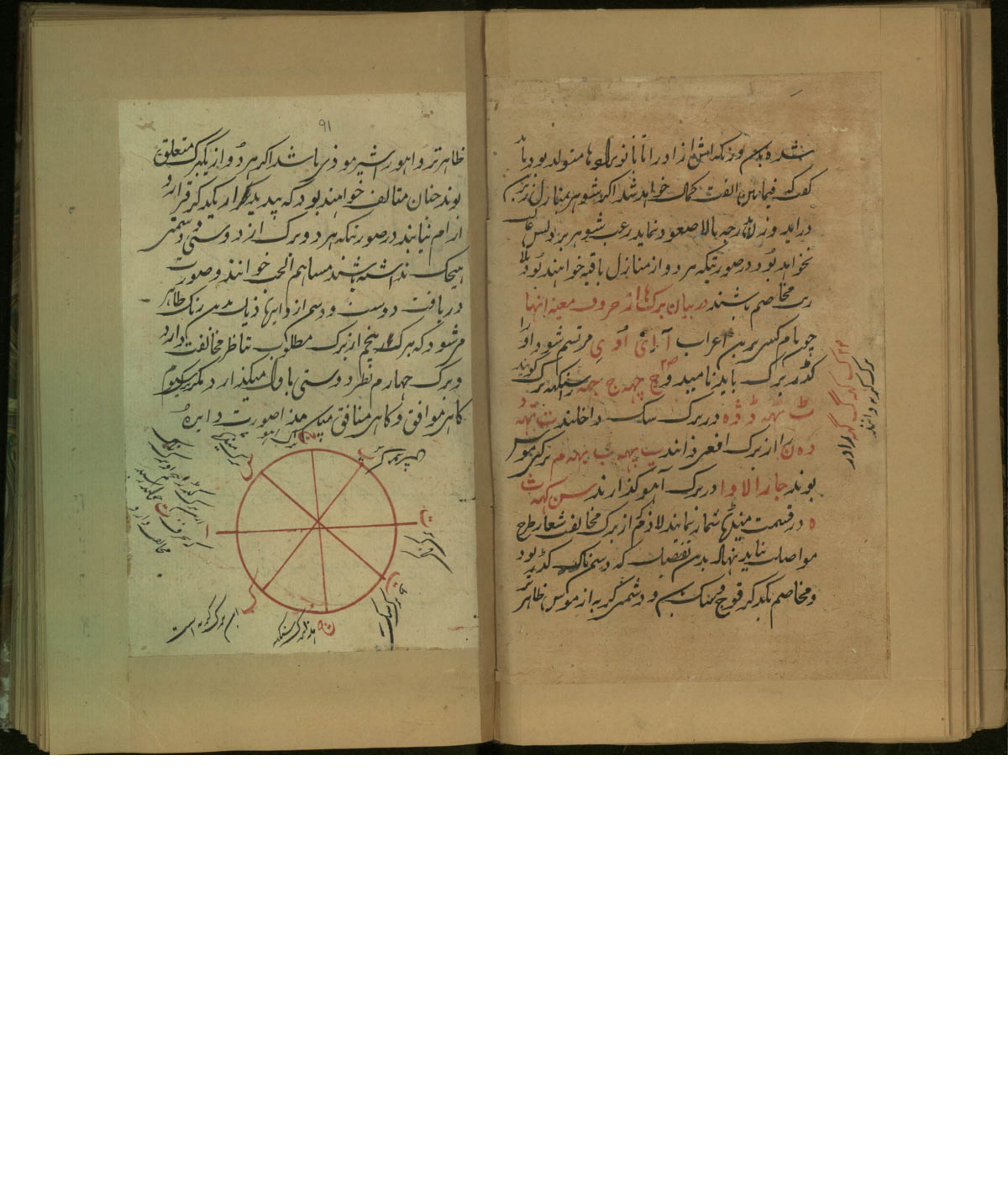
در صحن متولد شود یا واحد یا معبد تا چهار روز
باید خوانند و زر تصدق باید افشاند چون بطرف طی و تاکند گذار شر
دهند یا الله یا رحیم یا مصود خوانند هرگاه مکتوب
بجیه ارادت کرده یا فتاح یا هادی یا وفا
خواندن ضرورست اگر بقلب مغلوب رسیده باشد
یا قدیر یا مجیب قرارت نمایند چون در شوله بر آید
یا عزیز یا ودود یا حی بخوانند چون رشا و لاد
گاه کسر شده هم برای محافظت او یا بری یا معکل بر باید
خوانند در بیان غسل زچه بدانکه برای غسل زچه روز دهم و
هر سه اترا و مرکیرا و سواتی و ریوتی را نیک
باید شمرد و وادرا و ... بسو و پکهه و سرون و مکهها و بهرنی
و کرتکا و بیساکها و مول و چترا غسل زچه را منع ادای
نخواهد داد باقی ده نکهتر که اسونی و اسلیکها و پورباگهبادر

وهست وانرلوها وجیشٹها وپوربا کهانڈ و دهنشٹها و
ست بهکها و پوربا بهاالکنی باشند میانه هستند بضرورت
بغسل نهند وارتهه چوتهه وچهتهه واشتمی و نومی وچهه
واماوس احتراز نمود تا لقا را اختیار باید کرد و از روز
یکشنبه وسه شنبه و پنجشنبه نیکو و زن نباید جست تا فی
هر یکیوم مذموم باشد در مهورت باب نکواس ای رفتن کودک اولاً
بخانه اقربای خویش کموجب الحسب والنسب چنین مذکور نموده اند که
انرلوها و پوربا کهاند و اترا کهاند و پنربسو و پکهه و سواتی و د هست
اگر هر در جمعه و دوشنبه وچهارشنبه و پنجشنبه باشد در لکن که
ثابت فهمیدن شود و منقلب بود هیچ کس همراه سده [illegible]
عبادت کاهش بر ده سخن کیانند بعض هرجا که خواهند ببرند
مرسوم هند است هرگاه کودک اقربای بخانه خویشتن اولاً
قدم رنجه فرمایند صاحب خانه بخیر که توفیق میدادند مرد پای رنجش [illegible]

د مالش

د مالش روغن بر بدنش نمود کرته و کلاه و قدری شیرینی عطا
مینماید عرض از نهید این کلمات انست که روز مخصوص سزاوار
روغن مالی و برهنه پوشی اگر خواهد بود بهتر خواهد بود و بومیکه بلی
مالش روغن مقرر کرده اند روز شنبه و دوشنبه و چهارشنبه
است با فرانام را ناموافق میگویند پس اگر روز چهارشنبه اختیار
خواهند نمود دهبه دو چند کورشتا یا خواهد افتاد ساعت مکنت در
بجهر هست و حترا و سواتی و هر تیه رنا و مرکبسا و پونربسو
و پکهه و مولا اطفال را بمکتب مانند نشانند اگر روز شنبه و
سه شنبه باشد در لکن [illegible] متهن و دهن و برکه بسم الله شاید
خوانید الهی غنچه امید بکشا گلی از روضه جاوید بنما اللهم بسط
الرزق علینا بیمنیت هذا الکلام المبارک و بحق لا اله الا الله محمد
الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

در بیان مقدمات شادی باید دانست که در تحقیق فایق
زناشوئی و اولاد دریافت راسیهای مونث و مذکر باید کرد
بدین طریق که از چهار برج آبی هم و کمتری و پس و سلطان برج طالع
النسا نگذارم کدام برج با همدیگر اند اگر برج شوهر افضل از
برج زن و چه او بر آید بهتر دانند چون بعکس مرقوم یافته شود ازین امر
بازمانند و اگر بگذشت حسبی در غم و فلاکت و ادبار خواهند گذرانید
با احوالات اولادی او خواهند شنید تفصیلات برج ها
آبی و برسحاب و کرکت به هم اندرای افضلند و دهن و سنبله و منکبه
بلا چهری نامندار مساوی خوانند اما از پس فضلت او بیشتر از
و بمحاش از سود در پس بهر است حالچه متهن و بولا و کمتر که مس اند
از کثیان و برکه و مکر سود در بهر باشند چون بقضای الهی موافق
راسیها بظهور پیوندد امحبت جانبین را تا بظهور از منزل
برچها باید فهمید که اگر ولادت مرد از تکهتر بوقی با احرم کبیرا



شنده بهم وزنکه اشل از ادرا تا با نو بلعو ها متولد بود بالند
کفت که فیما بین الفت کمال خواهد شد اگر شوهر بمنازل زیرین
در آید و زن بدرجه بالا صعود نماید رعب شوهر بر دل عالی
نخواهد بود در صورتیکه هر دو از منازل باقیه خواهند بود بلا
ریب مخاصم باشند در بیان برگها از حروف معینه انها
چون نام کسی بر بین اعراب آ اِ اُ اِی مرتسم شود او را
کذ در برگ باید نامید و ج چهه ج جهه برنکه برگ کویند
ٹ ٹهه ڈ ڈهه در برگ سک داخلند ت تهه د
ده ن از برگ افعی دانند پ پهه ب بهه م برگی موش
بوند جار الا و ا در برگ آهو کذارند س ش کهه
ه در قسمت مینڈھی شمار نمایند لاذم از برگ مخالف شعار طرح
مواصلت ننماید نهال بدین تفصیل که دشمن نا کده کدبد بود
و مخاصم باید که قوچ سنک بم و دشمن کربه از موش ظاهر

ظاهر تر و آهو از شیر موذی باشد اگر هر دو از یک برگ متعلق
بوند چنان متالف خواهند بود که پدید گرار نکند کر قرار و
آرام نیابند در صورتیکه هر دو برگ از دوستی و دشمنی
هیچک نداشته باشند مساهم الحب خوانند و صورت
دریافت دوستی و دشمن از دایره ذیل بدین رنگ ظاهر
شود که هر کدام پنجم از برگ مطلوب تناظر مخالف دارد
و برگ چهارم نظر دوستی با وی میکند از دیگر سیوم
گاهی موافق و گاهی منافق میباشد اصورت دایره

در بیان اسامی نکهترها که بدیوتاگن و مانس گن و راچهس گن منسوب اند

باید دانست که اسونی و مرگسرا و ریوتی و
هست و پکهه و پونربسو و انرادها و سرون و سواتی این نه نجهتر
را دیوتاگن باید نامید و پوربا و پوربا کهارا و اترا و اترا کهارا و ادرا و
روهنی و بهرنی را مانکهه گن باید نامید و کرتکا و مگها و
اسلیکها و ستبهکها و جیترا و جیشتها و دهنشتها و مولرا
راکس گن باید گفت از این راچهس گن با دیوتاگن هیچ طرح
مواصلت نبود اگر کرده شود دیوتاگن فوت خواهد کرد
یا بنفاق و جدائی خواهند برداخت اگر مانس گن با راکس گن
پیوند خواهد یافت هرگز جانها نخواهد و دیوتا و مانس گن با هم
خواهند بود **ترکیب موافقت و منافقت جانبین از برج همدیگر**
اگر از راس زن تا راس شوهر فاصله شش یا هشت برج یافته شود
غور باید کرد که برج کهه اشتک است یا مرت کهه اشتک

کهه اشتک اگر مرت کهه اشتک باشد احتراز نمایند چون از قسم
دیگر بود بضرورت جائز دارند **اسامی برج مرت کهه اشتک**
میکهه و کنیا ١ برکهه و دهن ٢ و متهن و برسچک ٣ کرک
و کنبهه ٤ مکر و سنگهه ٥ تولا و مین ٦ باید دانست که کهه معنی
شش و اشتک معنی هشت باشد چون از شش برج مذکوره قسم مسطوره
بظهور می پیوندد لاجرم بدین نام موسوم نموده اند **اسامی برج دو کهه دادش**
میکهه و برسچک ١ و مکر و متهن ٢ و کنیا و کنبهه ٣ تولا و برکهه ٤
سنگهه و مین ٥ دهن و کرک ٦ اگرچه این برج هم از قسم دوم و نهم
شمرده شد لیکن آثار افزونی مال از این بستان ظاهر کرده اند دیگر
اگر از راس زن یکی برج مذکور در شمار پنجم و نهم یافته شود و مالکان برج
جانبین ندیم باشند مراحمت انها تجویز باید کرد تا مضرت حمایت
والدین طرفین بغتتا ظاهر نگردد **ترکیب نسبیت از مبادل**
معلوم باید کرد که نسب معنی خاندان یعنی که این از کدام خاندان است

وان از کدام دودمان اگر از یک جنس باهم شوند یا از خاندان
دیگر که مخالف یکدیگر بود بهتر دانند والا نه مذموم شمارند اعلم
اسعدک الله تعالی که اسونی وست بهکها هر آنکه از جنس فرس
باشند و ریوتی و بهنی فیلند و بکهه و کبر بکا بز و بر دهن و مر گنبرا
مار و اژدرا و مولا سگ اند و مکهها و پوربابها الکن موش بودند
و پونرسو و اسلیکها اکر بیه و هرسه انرا گاو خوانند و سواتی و
مست جاموش باشند و انورادها و جیشطها آهو بود
و میساکها و چیتارا ساکهه ابرسار دوال دانند و سرون و بوربا کهانند
را بوزینه خوانند و پوربا بهادرپد و دهنشطها را اسر گویند
وابهجت را اسو مقرر نموده اند باید دید که هر دو را که کدام
کدام جنس متولد شده اگر مخالف الجنس باشند شوند که خدای انتماس کند

تفصیل منافی الجنس بدانکه از گاو و بیاگهه دشمنی بود و از
فیل و شیر کمال خصومت شود و نیوله را با مار معه دشمنی

مو دشمنی بود و بوزینه از بز و گربه از موش دشمنی دارد و خصومت
جاموش از اسپ ظاهر است و آهو را از سگ و هم شتر ابتدا
ده میباشد

بیان نادی حکم بدانکه برای دریافت موافقت
مزاجین نادی حکم بر این طریق باید نوشت که صورتی مانند
داده در بیست و هفت قطار نه ته خانها نهاده است و بعد منازل
معلوم را اندر انجاها قرار دهند و ملاحظه نمایند که بهتر مطلوب
در کدام صف نشسته اند چون بصفوف متفارق باقی شوند نیکو
انگارند اگر در صف اول متقارن خواهند بود مفارقت انام
گذار خواهند کرد و فیما بین منازعت خواهد بود بلکه یکدیگر را از
سوء مزاج دیگری بمیرد و قیام بهتری در صف مابین مغلس مواد را
زیاده کند و در صف آخر اگر نشسته باشند هر دو زود تر از
فرار این شنلید کوراد یم برخاسته بدار البقا روانه شوند
بدین صورت

در بیان دریافت سعادت و نحوست ماه دوازده گانه که در ایام سال بکار ایند

اگر در شهر ماگهه کدخدائی نموده شود فراخی رزق بحکم رازق العباد خواهند و ماه بهالکن را حکم بدستور الصدر بکن و در بیساکهه و جیٹهه همواره بموا جسمانی خورسند خواهند بود و افزایش فرزند را ماه اساڑهه میخواهد که شود و در ماه اگهن اگرچه حکم طوع نموده فرموده لیکن اظهار خصومت فیما بین الوازم خواص شهر مذکور امید ند و مقرر نموده کدخدائی سزاوار شهر های باقیه بیان احتراز باید کرد و برای سالی ماهی احتیار نمایند که مرد را قوت از نیر اعظم باقی شود و زنکه را مشتری اقوی بود و تقویت ماه بهر دو راس لازم و ضرور باید دانست **تفصیله** اگر افتاب در ماه سالی از برج طالع مرد بیاز دهم و سیوم و ششم و دهم افتد مبارک باشد تقریر کدخدائی باید کرد

نادر حکیم

مسعود انکار رند و الانام محمود بیندارند والله عالم بالصواب

شد باشند یا نه تولد انها را ملاحظه

ال از اینه خطر باید کرد

طرفین یکسان باشد شود و الکتفا

مضمون مسیول را فهمند تتمه

صورت تعارق صفوف و حکیم

نادر نفر معلوم که اگر زن و شوهر در یک راس خواه

وکر در طالع و دوم و پنجم و هفتم و نهم خورشید طالع
کر دیده باشد در ماه رو زطلوع جستن المقدور مقرر نباید نمود در
صورت ضرورت بعد از قرائت اسماء خورشید سریع و تحریر
نمود و پیر کردن نقش الفبائی که در صدر نوشته آمد امر کدخدائی
نمود جایز دارند چون آفتاب در چهارم و هشتم و دوازدهم
بود در این ایام عقد نکاح بسته گردد غالب که بهر دو نفر نا
مبارک خواهد بود **در تفصیل سعادت و نحوست**
مشتری با ایام شادی هرگاه مشتری در نهم و هفتم و یازدهم و دهم
و دوم و پنجم روی آورد در این شادی کردن سزاوار هم
بهتر دانند چون با اول و سیوم و ششم خانه در آید بوجامد
تصدق نمودن میفرماید وکر در هشتم و چهارم و دوم انجم
نشسته باشد برخاستگی طبیعت را قایم سازد والله عالم
بالصواب چون قبل از این احوال چند را که اهانک سمت تحریر یافته بود

نظر بطولت کلام نموده تکرار ننموده کمکر باشد عقد ره که از چهارم
و هشتم ماه محرم زنبورها لازم است **اسامی نکهتها که در عملیات**
انها کدخدائی نمودن شایان باشد باید دانست که در عمل
تنها اگر ده منازل عقد مراو جب بستن تهنیت و سزاواری
ندارد مکر یازده اسم مرقوم الذیل که تزویج را ماخوذ
اند نسبت روهنی و مرگشه اترا و ریوتی و مول و
سواتی و مرگسیرا و مگها و انرادها و هست ابرا ساکه
خوبند انند اگر در این منازل قباحت بهدره وکند مول وکر و
دگداتهه و کولک جوک و جم گهنت طه جوک و غیره که بر همه
ها مشروحا بزیر مرقوم بذیر خواهد شد نباشد مبارک بود
کدخدائی نمودن * چون روند اله کند مول و بهدره در صدد سمت
گذارش یافته است اگر تفصیل انها در کدشته در ما
دگداتهه کوشش بمعه **دگداتهه** هرگاه اینکه آفتاب در

برج بین [illegible] دمن [illegible] دو برج ماه مذکورین و جوتهه برکهه و کن و
جهتهه میکهه و کرک و اسمی کنیان و منهه را دگر اتهه مامند
لدین تاریخها از ابتدای اشعاک احتراز باید نمود همچنین از کتابهه
که ذکر نشد در احوال سفر کرده اید هم و هم از اماوس هر ماه و
از [illegible] کر و رکه عبارت از شنبه و سه شنبه است محترز
باشند **بیان کولک جوک** باید دانست که [illegible]
[illegible] اخرین مرتبه و سه کدی اخرین [illegible] را کولک جوک
گویند و لطف [illegible] اگر [illegible] و ز چهارشنبه جوتهه و در پنجشنبه [illegible]
و [illegible] جمعه دویم و شنبه [illegible] و یکشنبه [illegible] و دوشنبه [illegible]
و سه شنبه [illegible] واقع گردد این را هم کولک جوک خوانند
[illegible] مولوی [illegible] در عمل باری [illegible] صلبت
نباید انداخت **در بیان باریلا** بدانکه بروز یکشنبه بهر چهارم
[illegible] نحوست [illegible] و بروز دوشنبه بهر هفتم و در سه شنبه

شنبه بهر دویم مذموم بال چهارشنبه پنجم بهر منحوس بود و هشتم بهر
پنجشنبه [illegible] نباید دانست و سوم بهر روز جمعه و در [illegible]
بهر ششم را بحساب ذمامت میکند [illegible] اگر در این
حساب اغاز الداوات را از احکام نمیشد خواهند شمرد بهتر خواهد بود
پس بهر صورت نیم بهر مذکور [illegible] منحوس گفته اند **بیان جم گهنهه
جوک** چو روز یکشنبه [illegible] و بدو شنبه [illegible] و سه شنبه
ادرا و چهارشنبه مول و در پنجشنبه [illegible] و جمعه روهنی و شنبه
هست [illegible] این را جم گهنهه جوک نامند **در بیان
پنج سولاکهه چکر** بدانکه منجمان هند در مقدمه هذا دایره بحالة [illegible]
پنج سولاکهه چکر نامند [illegible] باعتبار آنکه در عرض دایره موضوع
پنج خطوط مرتسم ساخته اند و نشان خطوط طولانی را هم بعد
مسطور بر افراخته اند و از دو طرف چهار خطوط دیگر مرقوم
بر سر هر خطی یک نچهتر را مقیم میسازند با تفریق که منزل [illegible]

هر سر خطی واقع شود که او مابین جوانب مشرق و شمال افتاده باشد و دیگر منازل را معه سیاره عامل که در آنجا در آید مقام و بوی
افروزند بعد مقام دادی رویداد لات و بات و جبت و بهید
و جامنتر و بده پنجک و ایکار کال و اویگ گره و دیگر اشیا
و مرن بهید را از این ده خطوط مسطور معلوم مینمایند بدین تفصیل
که در ذیل میگارم و طریق دریافت آنها مشرح و حاطاهر میسازم

شرق

٩٧

و طریق استخراج از ماه بدینمنوال است که اگر روز ماخود معلوم کند
پورنماسی را که نزدیک گذشته است یا عنقریب آینده است
بهر جانب که قریب و نزدیک دریافت شود در تحریر
روز پورنماسی مقیم سازند **در بیان احوال لات** چون آنکه هر
روز مفهوم آفتاب عالم باشد و از دهم منازل سالک باشد با مریخ
بسیوم خانه در آید او مشتری شیشم و زحل بر منازل هشتم
قیام نماید البته ایشان بسلات ایشان بر تحریر ماخود خواهد خورد و وصد
لات عطارد و بهفتم خانه میرسد از جانب جنوب و ده خانه هم
لات بیاد و کیت منخور در نهم در تحریم و در بیست و دوم
خانه قمر ضربت لات خواهد رسانید آنرا و محترز باید بود در
تفصیل خواص لات هر گره باید به تفسیر بباید شنید که
از لات خورشید مفلسی پیش آید و لات مریخ گویا لات
مرگ مفاجات است و از صدمه لات مشتری آثار موت بی تکلف

ظاهر کردد و تضاد ر لات زحل تفرقه و تهلکه بدوستان
را و خواهند و لات عطارد زهره محوفست بیماری ارد و مهر عافیت را
لشند بتمارض کذارد و تصادم لات راه و کیت دفینه
یارینه بدر دان سیار د و ضربت لات قمر بر خطر یابن دریان
رویداد یات برادرم ترکیب دریافت نحوسات یا [illegible]
آیا نیست که از جهر نحوبات مهر تا نکهتر ره زمعیه شمار بسمار
هر قدر عدد که یافته شود انرا لکاهدالله و ملاحظه کند که عدد
محفوظه بکدام تعداد رسیده اکر بحساب منازل ا سلکها
و نکها و حرال و انورادها و سروان ربوتی که نهم و دهم و
چهاردهم و هفتدهم و بیست سوم و بیست سیم میرلیست
مساوی براید داخل بحساب یات نماید تمثیله متلاوم
اقای دریمنر اکسوله یعنی بجهر مواسار بان و نکهتر ساهه اکر
ربوتی براید بعمان این بجهر اختصار ساعت سالی اختیار نماید

نماید نمود زیرا که از مولت تا ربوتی ده مهر لست پس بعد و نکها معاب
شد لهذا از و احتراز نمودن ضرور تر است ترکیب دریافت
نحوست حبط بدانکه حبط بمعنی حقه یاس و دریجا عبارت از ورا
ماهست بسیاره دیکر پس اکر زهره و مشتری با ماه همخانه شن باشد
بهتر دانند مکر قران زهره خبر میدهد که شوهرش الفت بزوجه دیگر
هم دارد و مقارنت مشتری مخبر است بمعنی که زنانه با مردی نیکو رو
که حکومت او با قوام اشراف باشد مانوف کرده دین خود را خواهد زن ما در
صورتیکه قران زهره و مشتری هم قباحتی میدارد خواص اتصال
ماه بسیارها یا قبه ظاهر است که منحوس خواهد بود و از و احتراز
باید نمود دریافت بیده ترکیب دریافت بیند اکر
در هیچ سوال [illegible] ملاحظه اینمعنی نماید که خط مرتسمه بجهر [illegible]
بر نکهتر بر دیکر سیاره میدارد یا نه اکر داشته باشد [illegible]
الکوکب همین نحتر خواهد رسید چون بده هر سیاره خود را
متفارق میداند لهذا مشرح حواله بزبان خامه نمودم که [illegible]

و آفتاب در ترکیب که بیوه شود و نبیده مریخ نشان الم بر جگر اقربای
جانبین خواهد زد و از نیرهای عطارد گوئی غالب که تنگدستی و جود دست
دهد و اولاد بار ور نگیرد و از نیرهای حلال و قمر وسوسه پیدا گردد
که موجب تحسر خویش و بیگانه شود و از نیرهای مشتری خلاف
امان بخشد که همه را از خاندان جانبین میدان اعتبار و از نیرهای
زاد راه و رسم مواصلت با نفاس اشخاص غیر پیدا کنند
و از نیرهای کیت خبر است که بسیار مکاره و غدار خواهد
بود و از نیرهای [illegible] بعضی میگویند که پیشه او لبانه اختیار
نماید و قول بعضی برین است که از شوهر رنجیده لاابالی بهم
مفارقت کنند و از این سبب بی اولاد و نازاد ماند در
بیان ترکیب یافت جامنتر مسوم از نه کتر و رشادی هر چه
که بچهار دهم جانه نشیند یا بهفتم بر آید از آن جامنتر نامند

پس اگر نحسهای مذکوره بین اسعدی بغیر ماه متمکن باشند نیکو خواهد بود
و مواد خوری و فرخی خواهد افزود و چون ماه در خانه هشتم بود عاقبت
زینکه بعد از شادی وفات نماید **ترکیب در یافت بده پنجک** شماره
بده پنجک بدین اطوار است که روز گذشته تسنکرانت [illegible] را
اولا بنیاد [illegible] که عبارت از آن گرفته اند بیامیزند و پنجه طرح دهند
اگر پنجعدد فاضل آید در آن روز ساعت شادی مقرر نباید نمود
زیرا که منجر بمارض است و گروه از امیرش [illegible] و از ده عدد که اسامی
بماه سالت نموده اند همو تقدیر عدد باقیه خواهیم [illegible] داخل
ترکیب بده پنجک خواهند دانست و از نحوست این امر
مضرت [illegible] ظاهر گردد همچنین ده عدد [illegible] هشت عدد
و چهار عدد [illegible] جدا جدا بر [illegible] منقضیه سنکرانت [illegible] بطرح
تضربه هرگاه از اینها پنجعدد فاضل از طرح محصوله حاصل
آید بگویند که از دو عدد [illegible] تا و آن جا کمست و عدد هشتم [illegible]

طالع

ار اوز دران سناک عدد چهارم د لایات مثال مسعد الوی لیکن
شرح اینست که روز هم مطلع باشد بعضی از ستاره ها چهار ستاره با جمیع بود الیته این
مضرات معارض وی خواهند داد تمثیله امروز که روز یکشنبه است
هشتم ماه ارسنکرانت حال گذشته خواهد داد ما بعد تهه
که یانزده است امیختم مسعد فاضات از طرح یافتیم گفتیم که امروز نحو
مده هیچک یاد می شود در روز هم مطابقست بیمار خواهند درمیان
اوبگ کره اگر ملهمر روز شالی از نحهم نحو ماه افتاب در هیچ مکان
انرا بی دهته نامند در بحهر کد خالی کردن موجب اولاد نحو
و نکهتر ششم را سوات گویند از خواص او سست که بیوه کرده اند و
چهار دهم مسمی لسنی بات است تباهی بخانه انها رسانند و مدار
هر دهم را اکی تر خوانند برادر خورد نوشته بعضی دیو ره نکه بهیر اند
بحهر نوزدهم نامزد به اوکلا باشد از مرتبه اعلی بپایه اسفل در
اندار دلست دوم و بست سیوم و بست چهارم را بنزگهات

نرگهات و کی کنب و بجر خوانند اسیغ مرحا نکهیر ها بفرقه
وعم وخوف وافعال شنیعه اظاهر میسازند دهنیا
ترکیب الکار کال طریق در یافت الکار کال است که ده
خط در طول است عرض و یکی خط در طول بکشند فما بین انها
یکشند گویا این واحدان سیزده را قطع کرده است سر
سربالای خط واحد اسنی را قرار دهند و بر سر زیرین او جو
اول بعضی نکهبه را نشانده دیگر بحهرها و جوکها را بر خطوط
باقیه مرتسم نمودی در یافت انضمام نمایند که نحهتر ماه با نحهتر افتاب
بخط واحد خواه در طول خواه بعرض مقابل افتاده باشد اگر
با نحهتر تعابل نظهور انجامد این را الکار کال گویند در نکهتر
هر کرشالی بنا باید کرد زیرا که در نجوم فارسی هم خبر نحوست نظر مقابله
بیت مه نحو رشند چو مقابلات شد نقص یابد اگرچه کامل شد
وطریق در یافت مساویت جوکها با نحهتر ها نمیتوانست اگر در زور

نمایند بجوک فرد بایک عدد و از جانب جفت اسیجه معلوم
کنند که چه قدر عدد حاصل شد پس عدد محصوله را الصف
بگیرد هر چند عدد که از تنصیف یافته شود بهمان تعداد از [illegible] شمار
نماید بر بهنگمه منتهی گردد [illegible] را بر سر بر بر خط واحد که در طول
بر نهند و [illegible] کیله برای تقابل بر یک بجهر جوک از روی حساب مقرر
ساخته اند فهمیدن و را رسیدن بر سر پایین خط فر و بر که انگشت
غور نمایند که بجهر ساهه مقابلت بجوک نیک میدارند اگر
بی قدری نیک دانند و بسیاری مذموم شمارند از برای دفع د
طبع طالبان این سامی جو کها که تبر کیبی مرقوم الصدر صوری مقابله
با نکهتر ها بید امیسازند لطیف دامی اید در ذات و ملکو ید کار
مقابلت ماه و مهر که مونث و مذکر سماوی اند صورت سر خر نیک
بگرد یدن از اسمان بر و لت کمدی تقرر پذیر دارد و مخاصمت
فیما بین نا شوی میکرد و همچنین مقابله جو کها با نکهتر ها معین که مفصل ظاهر

بسکهه نظم بسکهه را مقابله اسنی موجه است کو راه بغض
کین و عداوت کسوجه است بهرنی با یکهان شد و سهن
یکر نکار روهن بسکیرمان سند و سولست مرک را پیر
امن مقابله بر دارا دران پو بز بسو نکر دبیا کهات را [illegible]
یکهه دلاور است بجر جوک را سهیم اسلیکهه در صر
پیتر ایت مستقیم رو داری پر کهه شن جون همسر مکها شده
است کان مقابله ساز دیپور با سبهه جو کرا مقابله جون
او تر انمود هست از پی بر هه کند از قدم فرد بید
وجترا جو مقابل نمود شد حسیم بریب هم به سوانی
کشوده شد سو بهاک را ایسا کها جو هم نبر دشد
انرادی با اتی گنڈ او بخت و مر دشد از پو رنا کهند
کها نژه خور دست هر کهن با و ترا کها نڈ پا را فشرده است
ابهجب بسکهه حسیم تناظر کشوده است بریانز البسرون





در بیان پٹا کار چکر که بطور دریافت سعادت و نحوست کہتر روز مقرر ہے بذہن انجا مربوط اند نقشه پٹا کار چکر بروجی منقش معظم که نقشی مثلث مرقوم ساخته بحهر محلوله اصحاب ارا معه دو که بهتر دیگر که اینج باشند در خانه ماهین بنشانند و بهمین ترکیب سه نگهبر بهر خانه قرار داده تحقیق نمانند که بحهر ساهه معظم بکدام مکانست اگر بمقام نیک سکونت گیرد بهتر دانند والا نافص شمارند و تفصیل حال خانه سعد و نحس هم بر ترکیب است که اگر در خانه اول یعنی در خانه ماهین که اغاز شمار چکر پٹا کار اورد مقام نگهبر ماخوذ یافته شود نیک نماید کرد و زیرا که این بیرسه نگهبر مولد غموم و هموم اند خانه دوم هم که مشرق از خانه اول هم منازل مصوص را مالا مال از کالای امال دانند و بحهر خانه سیوم که در اسیاب مرتب کرده دیده بنای کاخ عشرتست خانه چهارم متعلق شمال است که ساکنش خوشحال و هم فارغ البال باشند خانه بطرف بایت دارند

دارند و منوطن او بر اید شعار انگاه ند اگر در عمارت اینها کدخدا کرده شود بشوهران دیگر هم نا لوف خواهد خانه ششم صحبت معبر را هم از راه بغض دینی دو نان مخصوص صحبت بیوگی معروف نموده اند هفتم خانه که بکونه نیری بعمر مرفه است مالکانش را اعیال بار خواهد بود هشتم خانه جنوبی نهند از دو متاع خیر و خوبی خانه نهم میان مشرق و جنوب مشهور مالکی گوئی از همه منحوس این منحوس تر زنان بمیرد یا که شوهر یا خبر

[diagram]	٣ ٢	٣ ٢	٣ ٩
	٣ ٤	٣ ١	٣ ٨
	٣ ٥	٣ ٦	٣ ٧

در بیان سعادت و نحوست علت لکهیا که کدام روز نیک اند و کدام بصبح و شام باید دانست که لکن بره کهه و میکهه و سنگهه برج و زنگو ر چشم مهاشند دو روشن لکن متهن و کتیان را

منتینا دانند و لکن مکر و تولا و بر بیچهک وقت صباح که ران کوش
خواهد بود و در هنگام شام لکن نهه و دهن و مین کو بشت میشود
باین اوقات مذکوره اگر عمات لکنهای مزبوره بادیه شود
ابتدای کار خیر در پنهانا باید نمود زیرا که لکن کور حسیم صورت معکس
در پیش خطر میدارد و کر انگوشش را کاس صدای نفیر سازها
بگوشش نمیرسد و کوز نشیب قدم از خرابه تهیدستی بر نمیدارد
وار کوی تفرقه بر دارد بار بصحرای تا الف نمیکند الله و مسکویه اگر
هر لکن مقرره یا که مقام معرفه بان انرا **هرم سدی** خوانند اگر در
لکن سالی بموعه شود زن و شوهر را مخاطره هلاک سیداخواهد حول لکن
معهود درحم و نهم با کره منفهم بان انرا **کنک** نامند مضرت او
باقربای جانبین خواهد رسید و در چهارم و دهم اگر میمان بود **سلبا**
کوبند زیرا که را سوی کرده اند یا بتا و اندر کرده را سالنه و مفهم اقامه
چهارده خوانند از خواص او ست که زن و شوهر را با هم بود

بود نه بلکه اگر قابو خواهد یافت راهی بعالم دیگر خواهد نمود والله اعلم
بالصواب و لکنها که برای مراد وجب حزا دارند بر که و منهم و کنان
و تولا از اعار انها ساعت سالی مقرر باید نمود زیرا که در اخر
چهل و دقیقه که نهم حصه برج بالکس درجه نحوست میدالعوز و احتیاط
باید کرد و **تو کمت دریافت این معنی که اموفت کدام لکن طالع**
... اگر ضروری در باب لکن روز او قات باشد با منطور
تحقیق نمایند که دو افتاب استاده شدن سایه قامت خود را
بپیمایند هر قدر عدد که از پیمایش حاصل شود در شش عدد دیگر
جانب جمع بدان بهامیز بدیش شمار محصول را در باقی عدد محذود
بیست و یک ضرب نهع اورا اگر وه بطرح سست کالقسمت
که عبارت از کهی بود قسمت دهید و خاص قسمت را بالا
ای دقیقه باید شمرد **مثلا** سایه قدم دوازده است عدد مذکوره سایر را
چون بضرب بیست و یک نشی بود سه صد و سی و شش حاصل کردید

چو طرح بیست کانه نموده م در باهم که منحکهری و نیم و بیست و یک روز
بر امن نیکی چون بیستکن از آنچه عامله جات که سنتکانه است نصف گردد جمله ایام
اند مفهوم کم که در نوف لکن کنایات عامله است همچنین هر کس در باب اکیلم
بوقت بست هر کس دیگر بسته اند که از نجهت آفتاب نا زیلوی با سیم دگر
هفت عدد بیند از اند ما بقی را مضاعف کنند و باز دو عدد دیگر را
و اگر داشته از عدد باقیه لکن عامله آن وقت را در یابند مثلاً اگر تور با
تاریخ نوبیز دی عدد با قیم هفت عدد ساقط نموده و چیندش بیست و دو و نیم
شد از ین هم ۷ عدد انداخته نوزده عدد بیست دیگر از نصف لکن سنگانه
بدیگر لکنها تقسیم نموده م با خر لکن برسحک انتها یافت اگرچه این امر
به تفهیم این ناقص العقل مستحسن و بهتر می نماید لیکن بحکم آنکه علم عالم بیشی
از جهات ستی بهتر بود تضمین نموده در بیان تقسیم بسوه هر گزر
که عبارت از نظر کواکب است بر لکن باید دانست که آفتاب
را نظر تا سه و نیم بسوه است میان و قمر تا پنج بسوه ناظر بود

بود و مشتری تا سه بسوه نظر میکند و زهره و عطارد تا دو بسوه
ر بسوه چنین گشتاسب باشند و زحل و مریخ تا یک و نیم بسوه را
نظر دارند و راه و کیت در یک و نیم بسوه مشارکت نموده اند
و تفصیل دریافت عملی هر کدام بر بسوه مقرره باید نمود اینست که
اگر لکن ماخوذ یا از نجهت معهود شاید تا برج تحویلیه آنکه شماره کرد
دریافت نماید که از نظر ساقط است یا منظور که اگر به کدام منظر
نگاه ننمایی مرعی شده باشد آن لکن را باید گرفت چون آفتاب
و مشتری و زهره و عطارد ناظر به نظر تا الف یافته شوند بسیار بهتر
ذات شود مثلاً آفتاب یا سیاره دیگر در جمات مقیم است و ساعت
مقرره از نبع قوس تعلق میدارد پس این لکن را اختیار باید نمود
زیرا که برین لکن نظر سالمت اولا است نیکو خواهد بود و صاحب لکن معهود
چون نگاه مشعوف دیگر شود قوی او را از خانه های خویش در یافت باید نمود
و خانه که او قوی باز قوی دیگر خانه هاست او را است که مذکور کرده ام

خواهد بود لیکن اگر در اول و هفتم خانه سیاره نشسته باشند در حمل
نسبه او قرار گرفته باشد بود و بعضی که اگر در اول و پنجم و نهم نشسته باشند
هر سه قوی یافته شود بهتر باشد و بد و دوم خانه نسبه سعد اگر بهم رسد
موجب خرمی و افزونی دولت گفته اند و در سیوم و یازدهم
نحس و سعد هر دو نیک تر باشد شمرده و ششم خانه را هم بخواص سیوم
و یازدهم مقرر کرده اند اکیاتب دیگر بتحقیق رسانده که اگر افتاب و
زحل بر کلی یا از کلی در هفتم مقیم بوده باشند و قمر بر کلی در دهم
نامبارک خواهد بود و مریخ در هشتم و دهم و ششم و نهم اگر مشتری و
در ششم و هشتم و دوازدهم و زهره در چهارم و هفتم و
عطارد تنها در دوازدهم از کلی مفرد مذموم شمارند و مشتری
که قمر و زهره معهود ولکن ما خوف [illegible] نشده باشد اگر در میان دو
سیاره منحوس قرار گرفته بود زیرا که این آثار بند و ربدا
است و بقول بعضی نشان از مرگ مفاجات دارد بقول دیگر

میگویند که اگر در سیوم و ششم کلی افتاب و زحل احتراق
یافته باشد مبارک بود و اما در شعر انکه مشتری اصلی
مملوکه بر طالع [illegible] خود را فایض خواهد بود و بعضی گویند که [illegible]
خورشید بجای کلی سیوم و بود زحل در ششم منقطع [illegible]
و این خالی از قوت [illegible] را بعید از قیاس میدانند چون [illegible]
دوم و سیوم [illegible] و مریخ در هشتم یا با سیوم مقترن گردد [illegible]
بود و بود باشد عطارد و مشتری در نهم و ششم و دوم
سیوم و چهارم و پنجم [illegible] مفرد که بهتر دانند مگر بود
مشتری [illegible] ششم و اما شعاع [illegible] نظر بود [illegible] نظر اختلاف
میدانند و سکونت زهره با اول و دوم و سیوم و چهارم
و پنجم و نهم و دهم [illegible] خوب و [illegible] گفته اند [illegible]
اگر در سیوم و پنجم و ششم و هشتم و نهم و دوازدهم [illegible] قرار
گرفته باشند از مفسدان [illegible] بود هم [illegible] نظر خواهد [illegible] والله اعلم

بعضی ایشان میگویند که در ماه تولد و یکی در روز تولید ساعات سیارگان
مقرر خواهد نمود و در سفر ساعات یکیم ماه بهاگن از اشتمی تا پورنماسی گر
ایشان روزها را جولات شکلگن هر نامند تعریف کند خلاف آن ممنوع
احتراز باید کرد و هر گاهیکه مشتری در برج اشد و اهاانجام
انجمیات ایشعر [illegible] در اشاه و تقوات بعضی در انسان ساعات
طلوع مقرر ساختن سزاوار نیست و در ماه جیتهه اگر برد و از همه او
جیو جیتهه [illegible] کلان نگفتند حکم عالی داده اند باید کرد و
[illegible] باید که در سنکرات طلوع ساعت ملکاوی مور
نمو از ماهها ماه ملکیه و بهاگن و سیتاکه و اکهن و اسادهه را
باید کرد و نخش اتسونی بهرنی و اسلیکها و ابراهها و سروان و
و تیتهه ها و پورنیم و [illegible] و مولا و پوربه اسراع در ساعت
ملکای هر باید و لکن [illegible] و تولاد و میس و برکهه را بهتر گفته اند
تعرا ز روز [illegible] و [illegible] و [illegible] و دواد [illegible]
هرچه بار خوبست باید کرد والله اعلم بالصواب تمام
[illegible] حوت

هرچه بار خوبست باید کرد تمام بیاید پرکردن در بیان ضمیر
تقدیرات متفارق که ائمه این زبان هندی پرشن گویند ضمیر
طالب اسرار نجوم مخفی و محتجب نخواهد بود که بروج دوازده گانه
خواص سه گانه میدارند اولها منقلب و ثانیها ثابت و ثالثها
ذو جسدین نسبت که بزبان هندی موسوم چر و تهر و دوسوبهاو
گشته بند [illegible] اما بروج خواص میگویند را نام نهند و لکن موقوف باتک
شبانه روز نصف انصف تدویر میدهند خیالخانه [illegible] مقرر
شمس [illegible] و چهاردهم [illegible] وقت در از اسیر
خورشید طی نمود می شود و در ایام معتدل النهار نظر باعتدال
داشتن بهتر بود و در هنگام قلت و کثرت ایام و الیالی خیال کمی
و زیادتی انها مجلس مناسب درایه حمیری میدانند و میگویند که در اعمال
مقرره برین طبعگ از سنکرانت حال هر قدر جز ورکه گذ
بس همان قدر درجه از آن لکن کم کرده عمل درجه منقضیه پیایین انقضا شد

انکار رندگو باقی ماند یک اثرا از هنگام انتشار رسیدن سحر عامل وقت
تنید ارند چون تمثیل اتفاق علی در صدر نوشته لهذا از تکرار بار ما بدیگر
بطریق مود کار هست در باقی بر الکن که بسیار مستحسن می نماید تردد گردد
مشغول مانده که هر قدر رکهی و پایک اوراکر و رنا وقف مطلوب کرده
یک دریافته بضرب شش کانه محذور رکهی دیه روزهای گذشته
استخراج نتایج عامله را شمار نمود در آن آمیخته طرح سی کانه دهند طرح
محصوله را الکن ماضی و خالص را الکن حال قیاس نمایند برین
تمثیل موقف که فاعل مذا میکار رم یک و نیم پاس روز
قیاساً بر آمدن یک الف دو از ده که بیرا ضرب مذکور دادیم انفصال
و طرح عدد حاصل کرده دیدیم روز منقضیه سنکرانت شنکهبر است
نوعی ضم کرده یکصد عدد مفهوم حسب طرح مسطور لعمات اور دیدیم معلوم
گشت که گلی سنکهه و کنیا ن و انولا اکثر گذشته و بلکی بر سیحاک درجه
دهم ناطر نمود غالب بیر جه یازدهم است والله عالم بالصواب

صواب پس بر الکن که شود اثرا دریافت باید نمود که از کدام قسم
است و برج ماه و خورشید از کدام کدام اقسام بعد ثبوت
این معنی مضمون سوال سایل را شنیدن غور نمایند که از کدام خانه
تعلق دارد و خانه منسوب از الکن مذا منظور نظر کدام است و ماه
و مهر منسوبش ناطر حین از هر یک اقسام طرح موفق نطعی
انجامد فهو المراد و در صورت منافقت طرح اخفوا این معنی که بر آید کار بالکلیه
موقوف یا قدری قلیل خلل لازم باب الزم پس بهر مهجانه
یافت و نایافت مطالب بقیاس او دریافت کرده دیگر
کاست کوی سکندار سامان کرده دیدم ابن محمد ان کنج زبان مضمون
انگوکهای پرشن حکیر را بارها زبان تضمین نموده مفسر احوال منکر دد
بیت چر لکن مو ایس اجر بن حیند رمان سوبح بهی هو فایکر
هو لابهه هو وی سو بهاک و سبهه کالی بهی هو مثلاً شخص که نام او
از حروف متعلقه برج قوس باشد می شد بر این حصول صحت بدن گو

آمدن ملکی مبکهه بسوال خود برائی در باب مضمون سیوای راکھیه گشتم
ولکن مذکور را آنجا نه اولاً که منسوب الیه برائی در باب آن رو بطالع آن حسام
قائم کرده ستارهاء جائی که زحل و مشتری بوده همانجا که دراً هشتم و
دیگر لگنها را معلوم گردانیده جابجا علی الترکیب تمیز و دیگرها را آنجا بنهادهاند که
نشانده‌ام جداگانه باین ترتیب مرصود کرده دیده اند ...

مین | برکهه | مبکهه برسپت سنیچر | راه | منگل و | حیدمان | سورج | کیت | سکر و | ۱۱م

چون بسر احکام آمدم اولاً شدت حرارت از طالع انسان ... لگن مذکور

مذکور به تشخیص رسید بنا از خواص آن لگن و صاحب شرف هم
در یافتم که نظر مقابلت میدارد دریافتم که قبل از این ترا بسر سام
و صداع دموی شدن گفت بلی بعده چون غور بمعلوم دیدم
که درین ایام مریخ آتش نهاد با ماه ابر دنبال لعو بسر ذابه سرطان نشسته
است و آفتاب کرم خو چون قرص در ترازو رسیده بلهیبوط
که آئین تسکینش بدین معنی بود که رخت آتشی نهاد ان عالم مالا یحکم
رب العلا باب دریای خضرا فرو رفته و لطوفان باد در آمده برو زبر
کرده یقین است که بسبب اختلال احوال خود نا بحال حاکمان
چیز دارند یعنی از مضرت رسانی و شراره افشانی باز مانند والله اعلم
۲ ذو یه اول بدستور و ضمیر دیگر دارم سالمی کیناان را آسی در لگن گر
فال برای ابتدای کار ربنگ و کشایش رزق ملتجی به منجم کرد بدید نجوم کامل
دورایک چون به ابجد را علی الترکیب معلوم فرموم بموجب مذکور
دا اتفاق خانه سیم بود درست افتاد

مخالف

[marginal note, partly illegible] ... در ماه ... و در باب ... بود ... عالم ...

کرک
سنگه کیت
منهن
بده
شکر
سکه
برسپت و سنیچر
چند رمان
راه

چون این طالع سایاک لکن مسطور یازدهم که خانهٔ امالست یافته
و در انجا سه سیاره داخلند اوّل عطارد که بمقام مربی خود
فرحخانه نشسته دوم شمس اوهان که بمکان زیر خود که موشت سائی
شهرت داره قیام کرده گویا در خبر از استقامت باوج سروری
سیوم زهرهٔ عیار چون لولیان فجار بطرح محبوبانه بر امن حشمکری
با نهانسر کرده است گفتم که ضمیر تو یک امید اتمام مکر خیال

میداری گفت بلی مراد اولیتم که دلک عمر را بمعلم
گفتم که اگر سال و عمر تو رحیم تو مقتضی امید اقی ملکت شمسی
تشستن بخدمت علما بخوانش که کرده از فضلا شده بیدی
سرفراز نشود شاه را هم مدد و نیاز نشود پس سلطان
خواهد کرد همه را زیر دست خواهد کرد ثم بعد خیال
ضمیرهای دیگر گذاشتم غور نموده گفتم که امید حصول خدمت از جناب
سلطان تو ست نوشتن سرکاری بامعرفت لوکی کو ما
درماست میداری باز گفت ارادهٔ ام همچنین بگو که برامد کارم
گفتم این حالا که دستان زهره از حساب انس و سابر اس تو یافته
روی شاهد خورمی خواهی دید و چون زهره بحضور تو یارا
محفل که دین از اقران و همسران خود بطرح مربی و فوقیت خواهی
و دلیل دیگر اینکه چون افتاب عطارد را از بس ها حسبت مید از د
ترا هم اگر بر غایب هموطن او ملک از هوا جوانی خود بنماید و نظر الطا

بر کمال نعمت شامل و فاتکه بخدمت ... حالات یا لصنعه میداری

ترا بر خوا(ه) و ممنا ... که در خانه دهم که منسوب بکار معاش مالک

زمان یعنی زحل ... قرار یافته و مشتری اصغر الوان

که همز ... ارض است یافتی که این بس خضیض ان منحوس مجبر بود

با اینکه مالک زمینی که در اندیار از همه زمینداران بدوست یاری کرد

تو شو و مبارک بر تو کار دنیا که یا کرام شهنشاه زمانی از مهر دو

اول ضمیر سیوم است میر العنایت ... در ... ظاهر نمود

بسرک جانکی رام ... خرید کرده ام مومی الیه با ... اقرار

که مال را همراه خود ... فروخته اخراجات محصول و

باد بدداری و غیره وجوهات ضرر ... اکرده باقی مبالغ حصه شما

انچه از ... خواهند ... حواله که داشته کوتهی انجاجو اهم

کرد لهذا فال میگیرم که درین کار ... الیه دیانت و امانت را

کار بند خواهند با غبن و خیانت را باظهار خواهد اورد ... نور

١١١

هر تو ... کرفته ... کرده اعمال ... خطرات ... حیت

خبر بر کمانداشتم دیدم که ... ماک ... حال

تیر فام که حالا نا طرالست ... تمام ... درشب خوی او

در یافتم که چیزی سخت و تیر لعلی ... در خانه مال هم را که دیده بسیر

همچو اصل حلت ... دلیل ... بسیار ... لیت

خبر حاصل کرده ... خیال فولاد ... سنگ موسی

در نکند ... مفهوم خوش ... دم ... گفت که احتمال

فکر ... خوش ... سنگ ... خورد ... که بهمن این

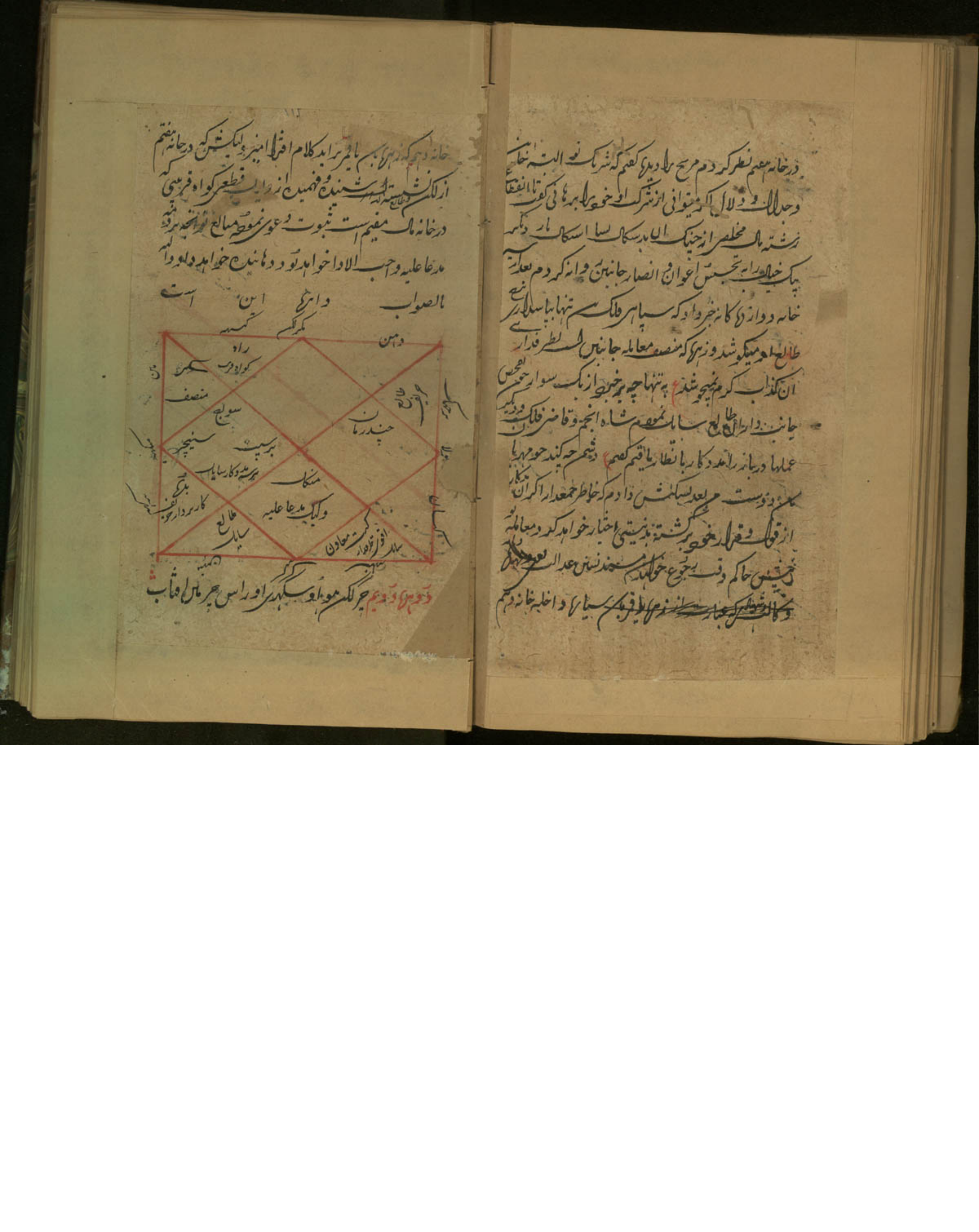
... دریافت شوو ... که ... سنگ و امین ... ک

اسرار عیب ... باید است ... سنگ ... فرد کونی

انشاالله ... غبار وسوسه ... از جانب ... یک

کلم ... در فضای خاطرم فراهم کرده است ... کرده

زبان ... فرامه ... الله ... باطلاع ... حکم



در خانه نهم نظر کردم مریخ را دیدم گفتم که شریک تو البته خاین
و جدال و دلال اگر میتوانی از شرکت او خود را بر هانی که تا انقطاع
رشته مال مخلص از چنگ آل بد سگال بسیار اسکال بار دیگر
بیک خیال دراه تجسس اعوان انصار جانبین روانه کردم بعد از
خانه دوازدهم کاتب خبر داد که سپاهی فلک هم تنها با سلاح
طالع اوست میکو شد و زهره که منصف معامله جانبین است نظر فدار
آن کذاب کرم نمیچو شدم به تنها چه برخبر بود از یک سوار جنس
جانب دار طالع سایل نموده شاه انجم و قاضی فلک و دیگر
عملها در باز راعد دکار با نظار باقیم گفتم دیدیم چه کند چو مهر یار
کار دوست مر بعد بسلطنتش دادم کر خاطر جمع دار اگر آن
از قول و قرار خود برگشته بد نیتی اختیار خواهد کرد و معامله
خلیفس حاکم وقت بحجوع خواهد رسید نسبتی عدالت
و کالت شعار که عبارت از زهره باقی بر سیار داخله خانه دهم

خانه دهم که زهره باشد با قمر بر آید کلام افترا امیر لیکن کسی که در خانه هفتم
از لکن شنیده است شنید و فهمید از روایت قطعی گواه فریبی که
در خانه مال مقیم است ثبوت دعوی نموده مبالغ تو خواهد برد
مدعا علیه واجب الادا خواهد بود دهانید خواهد داد والله
اعلم بالصواب دایره این است

دهم دیدیم جر لگن مو او سنگهی او راس جر مال آفتاب

سعد و کابع یجمه بهوجب راس تهه مین تا مهتاب ⁂ تمثله امروز ساعلی نولار اسی در آکرنرکدو ختم سئوال بدم مصمو ممو گرمرا از فلان سرکار مبالغ تنخواه خود که رفتنی اند یافته خواهدم برنیت او رایجه گشتن بندی معوم مدی سکا صورت ترتیب یافت

منهن
کرک
سنکهه
مکک
کیت
راس
سایاب
برسپت
سنیچر
سورج
چندرما
راه
بده
سنبر

چوند رخانه مال که بیت الاموال ساپاست مریخ را مصاحب دنبال دیدم بدل کعهم پت نگهبان لنند و بدشعادت نخواهند داد

منهن
برکهه
مسکهه
راه
سورج
مکک
برسپت
راس
چندر
سنیچر
کبت

اگرچه دلایل دیگر هم فایل تحریر و لایق گداز بود لیکن فرصت باطوال کلام نیافته بهمین دلایل قلیل اکتفا کرده قطع رشته سخن نموده ام که ماه از خانه لگن در هجم و از راس نوم در هفتم خانه نشسته است از هر دو خانه صورت حصول مقصود بر می آید فاما چون در خانه ماه حضیض است چنانچه گفتیم بالکلیه مبالغ تنخواه انجامید جز باقی خواهند

والله عالم بالصواب دوهره هفتم تهه لکن دو سو بهاو سنبلج
چند رما جر به اسیه که پتری یا تال مین هو لر جره ها کیسیر
مبار کنجان در اکس سنکهه سوال نمود که از سرکار مهاراجه بهادر
بخدمت تحصیلداری پرگنه فلان معزر کرده این ام به بنده که اهتمام
عهده مفوضه وبند وبست معامله مرجوعه بوجهی که می بایدازم
بوجه احسن صورت ظهور خواهد یافت زایچه نیب او کشیدم

بمط مرتب کرده دید

کرک سنکهه کنیان

راه سنیچر

چون کاره تحصیلداری تعلق باشغال از اراض مبدا است لهذا امیدار
تعلقه سپهرانی زحل را متلاشی شدم دیدم که در برج ثور نشسته نگاه
مخالف از لکن بدیهیم نشسته جانب لکن مذکور که همو سع طالع
سا بلست به نظر مربع مینگرد فی الفور این مصرع از زبانم
برامد نگهدار د خدا از چشم زخمش بعد تلاش صاحبخانه
نمودم در خانه بهنسیم یافتم و ناظر بخانه لکن نیافتم چون در بیت
قیام کرده است کمالی که موقعت مراج اقا و لوکه هم بجه طور
مشتری در چهارم و قمر در ششم خانه رفته اند بغیر از انفالرج و
چه ماه سعو و بهبو خواهند بخشید گراه کمرها که در با نو هم رسید
بخصیص کرالیده است این نهیدست منفعت از کجا
خواهد یافت که تحویل او خواهد کند اشت سپاهی حرج که مشر
مراج عالی کرده مقابل لکن سهاله جسیم کشا بنکاه بسهما
مینماید البته کار خو خواهد کرد اگر قابو خواهد یافت چون از جسم

همگی عمله او را ساقط یافتم صاف و صریح بفتم مبارک نا مبارک
خدمت تو شد بود در تحصیل عزم در قسمت تو شد خالکه کار
معهود ملازمت دیر نیابد و دشمن قوی که از متعلقان و همخانان تو
خواهد بود از قید زرها یافته بمنصب ملازمت سرفراز و ممتاز خواهید
والله عالم دوهرا هشتم چندر بیتهی راس جرمین تهی لکن تهی تهان
هوشه دهمن بهه هی سنکتهه کتی او دشمن نکر تهان هو تمثیل لامانکه
در لگن کیفیه سوال نمود که اراده سفر بامید حصول منافع تجارت
میدارم بکدام طرف بروم که طرفی بر بندم زایچه نیز او

برسپت
راه
بد
منگل
سورج
سنیچر
سکر

بود مشتری در بیت المال لکن بخانه اصلی خویش قیام میدارد
مانند گفت که مال منفعت البته بدست آید لیکن چو سعد اکبر از
مع طالع سابات در چهارم افتاده بهت صوری بفرد مال از
مالک منال بروی خواهد داد و خانه رابع منسوبست بمقام معزو
مسافر و مکان بزرگان از انجهت گفتن میتوانم که اراده مکانی کرده
بلکه بدانجا مگر از بزرگان و توطن گزیند بعوض جهت جدی از مثلثات
صوری شمالیست عزمت او را مضاف صوب ضلع شمال ظاهر گرددم
گفت که در ضلع خیال بخدمت مامونی خود رفتن میخواهم الحمد لله
قرعه فال ما را ده خیال مطابق افتاد بعد چو که به مال از
راس سایل مالامال یافته شد و صاحبخانه را در انجا مقیم دیدن گفتم که حصول
امید از وسیله زنکه دلاله و محتاله بیت بهم وصلت دو معشوق
عاشق شد موافق ساز یار نا موافق شد یافته می شود و بودن قمر در
بیجم موجب از دیار نقود است و هم اثار محبت محبوبان نو

پس مجموعه بدانکه بشباهت و مالیت از مدخوله دویم اول و بهترا شت

مره ارز و برکه از کنج مقصود بر خواهد نمود و جم اهتمام درستی ضرب

دار الضرب نهانی مختفی نهانی بوجود معهود خواهد شد اخرج

عشرت اثر که منجر بد بختی و مخبر اطوار بد شعاریست از مقامین راه و

کیست که از خانه هر دو فجار فاصله مساوی میدارند شنیدن و

دیدن می شود دو دلیل [illegible] اینکه خانه هفتم متعلق است بشرکت و

ضد پس شراکت زنکه مغلوک خصوصاً در منافع تبرت و معاشرت مستورا

مالدار بغیر از مباهی کاران کم عیار چه سود خواهد داد از جهت ان

ناپاک طینت مانند زهر در بند کاه سلطانی جا بگیر خواهد برگشته و مخ

که ناظر است بر لکن و خانه محبوب یعنی بخانه چهارم است از انجم و ستم کرند قوی بجای

خواهد رسانید و پس حاکم رفته اظهار بد شعاری شما خواهد نمود چون

خانه هفتم از برج طالع تو خالیست و مالکس براس تو بر دلک دارد

ازین دلیل میگویم که از انجا غایب و مایوس کرد دین سال اما عاقبت معلوم

و دوستی خواهی رسید یکمرد بال محبوب تو بسبب سعی فرزند خواهد بود و کنار از خود خواهد نمود

که حافظ مال است معه خط کمان شده و لغافه مالوفه هر جا که خواهی بود

بتو خواهد رسید والله عالم بالصواب هر طور ار و زدیگر چون در

زائچه غور نمودم مفهوم که در احکام خطا کرده دم حه اینکه زهره را

مونث ظاهر کرده دم محض غلطست بلکه میتوان گفت که شوهر کمشده است و

معشوقه سائلست که قبل ازین بعهدن ابکاری بسر کار خسر خود ممتاز

بوده حالا بسبب وقوع جرمی مولود عتاب گشته مقید شدن است چون حال

معاون مع یعنی کار داماد او تباه خواهد کرد دید خسر خشونت منظر

خالابکه بسوی سایات سم متوجه بعناد شود وان غریب الوطن

بخیال خوف ظاهری و باطنی درامن فرار خواهد کرد دیگر فی

احکام بدستور یافته می شود والله عالم دو مهره نهم بجز لکن

سوبج هوتهه دو سوبها و جب هو چند زمان شاد می او جا رہا ہے

کر کر هو بیکمان تنبلہ سوبج بهان جو دہ کر لکن مر سال [illegible] میماند

۳ مران

کاربیه دارم مَعه نر کاوان غله بردار برابر اورون بسیار کار
در فلان بازار رفته است چون عرصه تمامی ایام درم حجب او نظهو
امد موجب تعلق خاطر کردین فال باید دید که رو بطالع انها
برکدام طور است جلد خواهند امد که من بعد هم توقف باوه می شود

کرک
سنکله
کاس

سکر
بره راه جنیدر
سوم
منکل
برسپت
راس انها
سنیچر
کیت
شمر

بوبه بحالت در طالع انهاخبر باد معید بود و مقام موعون زهره البسم خا:
سرطان که ابیت و بانظر بوم مریخ که دشمن جان ستانست

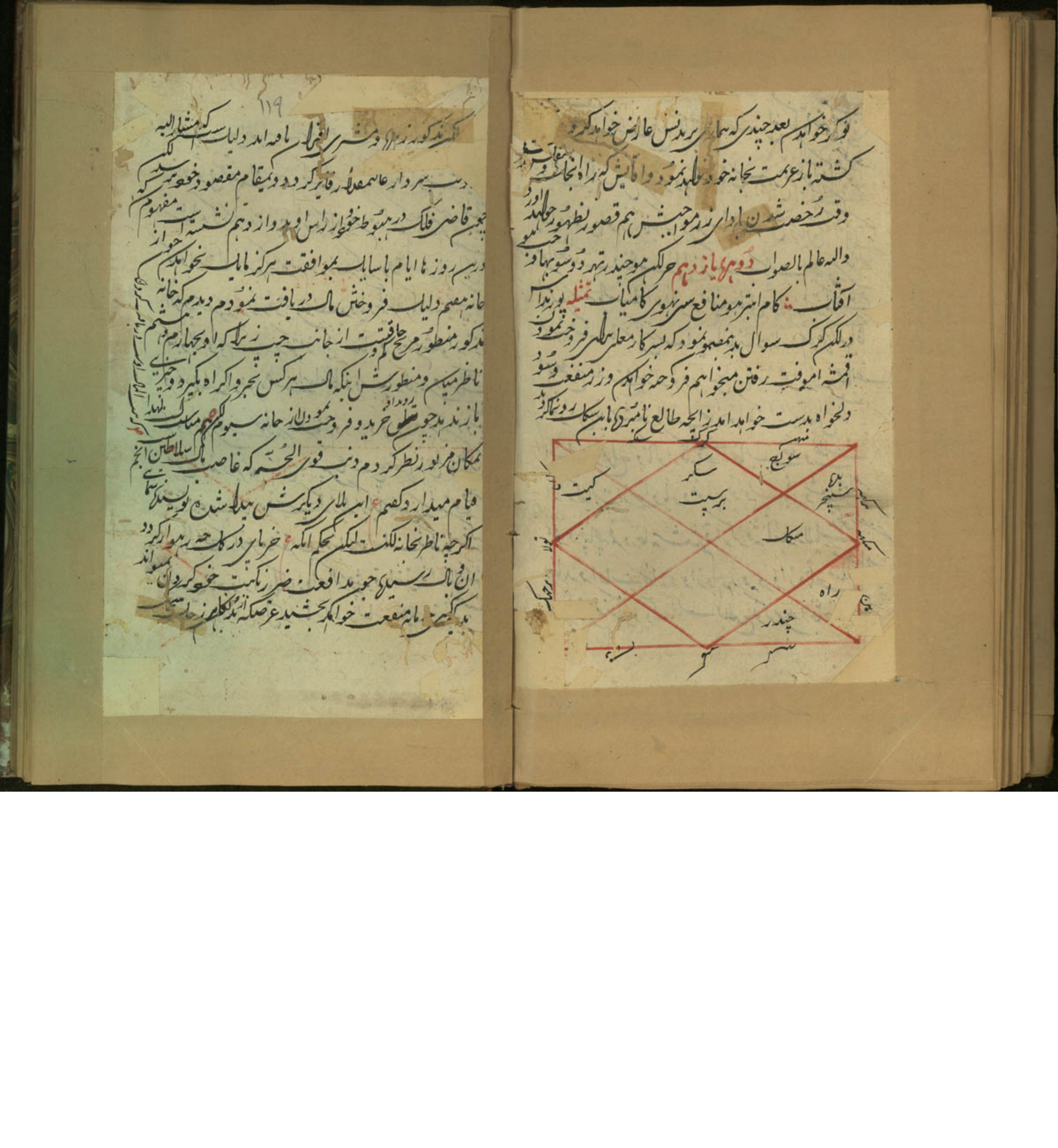
۱۱۷

ز بان نقصان انسان و حیوان بنظر می در اید چون شمس در اسد است
و از لکن هشتم خانه خوف واقع شدن کمانا در یافتم که البته سبب
طغیان آب تزلزل در بنای حیات مسافران اده یافته باشد و چون مجدا
سفینه که عبارت از برج سنبله کرده ام بملاح که نامش راهو تعبیر کرده
اند غالب که کشتی عمر زورق نشینان ابکرداب فنا رسانیده غرق
کرده اند باشد و نسبت قمر بهمین برج خاکی محض برانست که ابر خاک
غالب کردید قصه مختصر کرده کفتم که صورت امده غا یبان در بند نظر
خیالم که از بس ناقص است هیچ جه حاضر نمیکردد مکر خبر فجعب اثر ره
در دان عالم اب بامروز و فردا کوش زد خواهد کرد دید
بر عاب ایکه قمر ناظر است بر لکن ما از خانه معلقه سقر و الله عالم دم هر کرده
پس اوبی چنیدر جر لکن دو سو بها و سوم و چنیدر مانکر را اسر هو
دو بها که لامه و سنیت چیت او داسر پاس هو ممله الهاطو در
لکن میم سوال آن ممانده که بطور م را حتعلی از غاری نور در بحار سیده است

میگوید که همراهی من مرسلی مرو روان شو نوکر کران خواهم داد الهد
فال میگیرم اگر صورت شود کارم در انجا رو نماکرداد عازم الحضور
شوم زائچه کشیده احکام انجم فهمیده گفتم که برو نوکر خواهی شد
مگر از آزار بیماری هم خواهی کشید مستفاد الکلام گفت که جوی حیله رزق
بهانه مرگ مقرر است خوف از آزار بدل راه دادن بهتر نمیدانم زائچه این است

من
منکهه
برکهه
سکر سولح
مکال
برسپت
سنیچر
مرنخ
کیت
راه
حمد دان
کمان
تولا
برچهک

در حال برج طالع ورسیدن لیز حکم قاضی صاحب
انیک آنگس مسافر شود و پاسبان سپهر هم میخواهد که بمجوع خود
بمقام عمده او را فایز گرداند انشاالله تعالی همچنین خواهد لیکن
ممانعت ادخال مال از ترک بدر سکال بظهور انجامد
پس کیسه مال او از نقود امید خالی خواهد ماند مالک مقام
معزومه که اشاری از سیاره داخله خانه چهارم نموده ام باقای
او طرح خلت میدارد و در اس با مصالح العیص و مخالف
الخواص بنده اشته بالفت بهانه خواهد کرد باید پس اختلاف
او به ابرام او ناگوار ملکه لیکن انجا بسبب حد و غلط و
آزار که البته از مواد بارد خواهد بود بسیار دشوار خواهد
نمود چنانچه قمر در خانه ششم قرار گرفته تائید دلایل مذکور تو
مینماید و اقتاب بخانه دوازدهم رفته دروازه تلف مبالغ میکشاید
کما افهم میکرد که سایل بطمع نوکری بدانجا خواهد رفت و



نوکر خواهدم بعد چندی که بیماری بر بدنش عارض خواهد گردد
گشته باز عزیمت بخانه خود خواهد نمود و آفتش که راه انجا
وقت رخصت شدن ادای نذر موابتش هم قصور بظهور خواهد آورد
والله عالم بالصواب دوهره یازدهم [illegible]
آفتاب ؛ کام [illegible] منافع [illegible] تمثیله [illegible]
در [illegible] سوال بدین مضمون نمود که بسبب کار [illegible] فروخت نمودن
قمشه [illegible] رفتن میخواهم فروخته خواهدم و زر منفعت و سود
دلخواه بدست خواهد امد زایچه طالع [illegible]

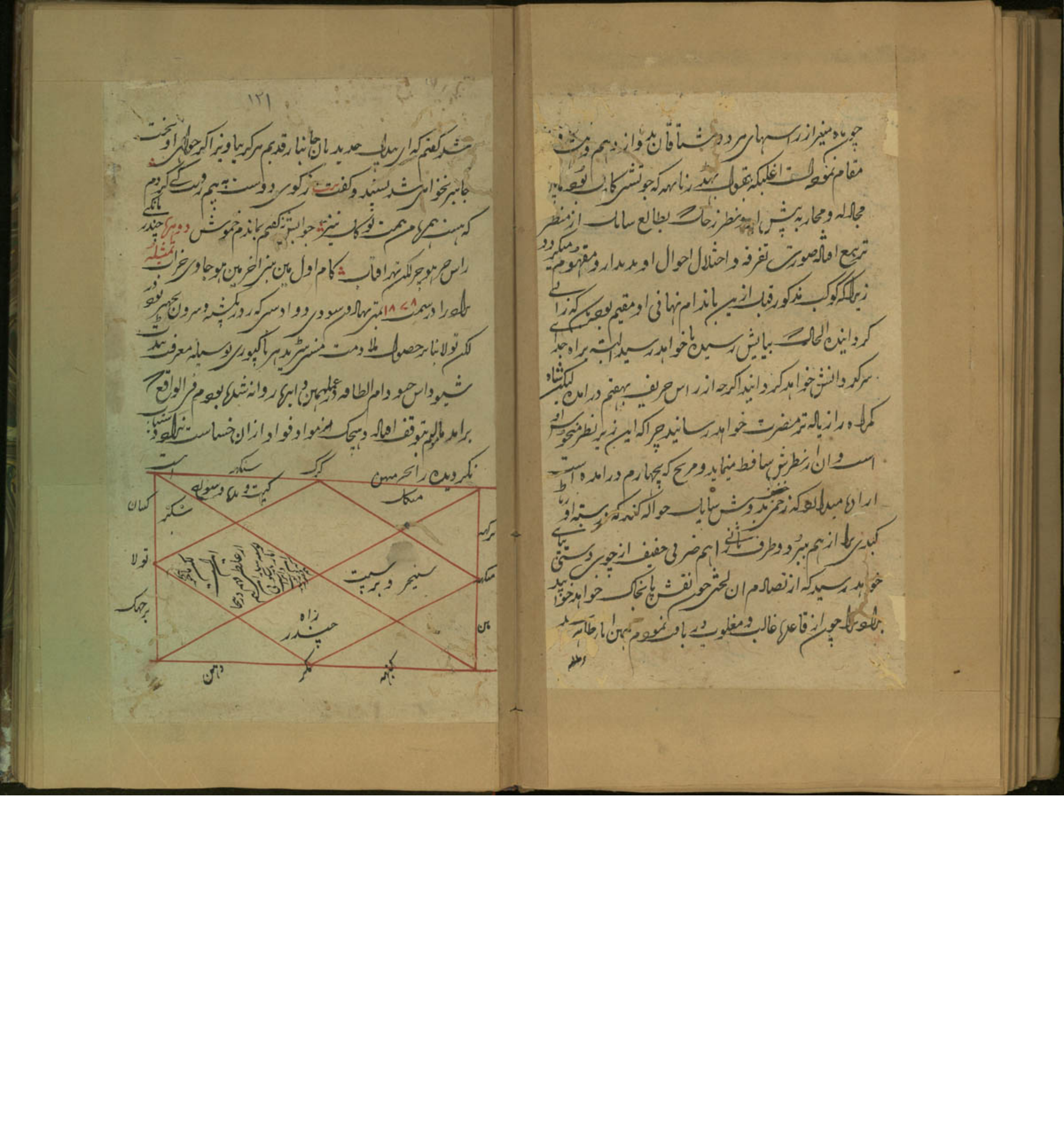
اگر [illegible] و مشتری [illegible] باقیه اند دلیلست که مشار الیه
[illegible] سردار عالیمقدار [illegible] گردد و بمقام مقصود خود برسد لکن
چون قاضی فلک در هبوط خود از راس او و از دهم نشسته است مفهوم
در بین روزها ایام [illegible] بموافقت هرگز مایل نخواهد [illegible]
خانه هفتم دلیل فروختن مال دریافت نمودم دیدم که خانه
[illegible] منظور مریخ [illegible] از جانب [illegible] زیرا که او بچهارم [illegible]
ناظر میان و منظورش اینکه مال هر کس [illegible] و اگر راه بگیرد [illegible]
باز [illegible] خرید و فروخت [illegible] از خانه سیوم [illegible]
مکان [illegible] نظر کرده دم ذنب قوی الجثه که غاصب [illegible]
[illegible] میدارد [illegible] این بلای دیگرش پیدا شدن [illegible]
اگرچه ناظر بخانه [illegible] لیکن بحکم آنکه [illegible]
[illegible] بدافعت ضرر [illegible]
[illegible] منفعت خواهد بخشید [illegible]

سیاهی بر این سایان نظر مرافقت گستاران نمیتوانند مگر خوش گ
از زبونی قسمت او انهم در نکبت است ارادهٔ معاونت میباید
شاید که نگاه مرحمت بر و کمالیوم لعد کهم که بهر این شخص فلبان المقدار
که عبارت از ذنب کرده ام بدر بار مذکور رفته امید بار با بی میدارے
اگرچه بحضور پر نور خواهی رسید و یا رخت سرخرنگ و سبز کبودی
که بوته هم داشته باشد و اکثر از آن دستار و از بن شلوار دوز چلی
فروشید مگر مبالغ قیمت انها هنگام د دلبسیار قدری وصول خواهی
کرد و چیزی تلف خواهد شد والله عالم دوهره دوازدهم جر لکن دو سو بهادو
سوبح چند ر چراسته تهان بی : الیسی ساعت بیچ خطره جان مال و جان ترشد
تمثیله غریبا شاد بوقتی که زبانه از یا یاس گذشته بود در لکن سمه
سوال معه که از عرصه عنقریب ارتباط مواصلت بر نگه فاحشه که
چهیا نام دارد سیاه کرده ام اگرچه معشوقه عاشق نواز بخلاف را ه
رسم دلربایان ببدل آن کدا از اختلاط و التفات ... از صحبت

۱۳۰

... میدارد مگر شیخ بار الله که یکی از واصلان قدیم و جانثار آن
حمیم اوست با وجود معرفت دیرینه که از عهد طفولیت میدارد
الحال بسبب عدم رواج نقود ... ابر ز اخلاص
خاص بحک ... مالوفه جوهر شناس کم قدر تر از عیار نکاس منماید
ظاهراً و باطنا انعام مرداد از دو از راه تغض و بی تکلام و سلام مخلصانه
هرگز رجوع نمیکرد بلکه گاه بگاه برمز و اشارت میگوید که اگر قابو
خواهم یافت فهمیده خواهم گرفت لهذا فال میکنم که حال بخوا بسته
اگر نامبرده بمقابلت و محاربت پیش خواهد امد مغلوب خواهد شد
یا برمن غالب خواهد امد از زائچه نب اوا هست

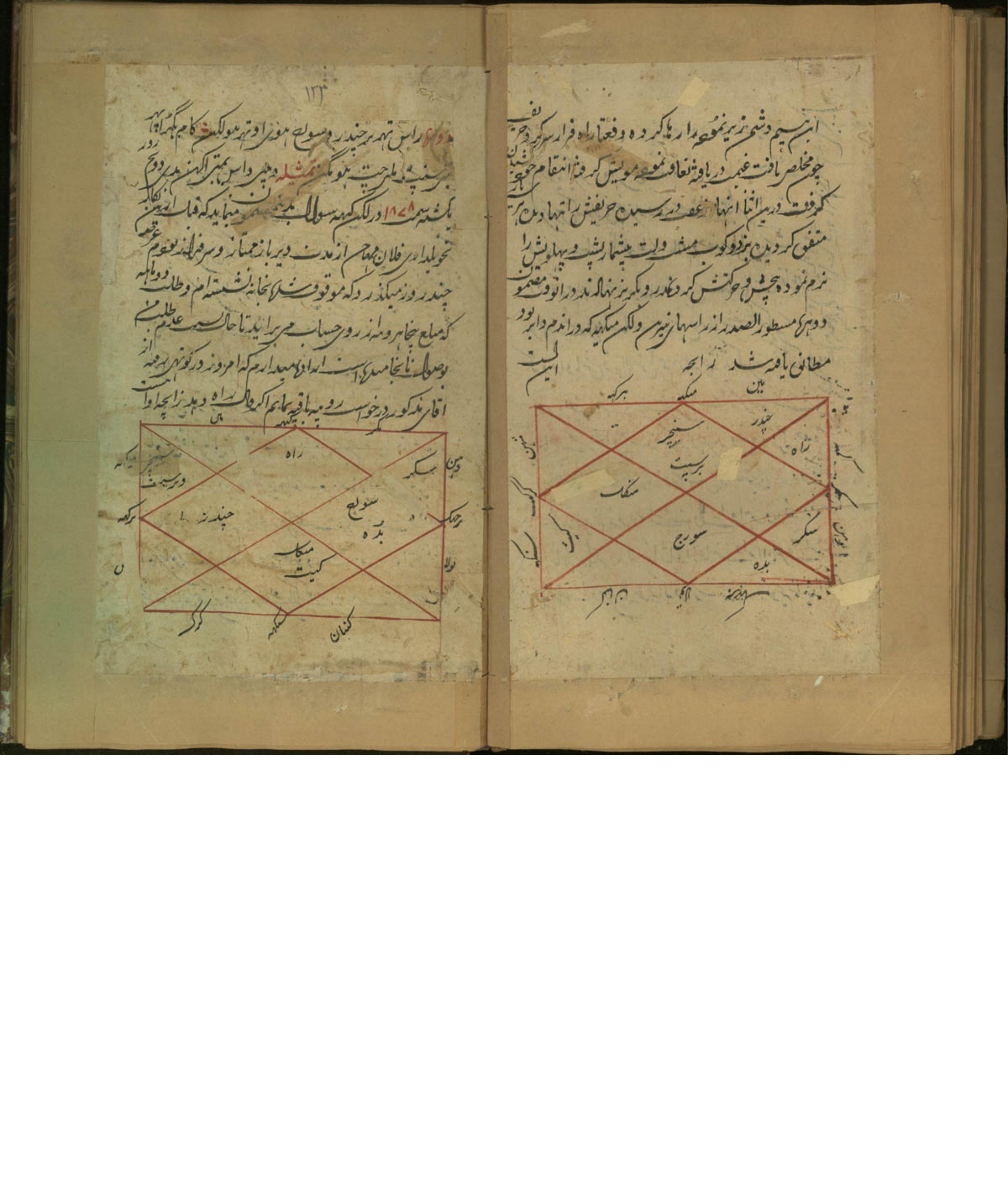
کنبهه
کمر
راه
حنید
بر بسیت بن
برجهک
سیپر
مسکان
تولا
مبکهه
بد ره
سنگ
برکهه
سوبج
کیت
مهنم
گرگ
سکهه



چون ماه منیر از راسهای بر دو شتافتن بد و از دهم وقت
مقام نموده است اغلب که بقول بهدی ... نه که جوتشی کابل نوعها
مجادله و محاربه پیش آید نظر زحل بطالع سایان از منظر
تربیع افتاده صورت تفرقه و اختلال احوال او پدید آرد و مفهوم میگردد
زیراکه کوکب مذکور قبل ازین باندام نهانی او مقیم بود ... که زایل
کرداند الحال که بپایش رسیدن باخواهد رسید البته براه جد
سرکردانش خواهد کردانید اگرچه از راس حریف بهفتم درامدن لیکن شاد
کمراه را زیاده تر مضرت خواهد رسانید چراکه این زیر نظر منحوس او
است و ان از نظرش ساقط مینماید و مریخ که بچهارم درامده است
اراده مبدا ... که زخمی بدوش سایان حواله کنند که رسته او رابطه
کبدی ... از هم ببرد و طرف ثانی را هم ضربی خفیف از چوبی دستی
خواهد رسید که از تصادم ان لخت حوش نقش یا بخاک خواهد خوابید
بالعور ... چون از قاعده غالب و مغلوب دریافت نموده ... بهمن ما ...
اطلع

شد کفتم که ار ... حدید بان جانبا رقدم سرکرده او ... اکر حوالی او تخت
جا ببر نخواهی شد بسنید و کفت ... زکوی دو دست بهم زده کرد دم
که هست هم ... همت توکان نیز جواب ... کفتم باندم خموش دو ... چندر ماکی
راس ... هو جر للی ... افتاب شکام اول ... اخر ... هو جاوی خراب تمثیله در
... را در ... ۱۸۷۸ ... سود ... دو ادسر که ... نکشته و ... ... در
لکن تو لا ... حصول ملاقات منسش بدیر ناکپوری توسیله معرفت بند
شیو داس حو دام الطافه علیهم ... روانه شد بعوم فی الواقع
برامد ما لوم بتوقف افتاده و هیچ ... مواد فواد از ان خسماست ... شتاب
نکردید ... راحر مهن ... است

والله عالم بالصواب دوم هر چند بهوا و سو بهاو چشو لج لکن جرئت نمی
یارد در باتیر کرد وکهی من غوطه کهائی تمثیله در سمت ۱۲۰۷ امکان
بلدی تبرس که رو بی نجفی بود دو فرشته [illegible] زیارت و صحن
و مقدسه جناب فاطمه علیها السلام و حضرت امامین شهیدین الهمام
رفته توهم بعد از حصول سعادت استان بوس مقامین مذکورین
مراجعت نمودم متصل مسجد شیخ سلامت علی حکیم رسیدم [illegible]
که دو او باش فربه الاش باهم در او بخته اند یکی از انها که کم عمر و طالب
بود حریف خورد سال منحنی الباب را زیر نموده مشت زنی میکند
صاحب مم اتفاق حسنه اینکه دو نفر بد وضع دیگر که در عقب بد دکار
این نصرت عار بودند او رش متخاصمین را از دو بماشا
نموده بد وبدند زیر دست شتر دل را و اهمه و دغدغه باین نوع
در خاطر پیدا کردید که اینها شاید از جانب داران طرف احیانا امده
در کمک او در ایند مباد که فرا رسند و زد کوب نمایند از توهم

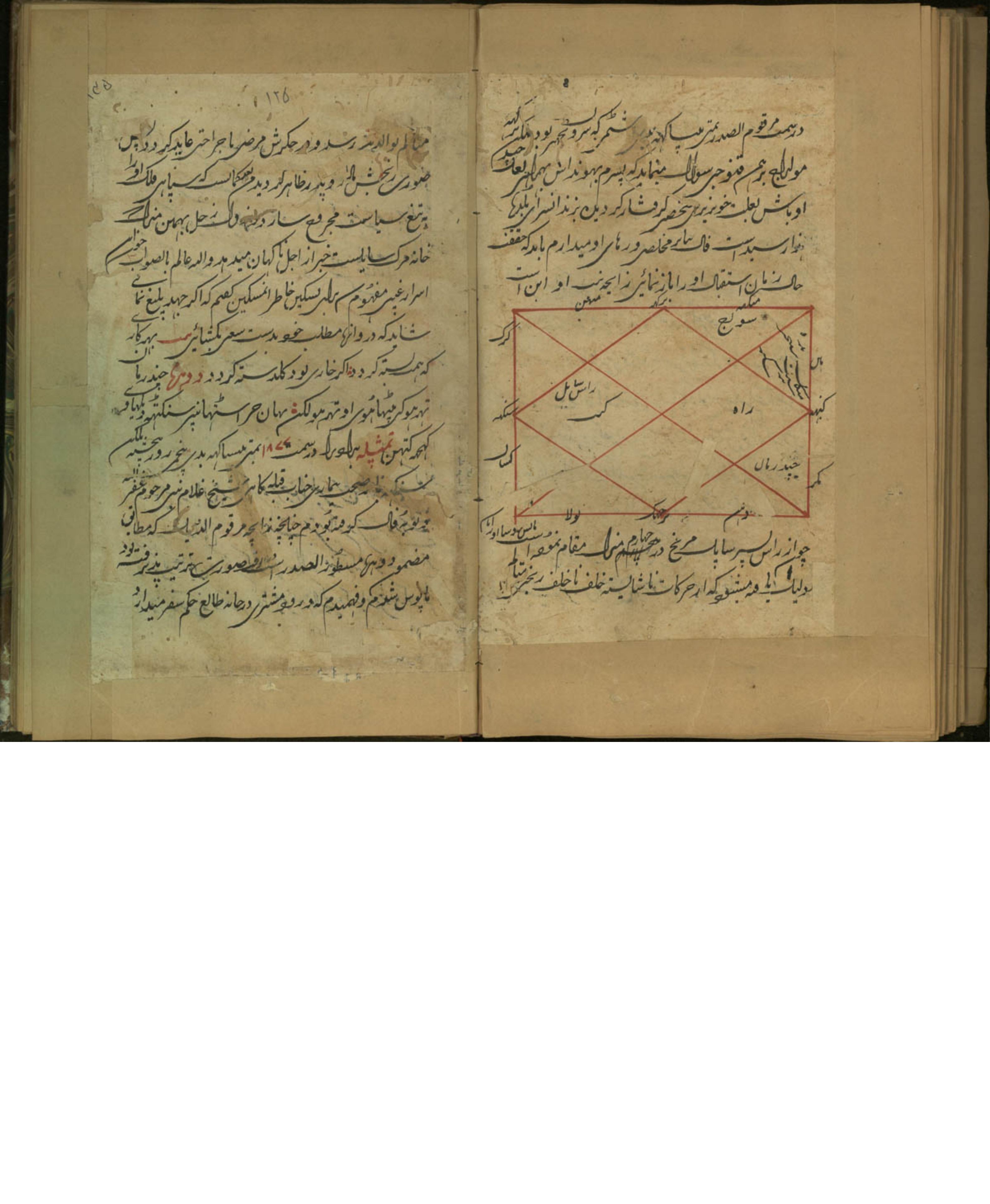


ابن سیم دشمن زبر نموده را رها کرده و فعتا راه فرار سر کرده
چون مخلص یافت غیبت در یافته تعاقب نموده مویش کرده انتقام جو
کرد وقت و درین اثنا انها ضعف در رسیدن حریفش را تنها دیده
متفق کرده دین بزد و کوب مشت و لت بیشمار پشت و پهلویش را
نرم نموده پیش و حرکتش کرده غدر و مکر برنهاله ند در اتو و مضمون
دوهری مسطور الصدر از راسهای نیرین و لکن مبادا که در اندم دایر بود
مطابق یافته شد زایچه این است

دو ۶ راس تهه بر چندر و سورج هوی اوتهه بو لکن کام بگهراها
بر سنیچر ملی حیث بو مگر تمثیله دیبی و راس با همیتر اکهن بدی دوج
یا گشته سمت ۱۸۷۸ در لگن کهه سوال بدینمن مینماید که فلان ابن فلان
نحو یلیدا ... فلان مهاجن از مدت دیر باز ممتاز و سرفراز بود عرصه
چند روز میگذرد که موقوف شده بخانه نشسته ام و طالب دو ماهه
که مبلغ بخاهر و انه از روی حساب می براید تا حال سمت علم طلب
از وصول نا انجام مهدی است امروز در کوتهی
اقای نده کو در خواست روپیه باقیه تمام اگر واک راه دهد زایچه او این است

چون در بیت الملک راس او مشتری بود و نموده است نه بخواهی
مخواه بی طلب بوصول خواهد انجامید لیکن چون زحل در بیت ... رسید
بمقران او کند دیری غالب بود توقف در انجاح مطالب بظهور آید کما
که از شومی همین کوکب النحس یا از ملوم رده النحس که در دوازدهم نشسته
است آثار بیکاری ظاهر کرده است پس چون سعد اکبر در فرح خانه قیام میدارد
هیچ غم منیست انشاالله تعالی عنقریب ساید خورمی در پیش نظر او
جلوه گر خواهند و هم نزول قمر در خانه سیوم که شرفگاه او است باعث
دلیلین میدارد به یکی المه ادخال مال در کیسه املاک کند دوم اینکه از
جلوس مقامی عالی مشرف سازد پس از بن برهان اعظم مبتوانم گفتن
که سابات را بار دیگر بکوتهی ره داده دستور سابق سرفراز بتفویض سر رشته
متعلقه خواهند نمود زیرا که زهره کامل جهره بشاشت مهر بجانب
اقای ساطان نشسته با صاحب راس نگاه دوستانه میدارد از ین جهت دلیل دارد از
مخلص ابد ستمی کرفتن نمیخواهد یعنی مالک کوتهی و کماشته او را هم نظر بر

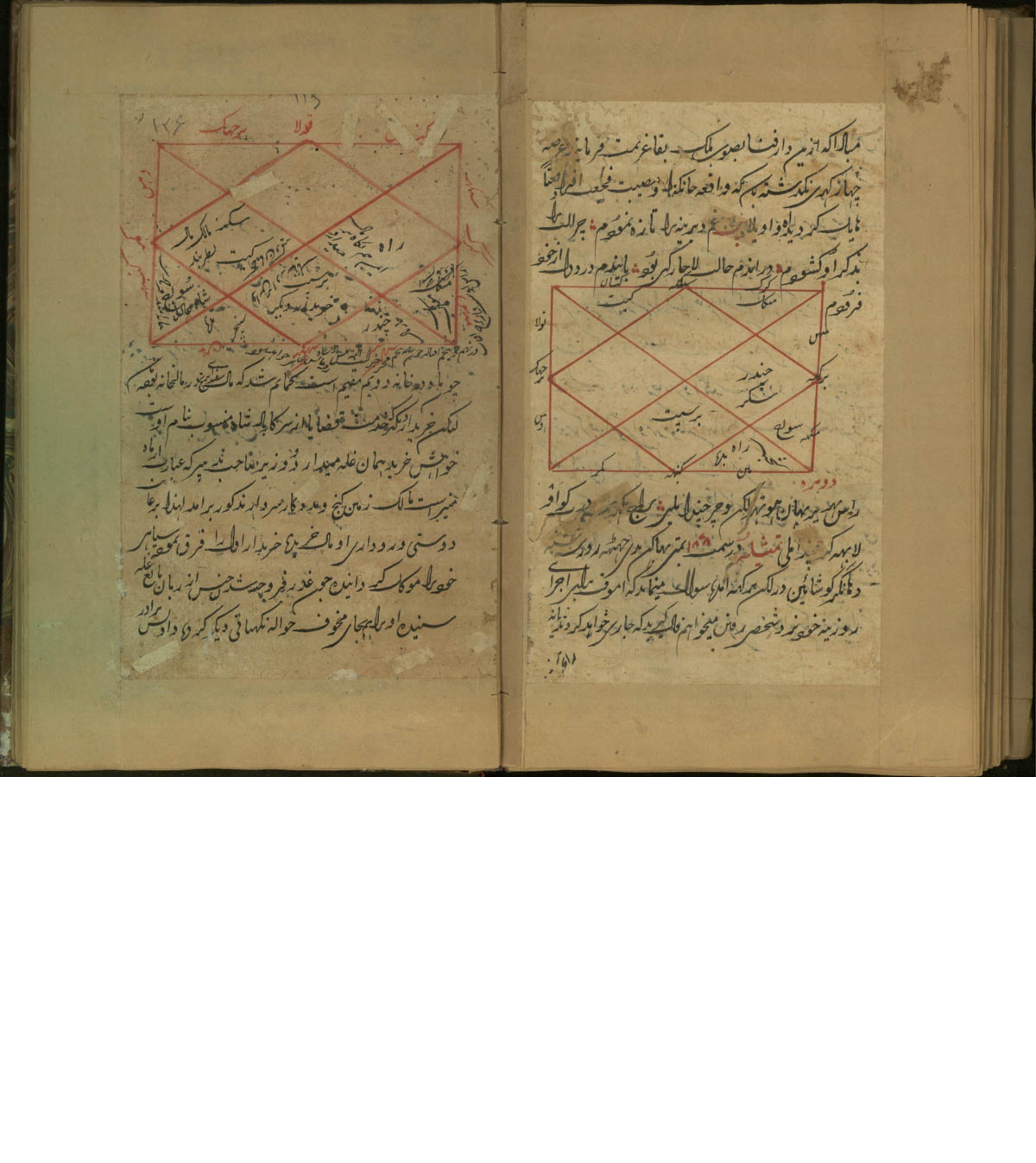
نفس بریست که موی الله ما زنگار خود بجا کرده و در مریخ و ذنب در دیر تتم نشسته
خانه رسیدی ابواب رنج و عنا را در بسته اند شاید که راه بارگاه
خوشدلی وا کشایند جلوس عطارد در خانه سیوم خبر از خوبی اعمال و ترویج
نقود و اشغال میدهد لیکن است که سکه ناش بدارالملک جهان جنبی
از سر نو رواج کرده و در سر ملک او سمال صلاح اموزد و مربی در دستور
او است سفارش نمودی مرتبه خواهد خورانید و تلخی صبر بیکاری را مندفع خواهد
کردانید و در خانه زهره ضد هبوط خود قرار کرده است چون مقام مزاج
منسوب است بخانه آقا یافته مشبوک بسیار کار کوتهی بدون نعو آن موکم ابتر
کشته و میکرده در کهم ای برادر بیت منشین ترش تو از کم دشمن ایام
که صبر که چه تلخ است ولیکن بر شیرین دارد الحمد لله که جایم در
اقای تو یافته میکرده در آخر الامر بنا بر ضرورت رخصت ترا خواهد طلبید زنهار
زنهار طلبی بکوتهی نخواهی رفت المصلحت والله عالم بالصواب دوم بیرهم لکن
جب دیگر چه راس برشمش و قمر خوف که چه راجاس بود وایران آیا بهر



در سمت مرقوم الصدر بمتی سپاکهه بدری شمر که سر و چهر بود ملکی کهه
مولراج برهمن قنوجی سوال مینماید که پسرم بهوندراس بهمان لعل جیدن
او باش لعل خونریزی بخصر گرفتار کرد این فرزند انسر ای بلدی
دخوار رسیده است فال مخلصی و رهائی او میدارم باید که حقیقت
حال زمان استقبال او را بازنمائی زایچه نب او این است

چون از راس سیر ساپک مریخ در خانه چهارم منزل مقام نموده اسم
دلیل آیده میشود که از حرکات ناشایسته خلف ناخلف رنجش تمام

مثالم بوالدین رسد و در حکمرش مرض باجر احتی عاید گردد چون
صورت رنجش مالر و پدر ظاهر گردیدم ممکنست که سپاهی ملک او را
به تیغ سیاست مجروح سازد و لیکن زحل بهمین منزل که
خانه مرگ ساپلست خبر از اجل ناگهان میدهد والله عالم بالصواب
اسرار غیبی مفهوم بر اثر تسکین خاطر انمسکین گفتم که اگر جهد بلیغ نمائی
شاید که در وا نره مطلب خود بدست سعی بگشائی سب بهر کار
که همت بسته گردد اگر خاری بود گلدسته گردد دوهره جیند رمانی
تهه هوکر میتها هوی او تهه هو لکن یهان حر استهانی سنگهه دیکهائی
کیهه کتهن تمثیله برابر دسمت ۱۸۷ بمتی بیساکهه بدی پنجم روز بحث ملکی
... صحبت همایون جناب قبله گاهی شیخ غلام نبی مرحوم غفر
... کرده بودم چنانچه ذایچه مرقوم الذیل که مطابق
مضمون دوهره مسطور الصدر است صورت ترتیب پذیرفته بود
مایوس شدم و فهمیدم که دروغ مشتری در خانه طالع حکم سفر میداد



۲۷۶

سایل را چون مال مقصود دست یاب نشده اراده میا از راه بیش
شاه عادل رفته انها رسید از ظالمان بادشاه که از داد و فریاد بود
بداد خود برسد و الله عالم بالصواب **مضمون دوهره چهارم** لکن
و وسوسها و سوبج و چند زمان کی راس هو یک بیک
اسان هو مشکل او بڑا السواس هو مثلا سحصیکه دمن از
درلکن برکه سوال مضمون که ولی نعیم مهد علی جدار
سرکار معلی لعلت هیچک قصور از خدمت ماموربر طرف شد
مجوس کرده بن الست بزای بدهای او فال میکیرم به بیند که
شاه انجم از برای خلاص جناب موصوف امر منفر مایند یا نه
حسب الله خواست موهی الیه زائچه که کشیده نوشتم
بدین برکت صورت
ظهور پذیرفت

زائچه مخصوص

۲۷

و اکثر در نشر بهار چون در لیبه راس سایل دست زدم
خالی یافتم لکن از نظر صاحب خانه مالامال دیدم و لیک حاصل سد که
بعد چندی حصول مال خواهد شد برعایت اینکه در لیبه لکن مدکور راه
و عطارد درامد راه امد مال را بند کرد که دروازه خرج بی اختیار
کشاده اند پس بنظر تحقیق عوان است و لکن معلوم بر که ابشتم شهید
که غیر از عطارد کسی دیگر مدد کار نیست چون انصار مفهوم نجامه
نظر بند بر شمس دیگر است مثلث مشتمه بود که بیرجال جمع و امانیز
راکه شفاعت نماید یا فی المنزح معاد اصلیکه اجتماع که بزرگ
یاو اگر چه از سر فخانه جانب لکن بینکیز دما مبسوط بطالع تو
اندکر هم نگاه خاوند نه نمیدارد و قمر که مالک لکنت اگرچه در خانه
مال از راس سایل است لیکن چون در سه ماهت عقرب است حکم
بر سعادت او نتواند داد مطابق مضمون دوهره کفتم در بیست و دو
نظر اقات خود دور اداله و سعر کاران نوع غالب که محسوس سد

بیت نداری مدد کار و انصار برای بعجایب صنایع کمر کار برای

روزی چند صبر کن تا ایام تو نیک بیابند شاید که ابواب خورمی بروی

تو کشاده شوند بحکم ایه کریمه ان مع العسر یسرا سیجعل الله بعد العسر یسرا

هشتم شهر مذاکه دستار مریخ موذی تمام خواهند شد و دستار عطارد

که مدد کار به طالع تست خواهد امد روی فلاح خواهد دید

بمقصود خواهی رسید والله عالم الصواب وهو علی کل شیء

قدیر وتعز من تشاء وتذل من تشاء دوهره سوم برای

تهه مین چند ر دوسلوج هونی اور چر هو لکنت آس هو وی نافس سکهه سنیت

کا اوڑهه جاوی جلی تمثیله سایلی بهار نام درلکن تو لا سوال هوگا

بلوم علی بخش از عرصه شه روز برای خریدن غله نفاصله

کرده رفته است حسن اتفاق بدیر نظر هو انجامیدن منفکرم لهذا میخواهم

که از روی فال حال او را باز نمای دائره کشیدم مدت سکان

مسکان گشت

[illegible]

شد که شاید با تش افروزی و مهنز دم گشتی مطبخ بالکه شاید بر بیرون

نو کر شد پس تمامی حال خاوندان موجب هلاک نوکر انست بلکه

تلاش امد خبر او در جانه هم رفتم رحال برای ساکن دیدم خیال موهوم

این شعر برلطیف السر چه خبر نیک بحالی خواهد اور در بسبب حصول ام

ولیلها اثار رحمت ظاهر موکد والله عالم بالصواب دوهره ششم چند

هود وسوبها ودسولج جر لکن استهه جو هون لابهه کا اوڈ نکار

سمجهه بهید کا ماحر جو هو مثلاً فی لاور خان در لکن برکهه امد کی سوال

نمود که بتوسلخانه سرکار معلی دام ملکه معروف دلالی چند بحر دو

بعیوض مبالغ بست و پنجهزار روپیه فروخته امدم

چنانچه حسب الطلب زر مدکور نزد دارو غه خدمت مزبور امروز

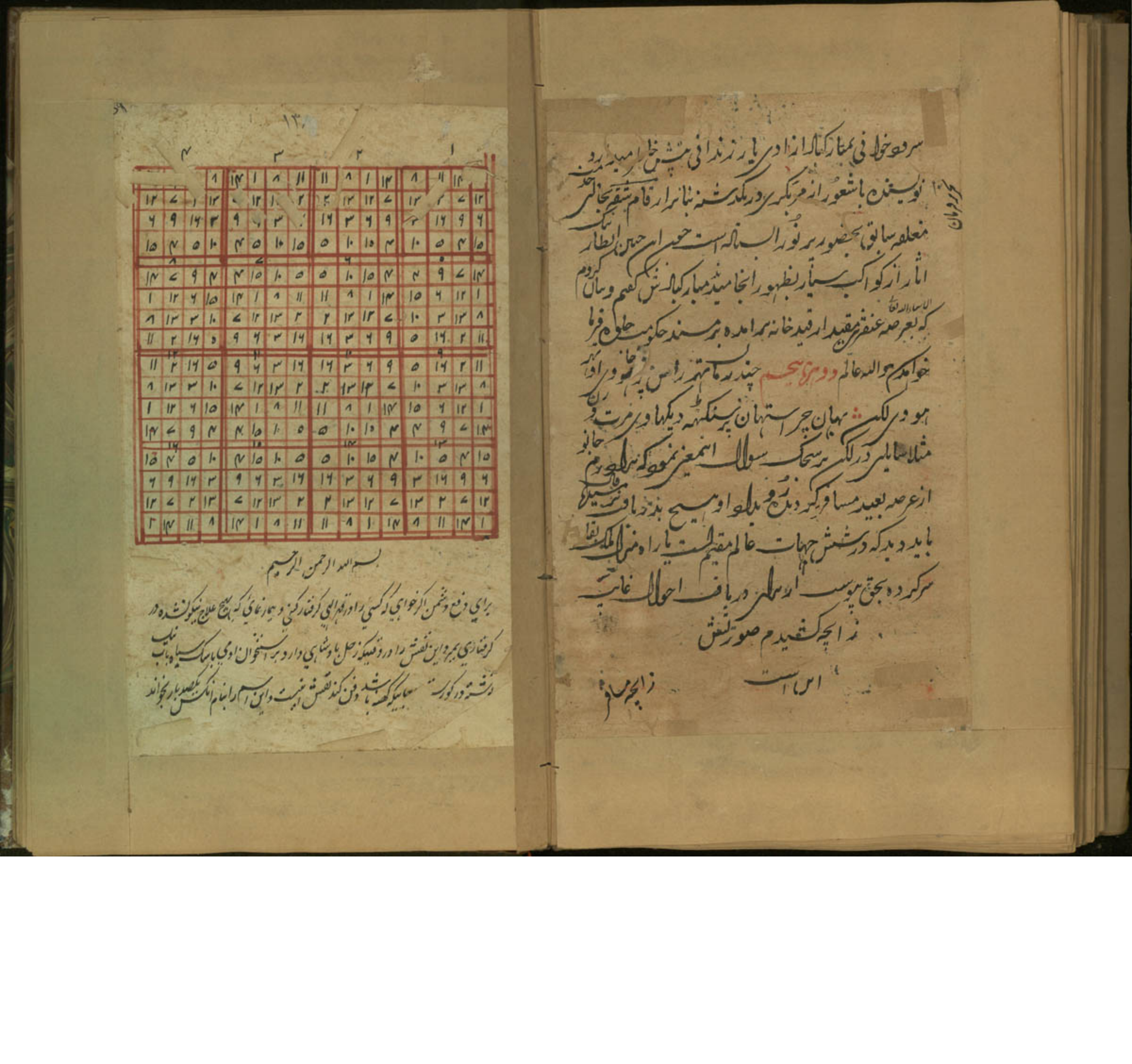
رفتن میخواهم فال گیرید که نزد مقرر الاوامر زر محصول خواهد شد یا

بلیت و لعل الذی زر انرا مانع و مندبور خواهد کرد نزد انچه

کشیدم این است

نور راه در خانه اول و رلکاه مقابلت بمو منکر خبر از مخاصمت
مبدء بد خصوصا هرگاه شریری بمرتبه اعلی میرسد از شرارت دمیکرد
وسپاهی تا کار خود نمیساید در مبدء ان مرد از خرج دمیکیرد
شرارت او موجب هلاکت مفهوم شدن چون در خانه چهارم که
منسوب [illegible] معزوم ماه ده و بال نشسته ظاهر است که روی
ندیدن با بحث [illegible] در پیوسته بی حصول نقاله اموال
بر بالا رفته بی سراغ شغل خدمت مفوضه او از خانه دهم حسم

حین ماه منیر از برج طالع محبوس که خانه مخلص وست طلوع نموده نفرح
در ایام که جانب صاحبخانه ناظر نظر دوستانه است دلیل مهر وری
او فهمیدن میشود و قیاس مقتضی منکرد که من بعد از حضیض نکبت
اوج فراغت صاعد خواهند سپاهی فلک [illegible] کار نیابان
هم بد و یار است راه چون راه معاونت گرفته بالجمله راه ملا
عوارض گشته در خانه ششم نشسته لولی حرج که در نکبت مهجوری
فرار کرده است سبب خیال دست داد وصال او بحرج در امده تدبیر

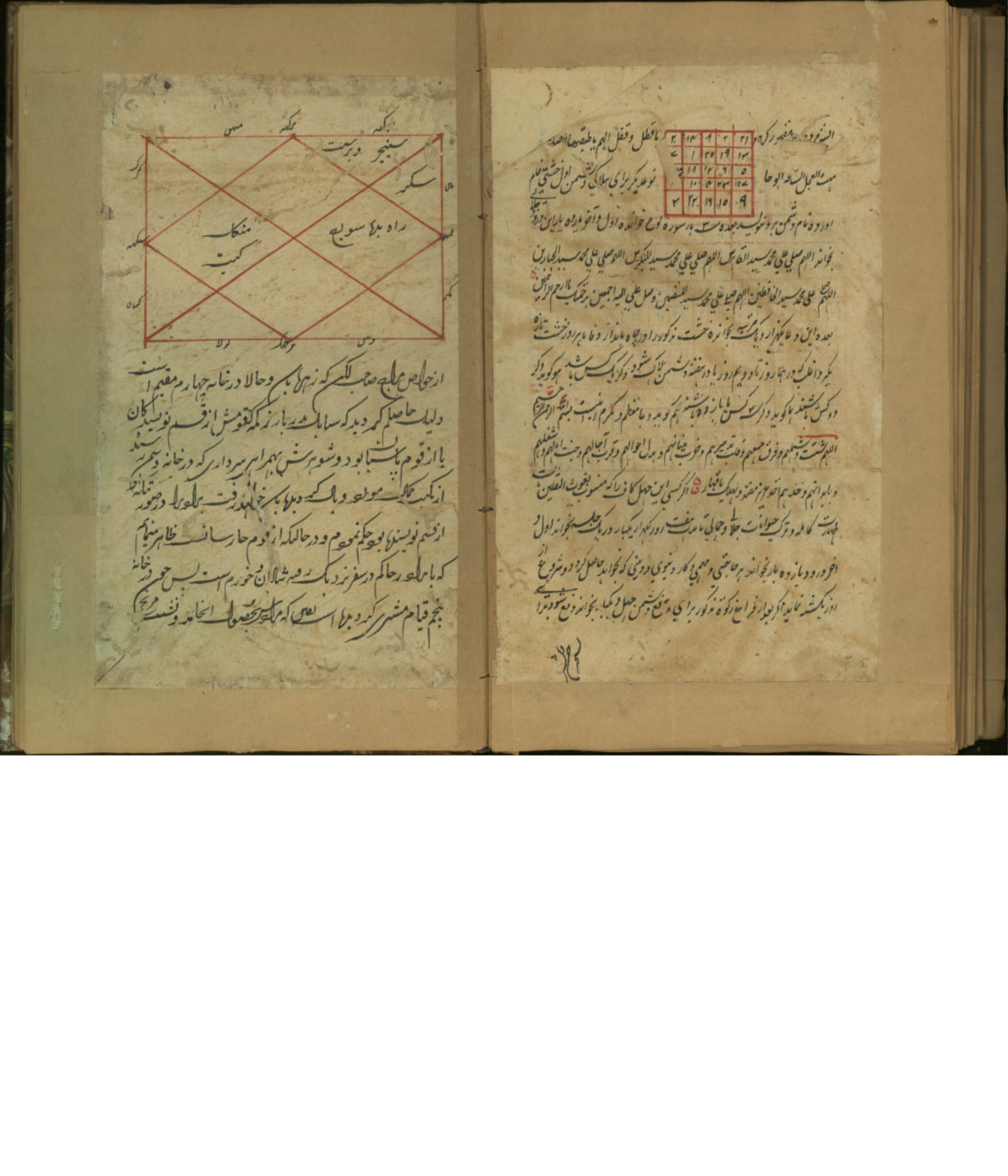


سرفه خوانی بمبارکباد ازادی یار زندانی پیش خاطر امیدپرور
نویسنده با شعور از مرتکبی در گذشته بنابر ارقام شفقت مجالس
متعلقه سابق بحضور پر نور السنه است حسین ابن حسین الطار
اثار از کواکب سیار بظهور انجامید مبارکباد ش که هم و سال گردوم
که بعرصه عنقریب مقید از قید خانه بر امده بر مسند حکومت جلوس فرما
خواهد هو الله عالم دو هزار نجم چند به ماه تهر راس پر نحوری از هر
هو وی لکن شهان جر استهان بر سنگهه دیکها وی مرت و
مثلا سایلی در لکن بر سحاب سوال انمعزی نمود که براه دوم
از عرصه بعید مسافر گردید مع بدلو او هیچ بدر باف
باید دید که در شش جهات عالم مقیم است یا راه منزل الملک البقا
سر کرده بجهت یوسف ارسلان در باف احوال غایب
زایچه کشیدم صورتش
این است
زایچه ماه

۴				۳				۲				۱			
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۹	۱۴	۱	۸	۱۱	۱۱	۸	۱	۱۴	۸	۱۱	۱۴	[illegible]
۱۲	۷	۱	۱۳	[illegible]	۱۲	۱[?]	۲	۲	۱۳	۱۲	۷	۱۳	۲	۷	۱۲
۶	۹	۱۶	۳	۹	[illegible]	۳	[illegible]	۱۶	۳	۶	۹	۳	۱۶	۹	۶
۱۵	۴	۵	۱۰	۴	۵	۱۰	۱۵	۵	۱۰	۱۵	۴	۱۰	۵	۴	۱۵
۱۴	۷	۹	۴	۴	۱۵	۱۰	۵	۵	۱۰	۱۵	۴	۴	۹	۷	۱۴
۱	۱۲	۶	۱۵	۱۴	۱	۸	۱۱	۱۱	۸	۱	۱۴	۱۵	۶	۱۲	۱
۸	۱۳	۳	۱۰	۷	۱۲	۱۳	۲	۲	۱۲	۱۳	۷	۱۰	۳	۱۳	۸
۱۱	۲	۱۶	۵	۹	۶	۳	۱۶	۱۶	۳	۶	۹	۵	۱۶	۲	۱۱
۱۱	۲	۱۶	۵	۹	۶	۳	۱۶	۱۶	۳	۶	۹	۵	۱۶	۲	۱۱
۸	۱۳	۳	۱۰	۷	۱۲	۱۳	۲	۲	۱۳	۱۲	۷	۱۰	۳	۱۳	۸
۱	۱۲	۶	۱۵	۱۴	۱	۸	۱۱	۱۱	۸	۱	۱۴	۱۵	۶	۱۲	۱
۱۴	۷	۹	۴	۴	۱۵	۱۰	۵	۵	۱۰	۱۵	۴	۴	۹	۷	۱۴
۱۵	۴	۵	۱۰	۴	۱۵	۱۰	۵	۵	۱۰	۱۵	۴	۱۰	۵	۴	۱۵
۶	۹	۱۶	۳	۹	۶	۳	۱۶	۱۶	۳	۶	۹	۳	۱۶	۹	۶
۱۲	۷	۲	۱۳	۷	۱۲	۱۳	۲	۲	۱۳	۱۲	۷	۱۳	۲	۷	۱۲
۲	۱۴	۱۱	۸	۱۴	۱	۸	۱۱	۱۱	۸	۱	۱۴	۸	۱۱	۱۴	۱

بسم الله الرحمن الرحیم

برای دفع دشمن اگر خواهی که کسی را در قهر الهی گرفتار کنی و بیمارهای که بهیچ علاج نیکو نشده در
گرفتاری ببر و این نقش را در وقتیکه زحل با وشتاهی دارد بر استخوان ادمی یا سفال سیاه باب نیل
نوشته در گورستان کهنه باشد دفن کند نقش اینست و این اسم را بنام انکس یکصد بار بخواند



البته ... یا فعل وقفل الهم یا طیبها الصمد

مهت العجل الساعه الوحا ... نوع دیگر برای هلاک دشمن اول خشتی خام

۲	۱۴	۸	۲	۲۱
۷	۱	۲۵	۱۹	۱۳
[illegible]	۱۸	۱۲	۶	۵
	۱۰	۴	۲۳	۱۷
۳	۲۲	۱۶	۱۵	۹

اورده نام دشمن بر او نویسد بعده ۳ بار سوره نوح خوانده اول و آخر ده بار این درود جلالی

بخواند اللهم صلی علی محمد سید القاهرین اللهم صلی علی محمد سید المتکبرین اللهم صلی علی محمد سید الجبارین

اللهم صل علی محمد سید الحافظین اللهم صل علی محمد سید المنتقمین وصل علی آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد دعا بخواند ... خشت مذکور را در چاه باندازد ... خشت تازه

... دشمن هلاک شود و اگر یک کس باشد هو گوید و اگر

دو کس باشند ... بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم شتت شملهم وفرق جمعهم وقلب تدبیرهم وخرب بنیانهم وبدل احوالهم وقرب آجالهم ... اشغلهم

... یا قهار ۵ اگر کسی این جهل کاف را که منسوب بغوث الثقلین

... کامله و ترک حیوانات ... روز ... بخواند اول و

آخر درود ... هر حاجتی ... حاصل گردد و شروع

روز یکشنبه نماید ... بخواند دفع شود

از خواص مریخ صاحب ... و حالا در خانه چهارم مقیم است

دلیل حاصل ... از قسم نویسندگان

یا از قوم ... که در خانه دهم

از ... در صورت

از قسم نویسندگان ... ظاهر

که ... در سفر ... خانه

پنجم قیام مشتری ... و نشسته مریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰
ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ در یافت نمودن سؤال
۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰
روایت میکنند از حکمای هندوستان لغرط کتابت رای و دوی و رات
بعد از تجربه چند مقصود و مسایل چند مسئله بیرون آورده اند خلاصه کرده
بدان از عمل که جواب مسئله برسید و فرض تنها بار در حروف احتیاط کرده
تمام بشمارد آنگاه هر مسئله باقی چند کار این نقش کرده شد است
که طرح کند باقی آنچه جواب مسئله باشد ابتدا این محاسبه عجایب اسرار کز
خطا نکند و هم رفته اند جمع اعداد و رد تا اینست تمت تمت
تمامی ب تمامی

دوشنبه سه‌شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه
تمامی است اسمای غیب جهات اسمای ترک مانند اگر کسی
که مال از مال بدست آید نام نام سایل و نام روز بحساب ابجد جمع کرده دوگان
طرح کند اگر یکی ماند مال بدست آید و اگر دو ماند هیچ نیاید اگر کسی پرسد که حمل
تمام شود نام نام حامله و نام روز جمع کرده دوگان طرح دهد اگر یکی ماند حمل تمام
نشود و اگر دو ماند حمل تمام شود اگر کسی پرسد که عورت را پسر شود یا دختر
نام زن و نام حامله جمع کرده سگان طرح دهد اگر یکی ماند پسر شود
و اگر دو ماند دختر شود اگر سه ماند مرده شود و لیکن بمیرد و اگر کسی پرسد که
فلان کس بمن دوستی دارد نام نام آنکس و نام پرسنده و نام روز جمع کرده
چهارگان طرح کند اگر یکی ماند دشمنی دارد و اگر دو ماند دوست باشد و اگر
سه ماند دوستی هوا دارد و اگر چهار ماند ظاهر و باطن یکسانست اگر کسی پرسد که گنج
گریخته است پیدا خواهد شد نام او نام روز و نام نقش جمع کرده دوگان طرح کند
اگر یکی ماند گریخته پیدا شود و اگر دو ماند پیدا نشود اگر کسی پرسد که کدام طرف
گریخته است برای هیچ عدد رها کند و چهارگان طرح کند اگر یکی ماند جانب شرق

کند و اگر دو ماند طرف شمال و اگر سه ماند جانب مغرب اگر چهار ماند جنوب
اگر کسی پرسد که فلان زن میخواهم موافق باشد یا نه نام زن و نام روز و نام مرد
جمع کند سه گان طرح دهد اگر یکی ماند خواستن نیکو باشد و اگر دو ماند موافق باشد
و اگر سه ماند نیکو باشد صالح و پاکدامن اگر کسی پرسد که زن عاقبت حال او چگونه باشد آن
نام روز و نام زن جمع کرده سگان طرح کند اگر یکی ماند زن عقیم باشد و گر دو ماند
فرزند شود و اگر سه ماند پسر شود و اگر کسی پرسد که این سفر کردن مبارک است یا نه
نام پرسنده و نام روز جمع کرده دوگان طرح دهد اگر یکی ماند سفر نکند و گر دو ماند
سفر مبارک است و اگر پرسد که از آن سفر منفعت باشد یا نه نام پرسنده و نام
روز جمع کرده سگان طرح دهد اگر یک ماند نقصان ببیند اگر دو ماند نیکو ببیند اگر
سه ماند نفع اندک باشد اگر کسی پرسد بجهت غایب نام روز و نام غایب جمع
کرده چهارگان طرح کند اگر یک ماند غایب در جای خود است و اگر دو ماند جای دیگر رفته
باشد اگر سه ماند هرگز باز نگردد اگر چهار ماند بعد از مدت بیاید اگر کسی پرسد
که فلان کسی چگونه باشد نام فلان و نام روز جمع کرده چهارگان طرح دهد اگر

یعنی ماند پرسید و بر خصم غالب آید و اگر دو ماند خصم بر وی قوی گردد اگر ۳
ماند میان ایشان صلح افتد اگر چهار ماند عداوت زیاده گردد اگر بجهت بیماری
پرسد نام بیمار و نام روز جمع کند سه گان طرح دهد اگر یک ماند بمیرد و اگر دو ماند
صحت یابد و اگر سه ماند بیماری دراز کشد اما صحت یابد و اگر کسی پرسد از
امیر یا جوهر را علت چه باشد نام جوهر و نام روز جمع کند هفت گان طرح دهد
اگر یک ماند علت او نم باشد اگر دو ماند علت از باد باشد اگر سه ماند علت
جادو باشد اگر چهار ماند مرد دری صحت یابد اگر پنج ماند رحمت بسیار کشد آخر
صحت یابد اگر شش ماند از آتش در لرز گردد و اگر هفت مرد در رحمت
حق پیوسته گردد اگر کسی پرسد از کار و [illegible] نام پایه نام پرسنده و نام روز
جمع کند سه گان طرح دهد اگر یک ماند بازرگانی خواهد و اهر وقت مرد را آید
مشغول شود و اگر دو ماند زراعت و دهقانی اگر سه ماند بهر جا نیکه خوشی
آید مشغول شود الحمد و از آن چیز نفع بیند اگر کسی پرسد که دزد چه رنگ دارد دیده
است چه جنس باشد نام روز و نام پرسنده جمع کند چهارگان طرح دهد اگر

یک ماند سیاه و از بند باشد و اگر دو ماند از ریشم بود و اگر ۳ ماند جنس [illegible] و مس
اگر چهار ماند از جنس کاسها باشد اگر کسی پرسد که کالا را آن بدست آید یا نه نام پرسنده
و نام روز جمع کند دو گان طرح دهد اگر یک ماند کالا پیدا شود اگر دو ماند رفته باز نیاید
اگر کسی پرسد که دزد زن است یا مرد نام دزد و نام پرسنده جمع کند دوگان طرح
دهد اگر یکی ماند مرد است اگر دو ماند زن است اگر کسی پرسد که دزد چه
رنگ دارد نام پرسنده و نام روز جمع کند چهارگان طرح دهد اگر یک ماند سیاه رنگ
اگر دو ماند سفید اگر سه ماند سرخ رنگ اگر چهار ماند گندم رنگ باشد اگر کسی پرسد
دزد کجا است نام پرسنده و نام روز جمع کند چهارگان طرح دهد اگر یک ماند دزد
همسایه بود اگر دو ماند دزد در خانه باشد و اگر سه باشد دزد بیگانه بود و اگر
چهار ماند دزد غریب است اگر کسی پرسد که در میان زن و فرزند اول که بمیرد
نام مرد و نام زن و نام فرزند و نام روز جمع کند دوگان طرح دهد اگر یکی ماند اول
زن بمیرد و اگر دو ماند اول فرزند بمیرد و اگر کسی پرسد از حال زن از نکاح
شود یا نه نام زن و نام مادر زن و نام مرد جمع کند یگان طرح دهد اگر



دایره انظار کواکب

نظر کواکب	زهره شمس عطارد قمر	بهرام	مشتری	زحل
۳ ۱۰	۱	۲	۳	۴
۵ ۹	۲	۳	۴	۱
۴ ۸	اشم	۴	۱	۲
۷	۴	۱	۳	۳

دایره معلوم نمودن سرگاه هر سیاره می البروج اثنا عشر علی الترکیب المتفارق

ستاره	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	راه	کیت
راس	میکهه	برکهه	کر	کنیان	کرک	مین	تولا	متهن	دهن
شمار	۱	۲	۱۰	۶	۴	۱۲	۷	۳	۹

دایره دریافت نمودن که کدام سیاره بکدام خانه درجه نحوست پیدا میکنند

ستاره	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	راه	کیت
راس	تولا	برچهک	کرک	مین	کر	کینان	میکهه	دهن	متهن
شمار	۷	۸	۴	۱۲	۱۰	۶	۱	۹	۳

دالسنی ساعت باکموب سلاطین

ستاره	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
رنگ	سرخ	سفید سیاه آمیز	سبز	سفید	زرد	سیاه	سبز	زرد	سرخ	سیاه	سبز	زرد
صورت	گوسفند	گاو	کتاب	پنجه	سبز	خوشه	ترازو	کژدم	کمان	مار	کوزه	ماهی
راس هندی	میکهه	برکهه	متهن	کرک	سنگهه	کنیان	تلا	برچهک	دهن	مکر	کنبه	مین
روج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
نخشتر	مکها	هست	سواتی	انورادها	مول	سروان	شکهیا	سولی	بهرنی	روهنی	اورا	اسلیکها
عدد گهری	۳ ۲۱	۴ ۱۳	۵ ۴	۵ ۲۲	۵ ۴۵	۳۰۵	۵ ۴۴	۵ ۴۵	۲۵ ۴۴	۵ ۴	۴ ۱۳	۳ ۱۴
درنگ برج آفتاب	۳۱ روز	۳۱ روز	۳۱ روز	۳۲ روز	۳۱ روز	۳۱ روز	۳۰ روز	۳۰ روز	۲۹ روز	۲۹ روز	۳۰ روز	۳۰ روز

دایره مرافقت و موافقت ستاره کلان فی مابین الاوضع

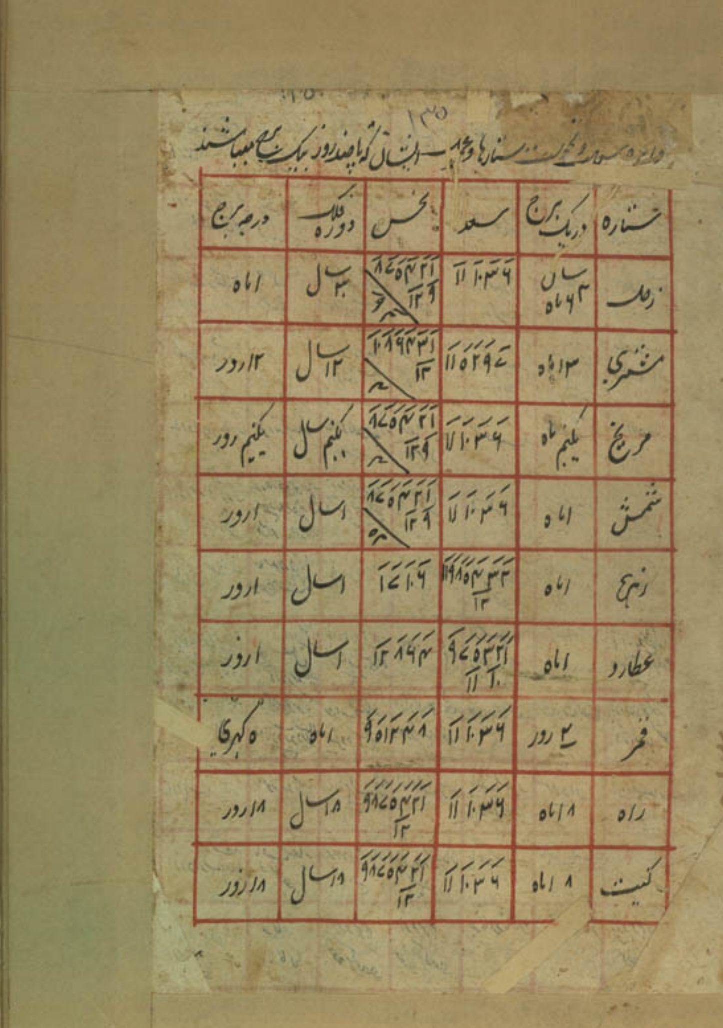
ستاره	دوست	میانه	دشمن
زحل	زهره عطارد	مشتری	شمس قمر مریخ
مشتری	شمس قمر مریخ	زحل	زهره عطارد
مریخ	شمس قمر مشتری	زحل زهره	عطارد
شمس	قمر مشتری مریخ	عطارد	زهره زحل
زهره	عطارد زحل	مریخ	شمس قمر مشتری
عطارد	زحل زهره	شمس مریخ	قمر مشتری
قمر	شمس مریخ مشتری	زهره	زحل

دایره برک راسی

کرز	فنجار	شنبر	ناگ	موش	مرگ	منیع	سوال
ا آ ا او ای	ک که گه گهه	چه چهه جه جهنه	ته تهه دده نر	په پهه بهه مه	رلو	سه ه	ٹه ٹهه ڈ ڈه

دایره چهار رکهالانک

میکهه	برکهه	مقتی	کرک	سنگهه	کنیان	تلا	برچهک	دهن	مکر	کنبهه	مین
۱	۵	۹	۲	۶	۱۰	۳	۷	۴	۸	۱۱	۱۲
دهن	پیت	دست راست	دست راست	دست چپ	لبت	بینی	شکم	دو پای	هات	کمر	بر بتر



دایره سعد و نحوست ستارها و [illegible] ایشان که تا چند روز بیک برج میباشند

ستاره	در یک برج	سعد	نحس	دوره فلک	درجه برج
زحل	۲ سال ۶ ماه	۱۱ ۱۰ ۳ ۶	۸ ۷ ۵ ۴ ۲ ۱ ۹ ۱۲	۳۰ سال	۱ ماه
مشتری	۱۳ ماه	۱۱ ۵ ۲ ۹ ۷	۱۰ ۸ ۶ ۴ ۳ ۱ ۱۳	۱۲ سال	۱۲ روز
مریخ	یکنیم ماه	۱۱ ۱۰ ۳ ۶	۸ ۷ ۵ ۴ ۲ ۱ ۹ ۱۲	یکنیم سال	یکنیم روز
شمس	۱ ماه	۱۱ ۱۰ ۳ ۶	۸ ۷ ۵ ۴ ۲ ۱ ۹ ۱۲	۱ سال	۱ روز
زهره	۱ ماه	۱۱ ۹ ۸ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱۲	۱ ۷ ۱۰ ۶	۱ سال	۱ روز
عطارد	۱ ماه	۹ ۷ ۵ ۳ ۲ ۱ ۱۰ ۱۱	۱۲ ۸ ۶ ۴	۱ سال	۱ روز
قمر	۲ روز	۱۱ ۱۰ ۳ ۶	۹ ۵ ۱۲ ۴ ۸	۱ ماه	۵ گهری
راه	۱۸ ماه	۱۱ ۱۰ ۳ ۶	۹ ۸ ۷ ۵ ۴ ۲ ۱ ۱۲	۱۸ سال	۱۸ روز
کیت	۱۸ ماه	۱۱ ۱۰ ۳ ۶	۹ ۸ ۷ ۵ ۴ ۲ ۱ ۱۲	۱۸ سال	۱۸ روز



در بافت [illegible] روز

پورب	[illegible]کون	جنوب	[illegible]رب	منوب	بایب	شمال	ایسان
شنبه	[illegible]شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه

ترکیب [illegible] زیچه خانه [illegible]

برای [illegible]

در [illegible] ساعت [illegible] دوازده [illegible]

[illegible] کردن [illegible] خواستن [illegible]

و خرید و فروخت [illegible]

[illegible] و اگر فرزند تولد شود [illegible] در ساعت [illegible]

[illegible]

و اگر فرزند تولد شود [illegible] در ساعت [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] ساعت [illegible] و اگر فرزند تولد شود [illegible] در ساعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر فرزند تولد شود [illegible]

[illegible]

[illegible] همه و اعمال ملوک بود و در ساعت [illegible] آراستن کارهای خانه و [illegible]
خواستن و کارهای خفیفه کردن نیک است دیدن شادی [illegible] امیران دلسوز رفتن جهت کردن درخت قطع
نمودن و پوشیدن و اگر فرزند متولد شود اکثر خفیف بود و نیم عمر گذراند لیکن دراز عمر بود در ساعت مشتری طالب کارهای بزرگ
و دیدن سلاطین و خواهش و [illegible] و خروج و دلسوز رفتن و حاجت خواستن و موی تراشیدن و عمارت
بنا کردن نیک بود حکم رفتن و [illegible] دیدن و با امرات طلب شدن اگر فرزند متولد شود دانا و صاحب
جاه و شجاع و در علم کامل و در [illegible] نیکو بود و اگر در این ساعت کسی بیمار شود صحت زود یابد اگر در ساعت مریخ باشد
جنگ رفتن و صلح [illegible] کردن و شکار نمودن و حجامت و فصد و [illegible] نیک بود دیدن پادشاهان و
حاجت خواستن و دلسوز رفتن و درخت قطع کردن و پوشیدن و اگر فرزند متولد شود ضعیف البدن و بیمار طور و سخت دل
و [illegible] خلق و [illegible] دنیا بود و اگر در این ساعت کسی بیمار شود صحت کم یابد و هر که بگریزد باز آید تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

طریق پر کردن نقوش مخمس و مربع و مثلث طریق پر کردن مخمس آنست
که از جمله اعداد و شصت طرح کند و از باقی اعداد که بعد طرح بماند هیچ حصه نموده از یکیه
از خانه حاجت پر کند و خانه حاجت مثلث و مربع و مخمس و غیره الواح منظور است
طریق پر کردن مربع بر انواع است اول آنکه از جمله اعداد سی طرح کرده از باقی
اعداد که بعد طرح بماند یک یک کرده تا دوازده خانه پر کند و در سیزدهم خانه آنچه باقی مانده باشد
همه را پر کند و یک یک اضافه کرده با تمام رساند دوم آنکه از جمله اعداد نصف طرح کرده از باقی
نصف هشت طرح کند و از باقی عدد یک یک کرده تا هشت خانه پر کند و آنچه از نصف طرح
هشت باقی ماند در خانه نهم پر کند و یک یک اضافه کرده با تمام رساند سوم آنکه از جمله اعداد [illegible]
طرح کند و یک یک کرده تا دوازده خانه پر کند و آنچه عدد بعد از طرح [illegible] بماند در خانه سیزدهم

دیگر در بلیات اضافه کرده با تمام رساند چهارم اگر از اعداد سی طرح کند و از باعدد باقی طرح

بماند چهار حصه نموده از چهار حصه پر کند و باخور رساند و طریق کثرت مربع این است طریق پر کردن

مثلث باید که از جمله اعداد دوازده طرح داده آنچه عدد بعد طرح باند ۳ حصه نموده از

یکحصه پر کند اما از سطر اول از خانه مبادی شروع کند و اگر کسر یک باشد در خانه هفتم افزاید و اگر کسر

دو بماند در خانه چهارم افزاید تمثیله دو اسپ و رخ دو فرزی با زرخ گیره دو اسپ رفتار کن

این علم تکسیر طریق پر کردن دو بای باید که از جمله اعداد نصف طرح نموده از باقی نصف شش حصه

کرده ششم حصه را در خانه اول پر کند و در هر خانه ششم حصه افزوده پر کند بدین طریق بیت اسپ

و رخ را با دو فرزین کن رقم رخ بدو اسپ است ای نیکو شیم طریق پر کردن مربع از این

ظاهر است بیت اسپ و فرزی اسپ و رخ با ز اسپ و فرزی اسپ کبرت فیل واری در مربع هر طرف

روی بکبرت

۷۹۶

نقش جواد

برای تندرستی و محبت و محافظت	برای دوستی و آوردن معشوق	برای دولت و حصول مراد	برای امان از خوف دشمن و دزدان
برای امان از غرق	برای امان از سرسام	برای زیادتی مال و برکت	برای جدائی دو کس و طلب گنج
برای فتح جنگ و دفع بیماری	برای فهم کردن علم و سخن طیور	برای حیات	برای مصاحبت برادران
برای دفع کرم کشت زار	برای افزونی زراعت و باران و باغ	برای عشق آوردن معشوق از دور	برای عزت پیش بزرگ و محبت میان زن و شوی

سحر جن و انس و در شب جمعه نیم شب بخواند مطبع گردند و برای دفع بیماری از ان ... بخواند

زند دفع شود و برای هر درد و بیماری اول و آخر ۳ مرتبه درود خوانده بخواند دفع گردد حاجت

بسیار است و چهل کاف این است بسم الله الرحمن الرحیم کفاک ربک کم یکفیک و اکفة لف

کافها کلکین کان من کلکا بکر الکر الکر فی کبدی یحکی مشتبکه کلکلک کلکلک کفاک ما کفاک الکاف

کربه یا کوکب الکان یحکی کوکب الفلکا سحر محر حلا مست یا صیا ئیل است با سوره فاتحه این است و قتی

کافران بر حضرت رسالت پناه سحر کرده بودند پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخت درمانده شده بودند که جبرئیل

در رسید و گفت یا رسول الله سوره ام الکتاب بر ینوع بخوانید و ورد سازید یا موکلان تا از ینبوع حلا

یا مید اسم اول بما با بخور یا عزرائیل یکصد و یکبار برآب بخواند و سحرزده را بخوراند شفا یابد اگر کسی را از

عشق خود دیوانه کنی باید که اسم اول را سی و سه مرتبه در خلوت بخواند هلاک شود اگر کسی اسم دوم

را ورد سازد و یکصد و پنجبار بلا ناغه برای مقهوری اعدا بخواند و چنان عظمت یابد که بروز یکی رسد

برآمدن آفتاب موم آورده بران یکصد و پنجبار اسم دوم بخوانده بدمد بعده صورت کرده در میان

طبق سفال از آب رسیده بدار و دو یا سنگ جاروب گرفته همه را بیرو بیند پرکان نموده اسم دوم

را یکصد و نه مرتبه خوانده بران تیر و کمان بخواند و قتیکه اگر خواهد که زود هلاک شود تیر را در سینه بانان

یا عیشائیل ... و اگر خواهد که خیری تسویش کشد بر دست یار ... زند اما تیر را که او زنده بماند [illegible] برواد
رنج بسیار کشد اسم دوم این است یا متیل الفضل یا قهار یا عزرائیل اگر کسی را بیماری صعب باشد این
اسم سیوم را بر آب بخوانند و خوردن دهند نیکو شود و اگر [illegible] سازد فی الحال صحت [illegible] که دانسته
باشد روا گردد اسم سیوم این است [illegible] یا علیم یا عنیائیل اگر اسم چهارم را صد و پنجاه مرتبه هر روز
بلا فاصله بخواند بحصول علم کیمیا و سیمیا و ریمیا و هیمیا بر وی منکشف شود اسم چهارم این است یا [illegible]
یا حلیم و یا عنیائیل اگر کسی را مهمی پیش آید باید که این اسم پنجم را صد و هفتاد بار بر آن نیت سه روز پی تا [illegible]
بخواند مهم او حاصل شود اسم پنجم این است [illegible] یا مقتدر یا اسرافیل اگر کسی اسم ششم را ورد سازد و هر روز
بی فاصله هفتاد بار بخواند اگر خواهد که صورت [illegible] در میان [illegible] ببیند باید که هفت روز در [illegible] هفتاد
مرتبه بخواند در هفت روز [illegible] از دهان بیرون آمده قرار گیرد تا [illegible] زنده ماند از نظر غایب
نشود و بعد از آنچه عرض بحضرت کند آن شکل بحضرت برساند و اگر خواهد آنچه [illegible] سهو نشود باید
هر روز ده بار این اسم را بخواند هرچه سهو کرده باشد یاد آرد و اگر مردم شهوت [illegible] شده باشد این
اسم را بمشک و زعفران نوشته تا سه روز خوردن دهد [illegible] شود و اگر این اسم را
نوشته در موم گیرد و در برگ [illegible] در دهن گیرد [illegible] از [illegible] نشود اسم هفتم

این است [illegible] یا نور یا میکائیل اگر کسی اسم هفتم را ورد سازد باید که [illegible] بار بخواند
هر مهمی که داشته باشد بانجام رسد ان شاء الله تعالی اسم هشتم این است [illegible] یا [illegible] یا میکائیل
اگر کسی اسم هشتم را ورد خود سازد و اگر خواهد که تمام خلق مطیع شود و تمام [illegible] فرمان بردار شود و
مدعای او حاصل آید باید که هفتصد بار بخواند اسم نهم این است [illegible] یا شدید یا میکائیل اگر کسی خواهد
که این اسم را ورد خود سازد و موکلان حاضر نماید باید که شش روز در حجره [illegible] صد بار بخواند و
حیوانات را که روح دارند نخورد [illegible] و
دعوت [illegible] کند و چند بار بخواند تا [illegible]
چند بار [illegible]
حاضر [illegible] اسم دهم این است [illegible] صد بار بگوید اگر کسی اسم دهم را ورد خود سازد
و هر روز ده مرتبه بخوانند تمام عالم مطیع او شوند اسم [illegible] این است [illegible] یا علام الغیوب [illegible]
اگر کسی اسم یازدهم را ورد خود سازد باید که هر روز چهار بار بخوانند تمام عالم مسخر و مطیع او گردد و اگر
خواهد که موکلان را حاضر نماید در حجره شش روز نشسته [illegible] بخوانند و روز هفتم بیرون آید در صحرا
برود و در میان [illegible] نشسته [illegible] و این اسم را [illegible] چهار [illegible] بخوانند [illegible]

پیدا شود و بگوید که ای مرد خدا هرچه میخواهی بخواه تو را سخن بگوید باز او بصورت طفل شده میگوید

که چه میخواهی جواب گوید که آرزوی دیدار حق تعالی دارم او دست گرفته به سیر آسمانها ببرد و بحق برساند

اسم یازدهم این است منعس کایا باعطوف یا جبرئیل اگر کسی اسم دوازدهم را چهل بار بخواند اگر

خواهد از نظر خلق غایب شود اسم دوازدهم این است دولعی کایاباروف یا جبرئیل دویست بار بخواند

اگر کسی اسم سیزدهم را هر روز هزار بار بی ناغه بخواند مرتبه او بلند شود اسم سیزدهم این است

بندموی کلام سحر مجر بار فائیل اگر کسی اسم چهاردهم را که طرف پستر مانده چهل روز بی ناغه بخواند کشف شود

و جمله ارواح مسخر او گردند اسم چهاردهم این است نیم لاعلی برهلل و محلا یا حی باطفائیل نوعی دیگر

برای هر کاری و مهمی و هر ... تا هفت روز هر روز یکهزار و یک بار باور و بخواند برآید دعا

این است بسم الله الرحمن الرحیم هها ههاها هلی سا هلاهدهی هناه ههلا کاهلا هرها هلاه

هفت هیا هکل ها دهماه هاجی هرهنا هلاه باهل هاهنا یامن وها نوعی دیگر این سی و چهار حروف

مقطعات را پنجشنبه روز از جمعه اول ماه رجب بر نگینه نقره کنده کند اینده هر آن روز انگشتری

تیار کرده در انگشت خود بدارد منافع از حد زیاده دهد الم المص الر المر کهیعص طسم

یس ص حم عسق ق ن نوعی دیگر برای اثر نکردن تیغ و تیر و نیزه و سنان و تفنگ

این تعویذ را بروز اخری چهارشنبه از میان کسب و در صحن مجرب قدر که بنام الله تعویذ نوشته و ملک از

نوشتن بروح حضرت خواجه اویس قرنی بر شیرینی فاتحه داده قسمت نماید باید که حلقهای عین و

قاف و میم و واو کشاده نویسد بسم الله الرحمن الرحیم بحق خواجه اویس قرنی یا حکم الکون و لدو

اربعون عریسون سطط بحق بحق کلاجه نوعی دیگر برای بستن تیغ و تیر و نیزه و تفنگ وغیره

و غایب شدن از نظر خصما این حروف را بروز یکشنبه و زعفران نوشته در بازوی خود بندد و در جنگ

برود مظفر و منصور باز گردد و حروف این است بسم الله الرحمن الرحیم حمحمحمحمحمحمحمحم

اهصاص محم صلسه کمر کهر کهاجوح کمه عمه عمه الله و مر معروف و منصر دوط نوعی دیگر دعا

فرزند نرینه شدن این دعا را بوقت جماع خوانده بر بهر چه دست خود دم کرده از پیشانی زن تا کمر فرود آرند

و مجامعت کند و دعا این است اللهم جنبنی الشیطان و ما رزقتنی اللهم ارزقنی من لدنه الولد و نعته ولدا اسمه محمد الحمد

ایضا اگر در شکم زن نطفه دختر افتاده باشد بحرمت این دعا فرزند گردد و باید که این دعا را نوشته

بر ناف زن ببندد و مجامعت کند فرزند گردد بسم الله الرحمن الرحیم رب هب لی من لدنک ذریة

طیبة انک سمیع الدعا الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و اسحاق ان ربی لسمیع الدعا اللهم سمیت باقی

بطنها محمد باسم متبارک محمد صلی الله علیه وسلم یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین نوعی دیگر برای





جهت رجوع غایب [illegible] این نقش را به روز چهارشنبه شروع نموده بعد از نماز [illegible]

[illegible] هر روز [illegible] نقش [illegible] تمام [illegible]

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

[illegible] و هر بیمار و مریض را [illegible] شفا یابد

این نقش [illegible] بنویسد [illegible]

[illegible] و هر روز [illegible] پنج نقش برکنند [illegible] این اسم را [illegible] چهل

و پنج هزار [illegible] بخواند [illegible]

و [illegible] این نقش [illegible] بر پاره کاغذ نوشته [illegible]

[illegible] این نقش را بر پاره کاغذ نوشته [illegible]

در زیر [illegible] بنهد [illegible] هر روز [illegible] پنج نقش برکرده در دریا [illegible]

عالم [illegible] بسیار [illegible]

نقش [illegible]

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱	۲	۳
۷	۸	۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶
۳	۱	۲	۶	۴	۵	۹	۷	۸
۶	۴	۵	۹	۷	۸	۳	۱	۲
۹	۷	۸	۳	۱	۲	۶	۴	۵
۲	۳	۱	۵	۶	۴	۸	۹	۷
۵	۶	۴	۸	۹	۷	۲	۳	۱
۸	۹	۷	۲	۳	۱	۵	۶	۴

۷	۸	۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱	۲	۳
۹	۷	۸	۳	۱	۲	۶	۴	۵
۳	۱	۲	۶	۴	۵	۹	۷	۸
۶	۴	۵	۹	۷	۸	۳	۱	۲
۸	۹	۷	۲	۳	۱	۵	۶	۴
۲	۳	۱	۵	۶	۴	۸	۹	۷
۵	۶	۴	۸	۹	۷	۲	۳	۱

این نقش مثلث را مدت چهل و پنج روز [illegible] بنویسند [illegible] بوقت طلوع

آفتاب برکنند و چله سه ماه نموده از اول ماه تا پانزده روز در ایام زاید النور بنویسند و با احتیاط

تمام و باقی ایام [illegible] اول روز دو هزار و [illegible] برکنند تا ایام دو هزار و هفتصد

و هفتاد و هفت برکنند نقش این است — این نقش [illegible] را

۶	۱	۸
۷	۵	۳
۲	۹	۴

از اول ماه روز چهارشنبه شروع نموده بعد از نماز صبح [illegible] نقش تا چهل روز برکنند و بعضی [illegible]

دو هزار برکنند و بوقت شروع [illegible] فاتحه بنام حضرت [illegible] داده

قسمت نماید و بوقت نوشتن نقوش این دعا [illegible] بخواند و دعا این است [illegible]

ایام زکوة از شب چهارشنبه [illegible] بوقت نیم شب این عزیمت را دو هزار و پانصد مرتبه بخواند

و [illegible] تمام کند بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] یا باسط یا فتاح [illegible]

[illegible] یا باسط — این نقش [illegible]

۱۸	۴۸	۶
۱۲	۲۴	۳۶
۴۲	[illegible]	۳۰

[illegible] در دریای جاری رفته غسل کرده

[illegible] و در دریا [illegible] هر نقشی [illegible]

[illegible] این نقش نوشته [illegible]



اگر در خانه کسی جنی یا دیو [illegible] روچه کرده [illegible]

یا پری و دهشت دارد [illegible] بباید که چهل کلیچ آهنی آورد و بر هر میخ هفتاد مرتبه این دعا خواند

در هر چهار گوشه و گرد خانه بکوبد هر بلائی که در آن خانه باشد دور شود اللهم انهم یکیدون

کیدا واکید کیدا فمهل الکافرین امهلهم رویدا [illegible] سلیمان

بن داود علیه السلام علیقا ملیقا انت تعلم ما فی قلوبهم ملیقا اگر برده یا کنیزک گریخته باشد این

نقش را نوشته در چرخ یا آسیا بسته بگرداند اگر صد فرسنگ باشد باز آید بکرم الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم ترتیب روا گردیدن مهر سلیمانی که اصل و حاصل معلوم

میشود به طریق اول وضو و غسل کرده سوره یس بخواند و هر گاه

انگشت بر مهر بنهد غسل و وضو کند و فاتحه بروح مطهر حضرت محمد صلی الله علی آله و سلم

بخواند بعده فاتحه بروح مهتر سلیمان بن داود علیه السلام بخواند و آیت الکرسی و چهار قل

بخواند و هر مهره بد و مهره را در خانه مربع که در میان دایره است بنهد و بگوید که یا مهره انگشتری سلیمان

بن داود علیه السلام هر جا که خانه نشت زود رو و قرار گیر پس سوره یس خواندن شروع

کند و [illegible] که انگشت شهادت خود بر مهره که در خانه مربع که در میان شکل خاتم است بنام محمد صل الله

علیه و سلم چهار بار بدارد و انا انزلناه القدر سوره یس بخواند که مهره روا گردد و بخانه‌ای که حاجت خود دارد [illegible]

تا معلوم شود که حاجت برآمدن است یا نه و اگر بعد خواندن سوره یس روان نشد گرد برآید که مهره جا یا شکسته [illegible]

قوت حفظ	دفع سحر جادو	دفع باد [illegible]	جهت رجوع سلطان	بدفع ترس ملوک	مدفع ترس از ظالم	جهت امان از حاسدان	جهت محبت زنان	مدفع جن و پری	جهت خلاصی از حبس
بدفع درد سر	بدفع درد شقیقه	بدفع درد چشم	بدفع کری گوش	بدفع درد دندان	بدفع خون ریختن بینی	بدفع درد گلو	بدفع درد سینه	بدفع درد کمر	بدفع درد ران و زانو
[illegible]	[illegible]	بدفع درد [illegible] اندام	بدفع کری [illegible] کودک	بدفع سرباد	بدفع درد شکم	بدفع درد معده	بدفع درد شیر	بدفع درد مادر که بچه	جهت امان و دفع حمل عورت
بدفع کوری [illegible]	بدفع درد [illegible]	بدفع درد زه	بدفع احتلام	بدفع درد سرسام	بدفع [illegible]	قوت جوانی [illegible]	بدفع [illegible] وسستی	بدفع درد عشق	جهت محفوظ از سیلاب
جهت حفظ [illegible]	جهت [illegible]	جهت [illegible]	دفع درد ناف	دفع درد گردن	دفع حیرت و حیرانی	جهت محفوظ بودن از دزد	[illegible]	دفع درد برص	دفع [illegible]
جهت زیاده شدن شیر	دفع مرض سرطان	دفع ام الصبیان	بدفع بار لقوه	جهت [illegible] از زحم	جهت زیاده [illegible]	بدفع [illegible]	دفع [illegible] معده	بدفع خوف شیر و درنده	بدفع زهر
بدفع [illegible]	بدفع مرض جذام	جهت براوری حاجت و حفظ از ظالم	بدفع درد نیم سر	[illegible]	[illegible]	جهت خوب شدن دولت	بدفع درخواب	بدفع [illegible]	بدفع [illegible]
[illegible]	جهت عزت و حرمت	جهت روزی [illegible]	جهت زیاده [illegible]	[illegible]	[illegible]	جهت افزونی علم و عقل	جهت دفع [illegible]	جهت باران	جهت خوف [illegible]
[illegible]	جهت دفع کرسنگی	جهت برآمدن مقصود و مطلب	جهت [illegible]	جهت دفع [illegible]	بدفع [illegible]	بدفع زهر مار	جهت قوت [illegible]	بدفع [illegible]	بدفع [illegible]
بدفع [illegible] جگر	بدفع [illegible]	بدفع اسهال بلغمی	بدفع [illegible] اسهال	جهت حفظ [illegible]	بازوبند عیسی علیه السلام	جهت دفع [illegible]	بدفع درد [illegible]	جهت [illegible] مردم	بازوبند سلیمان علیه السلام
بدفع [illegible]	جهت قوت [illegible]	جهت قوت [illegible]	بازوبند موسی علیه السلام	بدفع [illegible]	جهت قوت دل و کرده	بدفع [illegible] و اندوه	بازوبند ابراهیم علیه السلام	بازوبند علی	بدفع تب و لرزه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هر که هر روز الف را بجهت مال یکهزار و یکصد بار با موکل بخواند مال بیکران بر سد الف یا اسرافیل هر که هر روز

ب را بجهت مال یافتن بلا مانعه بالصد مرتبه با موکل بخواند چندان مال بسیار که شمار نتوان کرد ب

یا جبرئیل و گر ت را هر روز جمع شدن قصیده صد بار با موکل بخواند با جمعیت و نیکی یکذرانند ت یا عزرائیل

و گر هر روز ث را بجهت محبت خلایق ثبت بار با موکل بخواند بکرم الله تعالی همه محب گردند ث یا میکائیل

و گر هر روز جیم را تا سه جمعه بهات هفت جمعه سی هزار بار با موکل بخواند حضرت رسول الله را در خواب بیند

ج یا کلکائیل و گر هر روز ح را برای دفع دشمن هشت بار با موکل بخواند خدا تعالی دفع کند ح یا مکفیل

و گر هر روز خ را هفتاد بار با موکل تا ده روز بخواند گم شده باز آید خ یا میکائیل و گر هر روز دال را

صد و پنجاه بار با موکل بخواند هر چه از خدا بخواهد بیابد د یا وردائیل و گر هر روز ذال را با موکل بخواند

دو صد بار پیش پادشاه برود سرخ رو گردد ذ یا ابراهیل و گر هر روز ر را بجهت ... ایمن

شدن از جمیع بلاها صد بار با موکل بخواند خدا تعالی محفوظ دارد ر یا اهواکیائیل و گر هر روز ز را بجهت ظاهر

شدن دفینه در گوشت ... هفتصد بار با موکل بخواند و بر دانه ... هر جا که ... کرده بخواند

دفینه باشد خروش در آنجا رقص ... ز یا مرفائیل و گر هر روز سین را بجهت ... خران ... کارها

و چهار هزار بار بخواند تمام خدا تعالی همه بر آید س یا همواکیل و گر هر روز شین را برای هر مهمی که باشد ... بار

با موکل بخواند بکرم الله تعالی همه بر آید ش یا ... و گر هر روز صاد را با موکل نود و نه بار خواند ... موکل

و ... در آب یا در طعام ... بخوراند ... دفع شود ص یا ... و گر هر روز ضاد را ده بار با

بخواند زبان بدگویان بسته گردد ض یا عطکائیل و گر هر روز طا را با موکل ... بار بخواند ... همه ... معلوم گردد ط یا اسمائیل و گر هر روز ظا را ... بار با موکل بخواند ... از ترس ظالم ایمن باشد ظ یا نورائیل

و گر هر روز عین را بجهت مطیع شدن خلق یکهزار و ... بار با موکل بخواند خدا تعالی خلق را مطیع او گرداند ع

یا نورائیل و گر هر روز غین را بجهت فنا شدن دشمنان ... هفتاد و ... با موکل بخواند ... خدا تعالی دشمن ... دفع ... غ یا نوحائیل و گر هر روز قاف را ... بار با موکل بخواند همه مردم دوست ... شوند

و هر که ... و ... بر آید و مقبول خدای عز و جل شود ق یا عطرائیل و گر هر روز کاف را ...

... پنجاه بار با موکل بخواند از شر شیطان و دیوان ... ایمن گردد و مراد دل بر آید ک یا طاطائیل

و گر هر روز میم را الشجع صد بار با موکل بخواند ... مطلب ... در خواب ... م یا ... و گر هر روز

نون را ... بار با موکل بخواند هر ... سحر و جادو کرده ... دفع شود ن یا ... جلائیل



وگر بر روز واو را صد و شصت بار با موکل گوافور زبان جاسدان لسیه گردد گیار قمایل ه یاددا
ی یا بمراکطایل

